



جمهوری اسلامی ایران

وزارت آموزش پرورش

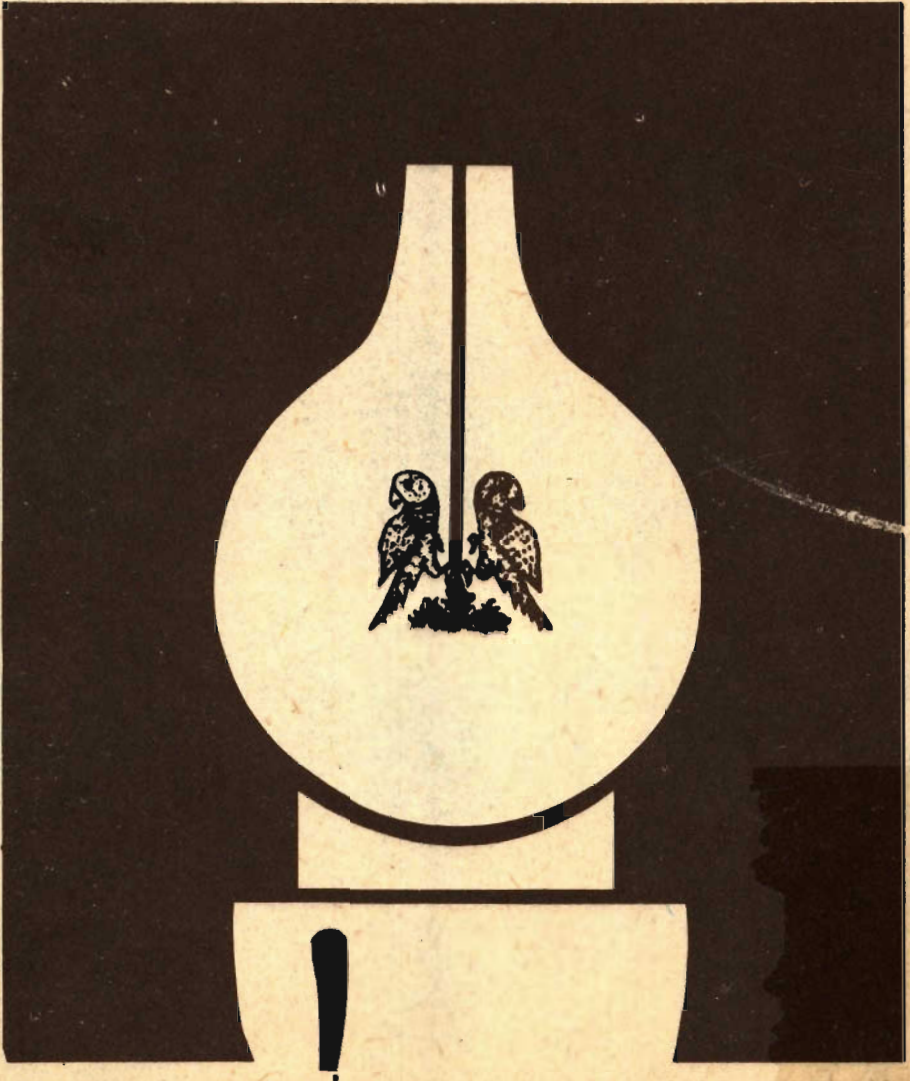
موسسه فرهنگ و ادب

سال چهارم

آموزش متوسطه عمومی

فرهنگ و ادب

# نقد ادبی





ادبیات

فارسی

۲۱

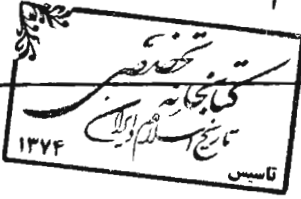
۱

۴

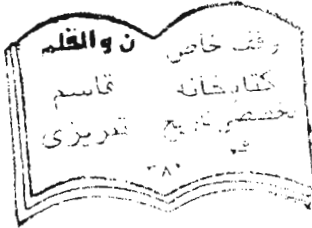


قیمت در تمام کشور ۴۳ ریال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# نقد ادبی



سال چهارم

آموزش متوسطه عمومی

فرهنگ و ادب

پدیدآورندگان :

حمید زرین کوب

عبدالحسین زرین کوب

مؤلفان :

رسول شایسته

اسماعیل روزبه

کارشناسان سازمان کتابهای درسی :

طهمورث حسن پور

صفحه پرداز :

چاپ از : چاپخانه آراین

حقوق مادی این اثر متعلق به وزارت

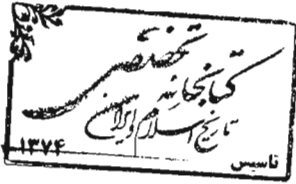
آموزش و پرورش است .

۱۳۶۰



## فهرست

	فصل اول
۱	تعاریف و انواع نقد
	فصل دوم
۲۳	نقد ادبی در ایران - شناخت شعرو نثر
	فصل سوم
۶۴	نقد ادبی در یونان و اروپا
	فصل چهارم
۸۴	تحلیل آثار مهم نظم و نثر فارسی با ذکر نمونه



## تعاریف و انواع نقد

### تعریف نقد و نقد ادبی :

نقد در لغت جدا کردن دینار و درهم سره از ناسره و تمیز دادن خوب از بد و « بهین چیزی بر گزیدن » است و در زبان گفتار به بهای مال و غیره اطلاق می شود که در هنگام خرید آنرا پرداخته شود. اما در اصطلاح ادب تشخیص محاسن و معایب سخن و نشان دادن بد و خوب اثر ادبی است و نقد ادبی شناخت ارزش و بهای واقعی آثار ابداعی و آفرینشهای ادبی و نیز بررسی قواعد و اصول یا علل و عواملی است که باعث می شود اثری درجه قبول یابد و یا مورد رد و انکار و بی-اعتنایی قرار گیرد.

### اهمیت و فایده :

در ارزش و اهمیت نقد ادبی نباید تردید کرد زیرا به یاری آن می توان از آثار ادبی کسب تمتع والتذاذ نمود و به درک بدایع و لطایف آن دست یافت .  
نقد ادبی تأثیر واقعی آثار هنری را توجیه می کند و خط سیر ذوق و هنر را در هر زمان معلوم می دارد و آن را از وقفه و رکود باز می دارد .  
شک نیست که نقادان آگاه و بیدار دل و بی غرض مانع از آن می شوند که گزافه گویان، کالای بی ارج و بهای خود را به جویندگان هنر عرضه کنند .  
منتقد بصیر و آگاه به مدد علم و منطق در تهذیب و ترقی هنر ، وظیفه مهم و مؤثری را برعهده می گیرد. نقد و نقادی ، هنرمتعالی را رواج می دهد و محیط هنری سالمی به وجود می آورد و چه بسا بعضی نقادان ، موجب تحول شگرفی در عالم ادبیات شده اند .

نقد ادبی نه تنها برای کسانی که می خواهند اثری ادبی را مورد مطالعه

قرار دهند و از آن تمتع برند و یا به درك لطایف و ظرایف آن دست یابند ، در خور اهمیت و مفید فواید بسیار است بلکه برای کسانی که به ابداعات ادبی دست می یازند خاصه کسانی که در این راه تجربه کمتری دارند ، ارزش و فایده فراوان دارد زیرا هم به آنان راه واقعی را نشان می دهد و هم آنان را از کج رویها و یا زیاده رویهای بی مورد بازمی دارد و به راه درست و واقعی هنر، رهنمون می شود .

با این همه ، نقد ادبی وقتی مفید خواهد بود و ارزش و اهمیت دارد که دور از شائبه اغراض باشد و قضاوت راستین و بینش و آگاهی مایه های اصلی آن را تشکیل دهد . در غیر این صورت نقد ادبی یا هر نوع نقد دیگر نه تنها بی ارزش است بلکه مضرو گمراه کننده نیز می باشد . شاید به همین دلیل بوده است که برخی از شعرا و نویسندگان ارزش و اهمیت نقد ادبی را انکار کرده و حتی به دشمنی با آن برخاسته اند .

بعضی شاعران انتقاد را عبارت دانسته اند از حربه عاجزان ، حربه کسانی که چون خود از عهده آفرینندگی بر نیامده اند به خرده گیری بر دیگران پرداخته اند ، و برخی نیز بحث در نیک و بد شعر را فقط حق شاعر دانسته و مدعی بوده اند که تنها کسی می تواند در شعر و ادب داوری کند که خودش شاعر باشد . چخوف نویسنده روسی ، نقادان را چون خر مگسهای می داند که روی پیکر اسب می نشینند و او را نیش می زنند و از شخم کردن زمین باز می دارند . اما حقیقت این است که نقد راستین گذشته از این که گاه خود نوعی آفرینش هنری است ، سازنده است و اهمیت فراوان دارد .

پرسش و تمرین :

- ۱- نقد ادبی چیست ؟
- ۲- آیا نقد ادبی ممکن است در عالم ادبیات موجد تحولی گردد ؟
- ۳- آیا فایده نقد ادبی صرفاً برای خواننده اثر ادبی است یا نویسنده و شاعر هم از آن برخوردار می شوند ؟
- ۴- به نظر شما در چه صورتی نقد ادبی مضرو گمراه کننده است ؟
- ۵- چه کسانی اهمیت نقد ادبی را انکار کرده اند و چرا ؟
- ۶- درباره فواید نقد ادبی و اهمیت آن مقاله ای بنویسید .

## حدود و امکان نقد ادبی :

نقد ادبی ، بررسی همه جانبه و کامل يك اثر ادبی است . از این رو اکتفا کردن به شکل ظاهری اثر یعنی توجه به نقد لغوی کافی نیست و منتقد می باید به بحث در باب جوهر و معنی و مضمون يك اثر ادبی نیز بپردازد و هدف و غرض خاص شاعر یا نویسنده را بازگو کند . منتقد خاصه در نقد معنی يك اثر ادبی باید دیدگاه واقعی شاعر یا نویسنده را پیدا کند و به درك واقعی آن نایل آید و آن را چنان که هنرمند خود ارائه کرده است نشان دهد ، و به خصوص معلوم نماید که شاعر یا نویسنده خود چه زمینه فکری خاصی داشته است و به واقع هدف و غرض و یا پیام و رسالت واقعی او چه بوده است ؟ آیا هنرمند خود زمینه های اخلاقی و مذهبی را در نظر داشته یا زمینه های اجتماعی و فلسفی را ، و یا این که بدون توجه به زمینه های خاص فکری و تحت تأثیر احساسات و تأثرات شخصی ، اثر خود را آفریده است ؟ در حال منتقد نباید خود با زمینه های فکری خاص یا احساسات شخصی خویش به نقد يك اثر ادبی بپردازد ، و یا زمینه فکری خود را به يك اثر هنری تحمیل کند ، و آن را صرفاً از دیدگاه فکری خویش مورد قضاوت قرار دهد . منتقد باید نشان دهد که آنچه هنرمند القا می کند چیست و چه ارزشی دارد و نیز معلوم دارد که آیا هنرمند توانسته است تجربه های هنرمندانه خویش را چنان که خود حس و درك کرده است به خواننده القا نماید یا نه ؟

اما منتقد گذشته از نقد معنی و محتوا می باید به نقد لفظ و شکل ظاهر نیز توجه کند و نشان دهد که زیباییهای ظاهری یا لفظی که غالباً تا حد زیادی مایه ایجاد هیجان و شورانگیزی يك اثر ادبی می شود ، چه ارزش و اهمیتی دارد . از این رو ، بحث در باب زیباییها و تعبیر خاص شاعرانه و فضای هنرمندانه ای که شاعر در شعر خود ایجاد می کند و نیز « تکنیک » و صفات و خصوصیات فنی که داستان نویس یا نمایشنامه نویس در اثر خود به کار می گیرد ، از مواردی است که منتقد در نقد ادبی خاصه نقد لفظی باید بدان بپردازد .

آیا ذوق می تواند ملاك نقد و نقادی باشد ؟ البته غالب مردم ذوق را ملاك سنجش آثار ادبی دانسته اند ، و به یاری آن به نقد و بررسی آثار پرداخته اند و شاید



به همین دلیل است که غالباً در میان مردم در تعیین بهترین شاعر یا نویسنده اختلاف هست . در میان منتقدین نیز کسانی وجود دارند که در نقد آثار ادبی دستخوش ذوق خود قرار می گیرند و ناچار نمی توانند ارزش بسیاری از آفرینشهای ادبی را درک کنند . هر چند ممکن است برخی ذوقهای تهذیب یافته تاحدی به قضاوتهای نسبتاً کلی و عمومی دست یابد اما معمولاً ذوق به تنهایی نمی تواند ملاک قضاوت آثار ادبی باشد زیرا غالباً مایه گمراهی می شود و حقیقت مطلق يك اثر ادبی را به خوبی نشان نمی دهد .

منتقد باید بادید و وجدان علمی و دور از هر نوع نظر شخصی و با میزانهای منطقی و علمی به کار نقد و نقادی پردازد و نقد خود را از هر نوع شائبه غرض یا مسلکی و امثال آن دور نگه دارد . برای آن که منتقد بتواند با دید علمی و دقتی منصفانه و دور از هر نوع غرض ورزی و یا تعصب و فریفتگی نسبت به اثر و مؤثر ، به بررسی اثر ادبی پردازد ، می باید گذشته از توصیف و تحلیل دقیق بتواند آن را با آنچه در نزد همه یا بیشتر مردم ، اصلی و خالص و قابل قبول شناخته شده است ، مقایسه کند . لازمه این کار هم البته آن است که ابتدا ، آثاری که در ادبیات جهان در نزد اکثر مردم به عنوان اصلی و خالص و قابل قبول شناخته شده اند ، چنان که باید معلوم شوند . زیرا بدون آن کار ، میزان و محک برای ارزیابی کردن ابداعات تازه در دست نخواهد بود .

بنابراین هر چند در عمل ، هر گونه کوششی را که برای سنجش و ارزیابی آثار ادبی می شود ، نقد ادبی می خوانند اما کاملترین نوع نقد آن است که بر کاملترین شناخت و جامع ترین دیدها مبتنی باشد .

#### پرسش و تمرین :

- ۱ - وظیفه منتقد در بررسی يك اثر ادبی چیست ؟
- ۲ - آیا منتقد باید در بررسی يك اثر ادبی صرفاً به محتوای آن پردازد یا آن که لازم است آن اثر را از لحاظ شکل ظاهر ، زیباییهای لفظی و با فن و تکنیک نیز مورد بررسی قرار دهد ؟
- ۳ - آیا ذوق به تنهایی می تواند برای يك اثر ملاک نقد باشد ؟
- ۴ - چه میزان و محک واقعی برای ارزیابی آثار و ابداعات ادبی در اختیار ما هست ؟
- ۵ - مقاله ای تحت عنوان « شناخت من از نقد ادبی » بنویسید .

## انواع نقد یا مکتبهای نقادی :

آثار ادبی از جهات مختلف خاصه از جهت دیدگاههای فکری با یکدیگر تفاوت دارند . همین تفاوت خود باعث می شود که مکتبهای مختلف برای نقد و تحلیل آثار به وجود آید .

برشمردن همه مکتبهای نقد در اینجا ضرورتی ندارد . تنها می توان به بعضی از انواع مهم آن اشاره کرد . بعضی از این انواع مانند نقد لغوی ، نقد فنی و نقد زیبایی شناسی تاحدی مربوط به شکل ظاهر و صورتهای عینی یک اثر ادبی است و برخی دیگر مانند نقد اخلاقی ، نقد روان شناسی و نقد اجتماعی و امثال آن به محتوا و درون مایه اثر ارتباط دارد . و نیز برخی مانند نقد لغوی و نقد فنی و نقد اخلاقی از قدیمترین ایام مورد توجه نقادان بوده است و بعضی مانند نقد روان شناسی و تاحدی نقد اجتماعی از پدیده های تازه است و تحت تأثیر تفکرات فلسفی جدید به وجود آمده است .

در هر حال مکتبهای نقادی که در اینجا مورد بحث قرار می گیرند عبارتند از :  
نقد لغوی ، نقد فنی ، نقد زیبایی شناسی که غالباً جنبه لفظی دارند و نقد اخلاقی ، نقد تاریخی ، نقد اجتماعی ، نقد روان شناسی که محتوا یا درون مایه اثر را مورد بررسی قرار می دهند .

### نقد لغوی :

منظور از نقد لغوی بررسی و ارزیابی کاربرد زبان و اصول و قواعد آن در یک اثر ادبی است اعم از شعر یا نثر . شك نیست که کلمه وقتی می تواند معنی و مفهوم خود را القا کند که درست و در جای خود در عین زیبایی و ظرافت به کار رود ، در غیر این صورت معنی را دچار اختلال و ابهام می کند و از ارزش و اعتبار اثر می کاهد . بعضی عقیده دارند سرپیچی از قواعد زبان در آثار درجه اول ، حرکت و تحول در زبان را نشان می دهد و حتی بعضی از نقادان اروپایی سرباز زدن از تعبیرات مانوس و معمول و قواعد دستوری را وسیله ای می دانند برای جلب توجه خواننده به کلام .  
با این همه نباید نویسنده یا شاعر بار عایت نکردن اصول زبان ، کلام خود را گرفتار

تعقیدات و ناهماهنگیهای لفظی کند و معنی را دچار ابهام سازد ، و منتقد ادبی می‌باید به نویسندگان و شاعران نشان دهد که تا چه حد می‌توانند از قواعد و اصول زبان تجاوز کنند و در کجا باید آن اصول را حفظ نمایند .

رعایت نکردن قواعد زبان نه تنها برای شاعران و نویسندگان درجه دوم عیب محسوب می‌شود بلکه برای شاعران و نویسندگان بزرگ نیز چنانچه فایده بلاغی نداشته باشد نقص است و ناروا . مثلاً آنجا که فردوسی در داستان جنگ رستم با خاقان چین از قول رستم می‌گوید :

بر آن بود « کاموس » و « خاقان چین »

که آتش بر آرنداز ایران زمین

به گنج و به انبوه بودند شاد

زمانی ز یزدان نگردند یاد

در مصراع اول فعل « بود » به صورت مفرد ، نادرست است و می‌بایست مانند افعال دیگر در این دوبیت به صیغه جمع به کار می‌رفت زیرا فاعل جمع است . یا آنجا که مولوی می‌گوید :

موسی و عیسی کجا بُد کآفتاب

کشت موجودات را می‌داد آب

آدم و حوا کجا بود آن زمان

که خدا بنهاد این زه در کمان

که افعال « بُد » و « بود » باید به صیغه جمع استعمال شوند زیرا فاعل هر دو جمع است . البته این استعمالات خلاف قاعده اگرچه به وسیله شاعرانی مانند فردوسی و مولوی هم به کار رفته باشد ، نادرست است .

کاربرد کلمه و خلق تعبیرات و ترکیبات زیبا و درست و خوش آهنگ و اینکه هر کلمه می‌باید در کجای جمله قرار گیرد ، از مواردی است که در نقد لغوی از آن بحث می‌شود . شك نیست نویسنده‌ای که در استخدام و استعمال تعبیرات پیش‌پا افتاده و تکراری و معمولی افراط کند و آنها را به همان شکل معمولی و مبتذل به کار گیرد ، ارزش کار خود را انکار کرده است ، زیرا این تعبیرات ، زیبایی و گیرایی خود را از دست داده‌اند و ارزش و اعتباری ندارند ، و ناقد می‌باید چنین نویسنده‌ای را وادارد تا همان گونه که به عقاید و افکار خود تجدید و تحول می‌بخشد ، در تعبیراتش نیز تأمل کند و به زیبایی و تقویت آن بپردازد . استفاده از تعبیرات رایج قدما چه بسا نویسنده و شاعر را از خلاقیت و ارائه احساس و اندیشه تازه باز می‌دارد .

بنابراین ، شاعر و نویسنده نباید به تعبیرات کهنه و تکراری که از ممارست در مطالعه متون کهن در ذهن او جای گرفته است متکی باشد ، بلکه باید سعی کند تا آنجا که می تواند به خلق تعبیرات زیبا و درست و خوش آهنگ بپردازد و بدین وسیله به ارزش کلام خود بیفزاید .

مسئله مترادفات نیز در حوزه نقد لغوی جای می گیرد . بسیاری از نویسندگان نمی دانند که يك اثر ادبی نفیس اثری است که در آن هیچ کلمه ای را نتوان به جای کلمه دیگر گذاشت زیرا در هیچ زبانی کلمات مترادف وجود ندارد و این نکته ای است که هر نویسنده باید آن را احساس کند و این امر حتی در صفتی که به صورت اسم در آمده اند و مترادف می نمایند نیز صادق است . ناقد می باید در استخدام و استعمال صفات نسبت به نویسنده سختگیر باشد ، چه کیفیت صفتی که به کار می گیرد می تواند معرف کامل پختگی یا خامی اندیشه او باشد .

استعمال مترادفات گاه مایه اطاله کلام می شود و منتقد باید نشان دهد که تطویل در کجا زشت است و در کجا لازم می نماید ، و نیز ارزش ابجاز چیست و در کجا ضرورت آن احساس می شود . کاربرد ادات ودقت در آن و اشتقاق کلمات و معانی آنها نیز از مطالبی است که غالباً در نقد لغوی مورد بحث قرار می گیرند . با این همه ، بسیاری از نکات از نظر دستور زبان و بسیاری از جهت اصول بلاغی در خور اهمیت و توجه است و منتقد می باید به بررسی آنها بپردازد و موارد درست را به شاعران و نویسندگان تازه کار و جوان نشان دهد .

#### پرسش و تمرین :

- ۱- از انواع نقد ادبی کدام يك مربوط به شکل ظاهر اثر است و کدام يك با محتوا یا درون مایه اثر ارتباط دارد ؟
- ۲- کدام يك از انواع نقد از قدیم ترین ایام مورد توجه بوده و کدام يك از پدیده های دنیای جدید است ؟
- ۳- منظور از نقد لغوی چیست ؟
- ۴- آیا نویسنده یا شاعر می تواند از قواعد زبان سر باز زند و یا آنرا نادیده بگیرد ؟
- ۵- در نقد لغوی غیر از خلق تعبیرات و ترکیبات زیبا چه نکات دیگری باید مورد توجه قرار گیرد ؟

۶- در میان شاعران قدیم یا جدید به عقیده شما کدام يك بیشتر به خلق تعبیرات و ترکیبات زیبا و خوش آهنگ توجه داشته‌اند. در این باره تحقیق کنید و مقاله‌ای بنویسید.

### نقد فنی :

نقد فنی بحث در چگونگی کاربرد فنون بلاغی در شعر و نثر و ارزش و اعتبار آن است. در یونان به وسیله «ارسطو» و «اریستارک<sup>۱</sup>» و در روم به دست «هوراس» بنیان می‌گیرد و در نزد علمای اسکندریه رواج می‌یابد. در ادب عربی و فارسی نیز مهم‌ترین نوع نقد به شمار می‌رود. کسانی مانند «قدمه بن جعفر»، «ابوهلال عسکری» و «عبدالقاهر جرجانی» در ادب عربی، و نیز «رشیدالدین وطواط» و «شمس قیس رازی» در ادب فارسی به بحث در اصول و قواعد آن می‌پردازند، و آن را برای تربیت ذوقی شاعران و دبیران تازه کار لازم می‌شمارند و توصیه می‌کنند.

در هر حال بررسی کامل بلاغت: اعم از معانی، بیان و بدیع در نقد فنی صورت می‌گیرد و منتقد می‌باید حدود و ثغور و نحوه کاربرد و ارزش و اهمیت آن را تعیین کند. اما نباید تصور کرد که دانستن اصول و قواعد بلاغت سبب می‌شود که گوینده یا نویسنده‌ای به خلق و آفرینش اثر یا آثار ادبی نایل آید بلکه می‌باید آن قواعد و اصول را به عنوان میزان سلامت و مقیاس راستی و کژی طبع و قریحه خویش به کار گیرد. شك نیست که بسیاری از مباحث «بیان» مانند استعاره، تشبیه و مجاز که در واقع نشان دهنده قدرت خلاقیت شاعر است وقتی می‌تواند واقعی و اصیل و هنرمندانه باشد که شاعر یا نویسنده خود به آفرینش و خلق آن بپردازد و ازالگوه‌های ساخته و پرداخته قداما استفاده نکند.

اینجاست که منتقد باید به نویسنده یا شاعر توصیه کند که گرد تشبیهات و استعارات و صورتهای خیال انگیز شاعران قدیمی نگردد و سعی کند خود آفریننده باشد. در مورد کاربرد بدیع یعنی آرایشهای کلام نیز باید شاعر و نویسنده تا آنجا که می‌تواند سعی کند آرایشهای سخن را صرفاً به صورت يك امر زینتی به کار نگیرد و بدین وسیله کلام را متکلف و متصنع نسازد. صنعت باید چنان پوشیده و طبیعی به کار رود که در کلام حس نشود و به عنوان يك امر عارضی در کلام جلوه نکنند. در میان

شاعران فارسی زبان کسانی مانند فردوسی، سعدی و حافظ صنعت و بلاغت را چنان در ذات شعر قرار می دهند که جز با دقت نمی توان آن را حس کرد. برای نمونه به این بیت از حافظ توجه کنید:

در چمن باد سحر بین که زبای گل و سرو به هواداری آن عارض وقامت برخاست  
همان طور که مشاهده می شود جز با دقت نمی توان دریافت که لطف این شعر  
در صنعت تشبیه آن است. آن هم تشبیه مُرَجِّح که مشبه بر مشبه به ترجیح داده شده است.  
در اینجا شاعر ضمن تشبیه عارض به گل و قامت به سرو، خواسته است بگوید عارض  
معشوقه بر گل، وقامت او بر سرو ترجیح دارد. گذشته از آن در این بیت صنعت لف و نشر  
چنان طبیعی به کار رفته که خواننده متوجه آن نمی شود اما زیبایی آن را احساس می کند.  
بدون آن که بداند بعضی از این زیباییها به صنعت ارتباط دارد.

گذشته از آن، نکته دیگری که می باید در نقد فنی مورد بررسی قرار گیرد،  
موسیقی کلمه و کلام است. این موسیقی هم در شعر وجود دارد و هم در نثر. در واقع  
هرگاه شعری نثری را «خوش آهنگ» می خوانیم به موسیقی خاص الفاظ و کلمات  
آن اشاره می کنیم. شك نیست در روح کلمات و ترکیب و تلتیق حروف، موسیقی  
خاص و عمیقی یافته می شود که گاه قابل توجه نیست و ممکن است از نظر خواننده  
عادی مخفی بماند. هر چند در نثر، وزن و آهنگ یا موسیقی خاصی وجود دارد اما در  
شعر به مناسبت آزاد بودن شاعر در قراردادن واژه ها، این موسیقی منظم تر و محسوس تر است.  
آنچه موسیقی را در کلام به وجود می آورد یکی عامل کمیت و ریتم<sup>۱</sup> است  
یعنی ایقاع و دیگر هماهنگی حروف. کمیت در واقع بلندی و کوتاهی هجاها و یا مدت  
زمانی است که برای خواندن يك جمله ضرورت دارد. البته بین جمله های مختلف  
از نظر کمیت و از راه تساوی و تقابل باید تناسبی در کار باشد و ایقاع عبارت است از  
واحد های متقارن و متکرر يك وزن. ایقاع هم در نثر وجود دارد و هم در شعر زیرا هر  
سخنی طبعاً به واحد هایی تقسیم می شود و ناچار دارای ایقاع خواهد بود. زشتی و  
زیبایی يك نثر بستگی به ایقاع آن دارد.

زیبایی همواره در یکنواختی و هماهنگی ایقاعها نیست، چه در بسیاری موارد

این امر تکلفی را پدید می آورد که ملال انگیز است . مثلاً در سبکهای مصنوع و به خصوص مسجع این نقص را می توان به خوبی احساس کرد . از این روست که ناقدان برای نثر دو سبک قائل شده اند : یکی سبک متناوب و دیگر مقطع . در نوع اول جمله ها بلند و در نوع دوم کوتاه است .

این نکته مسلم است که موضوع نوشته در کوتاهی و بلندی جمله ها تأثیر دارد و شاید از این نظر است که مثلاً سخن خطابی با سخن تقریری و بیانی تفاوت دارد . خاصیت آهنگین حروف و ترکیب و تلفیق کلمات ، موسیقی خاصی در کلام ایجاد می کند که غالباً در القای معانی اهمیت فراوان دارد . در شعر فارسی موارد زیادی وجود دارد که موسیقی خاص کلمات ، مفهوم و حالت خاصی را القا کرده است . مثلاً در شاهنامه آنجا که کاووس بر رستم خشم می گیرد ، کلمات با لحنی تند و ریتمی کوتاه که در واقع القا کننده خشم است بیان می شود :

که رستم که باشد که فرمان من      کند پست و پیچد ز پیمان من

اگر تیغ بودی کنون پیش من      سرش کند می چون ترنجی ز تن

در صورتی که در جای دیگر وقتی می خواهد مرگ یا اندوه قهرمان محبوب را بیان کند لحن چنان سنگین می شود که گویی ناگهان فضای کلام را اندوهی سرد در خود می گیرد . کلمات با هجاهای بلند و کشیده نه تنها شور و حرکت را از کلام دور می سازد ، بلکه سکوت سنگین اندوه را بر آن تحمیل می کند . آنجا که سر ایرج را برای پدرش فریدون می آورند و پدر در برابر آن قرار می گیرد ، شاعر با لحنی پر اندوه چنین می گوید :

سپه داغ دل ، شاه با های و هوی      سوی باغ ایرج نهادند روی

فریدون سر شاه پسر جوان      بیامد به بر برگرفته نوان

همی کند روی و همی کند موی      همی ریخت اشک و همی خست روی

که در مقایسه این دو مثال می توان ارزش موسیقی حروف و کلمات را دریافت .

پوش و لهرین :

۱ - منظور از نقد فنی چیست ؟

۲ - نقد فنی در ادب عربی و فارسی به وسیله چه کسانی رواج می یابد و چه کتابهایی در

این باره نوشته شده است ؟

۳ - آیا با دانستن اصول بلاغت می‌توان به خلق و آفرینش اثر ادبی نایل آمد ؟

۴ - چه عواملی موسیقی کلام را به وجود می‌آورد ؟

۵ - استعاره و تشبیه و مجاز را تعریف کنید و مثالهایی برای هر يك از شعر فارسی پیدا نماید .

### نقد زیبایی شناسی :

نقد زیبایی شناسی در واقع بررسی جوهر هنر دور از محتوای خاص آن است . ریشه و اساس این شیوه نقادی را در اروپا می‌توان در نظریه های « کالریج » انگلیسی و « ادگار آلن پو » آمریکایی جست و جو کرد . آلن پو، هنر را از جنبه زیبایی شناسی آن نگاه می‌کند و فکر اخلاق را در قلمرو هنر امری بیگانه می‌شمارد . به اعتقاد وی آنچه برای هنرمند اهمیت دارد ، این نیست که نظریه‌ای خاص را بیان کند یا اندیشه‌ای را به پروازاند؛ مهم آن است که تأثیری کلی و واحد در خواننده باقی بگذارد . به عقیده او انشای آثار ادبی در حکم بنایی است که معماری سازد و در آن آنچه اهمیت دارد هماهنگی و توازن آن است .

مکتب ادبی « پاراناس »<sup>۱</sup> یا « هنر برای هنر » نیز در فرانسه ، نوعی بیان و توجیه نقد زیبایی شناسی ادبی است . هر چند تعبیر هنر برای هنر را نخستین بار ویکتور- هوگو اعلام می‌دارد، اما بعدها « تثوفیل گوتیه »<sup>۲</sup> به توجیه و رواج آن می‌پردازد . او درباره هنر می‌نویسد : « فایده هنر چیست ؟ زیبا بودن ! آیا همین کافی نیست ؟ مثل گلها ، مثل عطرها ، مثل پرندگان ، مثل همه چیز هایی که بشر نمی‌تواند به میل خود تغییر دهد و ضایع کند . به طور کلی هر چیز وقتی که مفید شد دیگر نمی‌تواند زیبا باشد زیرا وارد زندگی روزمره می‌شود . هنر آزادی است ، جلال است ، گل کردن است و شکفتگی روح » و در جای دیگر می‌گوید : « ما مدافع استقلال هنریم ، برای ما هنر وسیله نیست ، بلکه هدف است ، هر هنرمندی که به فکر چیز دیگری به جز زیبایی باشد ، در نظر ما هنرمند نیست . »

۱-Parnasse

۲-Théophile Gautier (متوفی ۱۸۷۲ میلادی)



لوکنت دو لیل<sup>۱</sup> نیز از بزرگترین نمایندگان مکتب هنر پاراناس محسوب می‌شود. آنچه در این مکتب اهمیت دارد خاصه در مورد شعر، عبارت است از کمال شکل، چه از لحاظ بیان باشد و چه از جهت انتخاب کلمات، و نیز توجه نکردن به آرمان و هدف. از این رو شعر شاعر «پاراناسین» مانند مرمر صاف و بی نقص و در عین حال محکم است، هر کلمه را با دقت انتخاب می‌کند و به جای خود می‌گذارد و کمال مطلوب او این است که شعرا از لحاظ استحکام و زیبایی به حد مجسمه‌سازی برسند. شاعر پاراناسین عقیده دارد که شعر نه باید بخنداند و نه بگریاند بلکه باید فقط زیبا باشد و هدف خود را در خود بجوید.

در قرن بیستم در اروپا و امریکا کسانی مثل «ریچاردز» و «عزرا پوند» و «تی. اس. الیوت»، نوعی نقد نو به وجود می‌آورند که تا حدی می‌توان آن را بانقد زیبایی‌شناسی هم‌ریشه دانست. اصول نظریه‌های ریچاردز در واقع مبتنی است بر توجه منتقد به دلالت‌های الفاظ و اوزان شعر و استعارات و لحن کلام. عزرا پوند، شاعران جوان امریکا را متوجه این موضوع می‌کند که شعر تنها عبارت از الهام نیست بلکه بیشتر نوعی حرفه و صنعت است که شاعر باید در آن افزار کار خود را به درستی به کار بیندازد. همین ملاحظات است که «پوند» را به مکتب تصویرگرایی<sup>۲</sup> می‌کشاند که در شعرگراییش به زبان ساده، ابداع اوزان تازه، آزادی در انتخاب موضوع و مخصوصاً کارگرفتن از مجاز و تصویر را توصیه می‌کند. در مکتب تصویرگرایی ارائه تصویر مستقیم شی<sup>۳</sup>، توجه به جزئیات امور و اجتناب از حشو و اطناب توصیه می‌شود و مخصوصاً اصرار بر آن است که شعر به جای توجه به احوال کلی و انتزاعی به امور محسوس و جزئی توجه کند.

«تی. اس. الیوت» نیز شعرا را به عنوان يك پدیده مستقل به کار می‌گیرد و معتقد است که شاعر در سرودن شعر از هیجانات و شخصیت خود می‌گریزد، از این رو منتقدان را تشویق می‌کند که از بررسی حقایق زندگی شاعران روی برتابند و به مطالعه دقیق فن شعر بپردازند. الیوت نیز مانند عزرا پوند می‌خواهد نوعی شیوه نقد را که آزاد از تفسیرهای برون‌ذاتی، تاریخی، اخلاقی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی

---

Leconte de lisle - ۱

Imagism - ۲

باشد و صرفاً کیفیت و ارزشهای زیبایی‌شناسی را در نظر گیرد ، به وجود آورد . شیوه‌ای که به وسیلهٔ ریچاردز ، عزراپوند و الیوت در نقد ادبی توصیه می‌شود مبنایش بر این است که در شناخت و ارزیابی آثار ادبی ، منتقد بیشتر به خود این آثار توجه کند تا به محیطی که موجب پیدایش آنها شده است . از این رو ، این شیوهٔ نقد ، هم با طریقهٔ کسانی که در تفسیر آثار هنر به تحلیل روانی یا بررسی سرشت و خصلت نویسندگان اهتمام دارند ، مغایرت دارد و هم با شیوهٔ آنان که در نقد می‌کوشند تا تأثیر احوال و مقتضیات اجتماعی را در تکوین اثر بجویند ، متفاوت است . و خود شیوه‌ای است مستقل بر مبنای شناخت جوهر واقعی هنر و کشف زیباییهای آن .

#### پرسش و تمرین :

- ۱- اساس نقد زیبایی‌شناسی را در نظریهٔ چه کسانی می‌توان پیدا کرد ؟
- ۲- نظریه « پاراناسین » دربارهٔ هنر چیست ؟
- ۳- « عزراپوند » دربارهٔ شعر چه نظری ابراز داشته است ؟
- ۴- تی . اس . الیوت در نقد شعر چه نظر خاصی دارد ؟
- ۵- هنر محض چیست ، آیا می‌توانیم در شعر فارسی نمونه‌هایی از هنر محض پیدا کنیم ؟
- ۶- « ایماژ » را تعریف کنید و خصوصیات آن را بنویسید .

#### نقد اخلاقی :

نقد اخلاقی که در آن ارزشهای اخلاقی را اصل و ملاک نقادی شمرده‌اند ، شاید از قدیمترین شیوه‌های نقد ادبی است . افلاطون در شعر و درام به تأثیر اخلاقی و اجتماعی آن توجه می‌کند و شعر و ادب را از آن جهت که ممکن است باعث فساد اخلاق جوانان شود طرد و انکار می‌نماید . ارسطو نیز معتقد است که هدف شعر ، خاصه تراژدی ، باید تصفیه یا تزکیهٔ نفس باشد و « هوراس » ارزش شعر را در سودمندی و زیبایی آن می‌داند . در هر حال بیشتر متفکران قدیم برای شعر و ادب فایدهٔ تربیتی و اخلاقی قائلند .

در اروپا نه تنها اهل کلیسا در قرون وسطی شعر را به واسطهٔ آن که در خدمت اخلاق نبوده است ، غذای شیطان می‌دانند و مایهٔ فساد و ضلالت ، بلکه کلاسیکهای قرن هفدهم میلادی برای يك اثر ارزندهٔ ادبی ، گذشته از زیبایی صورت ، غایت

اخلاقی نیز لازم می‌شمارند. در قرن هیجدهم «دیدرو» فرانسوی گرامی داشتن تقوی و پست شمردن رذایل و نمایان کردن معایب را هدف هنر نوع هنرمی‌داند و می‌گوید: «هدف يك اثر ادبی این است که به آدمی عشق به تقوی و وحشت از ناپکاری را القا کند». دکتر جانسون انگلیسی ادیب بلند پایه همین قرن، معتقد است که شاعر باید دنیا را از آنچه هست بهتر نشان دهد و تولستوی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم می‌گوید: «هنر جهان پسند همواره ملاک ثابت و معتبری با خویشتن دارد و آن ملاک، معرفت دینی و روحانی است».

غالب این نقادان اعتقاد دارند که اهمیت ادبیات تنهادر شیوه بیان نیست بلکه در محتوای اثر نیز هست. نقد اخلاقی در قرن بیستم به وسیله انسان دوستان جدید<sup>۱</sup> ادامه پیدا می‌کند. به عقیده این گروه، مطالعه تکنیک آثار ادبی، بررسی وسایل است، حال آن که باید به بررسی هدفهای ادبیات به عنوان فرایندی که در زندگی و عقاید و روحیات بشر تأثیر می‌گذارد پرداخت. از نظر اینان فقط عقل و معیارهای اخلاقی است که انسان را از حیوان متمایز می‌کند و از این رو تأکید آنها صرفاً بر انضباط اخلاقی و کف نفس است.

نقد اخلاقی غالباً شاعران و نویسندگانی را که از حیطة اخلاق جدا می‌افتند و یابه فساد و تباهی کشیده می‌شوند با طرد و انکار آثارشان می‌آگاهاند و هدایت می‌کند. در ایران هر چند نقد اخلاقی به طور مستقل وجود نداشته است و هرگز دوره خاصی از ادبیات بدین شیوه اختصاص نیافته اما غالباً نقادان به لزوم اخلاق و تربیت اخلاقی و دینی اشاره کرده و شاعران را از گفتن سخنان زشت و هزل و یاوه و نیز مدیحه و تملق و دروغ که خلاف اخلاق و دین است، بر حذر داشته‌اند. شمس قیس رازی در کتاب المعجم راجع به بهرام گور روایتی نقل می‌کند که نشان می‌دهد قداما خاصه عظمای فلاسفه ادیان، شعرا از آن جهت که «اساس آن بر کذب و زور<sup>۲</sup> است و بنیان آن بر مبالغت فاحش و غلومفرط<sup>۳</sup>، مذموم دانسته و «مهاجرات شعرا را از اسباب مهالك ممالك سالفه و امم ماضیه<sup>۴</sup> شمرده‌اند.

---

۱- New Humanist

۲- زور، باطل، دروغ

۳- المعجم - چاپ دانشگاه ص ۱۹۹-۲۰۰

در هر حال نقادان ایرانی همواره شاعران را که سخنانشان مشتمل بوده است بر اغراض نفسانی و متابعت هوای شهوانی، مثل مدح مذمومین و ذم مدوحین و یا هزلیات رکیک و امثال آن، طرد و انکار کرده و آن را بد دانسته‌اند، و نیز بعضی شاعران، خود سنتهای اخلاقی را ستوده و خویش را از سخنان زشت و ناهموار بری دانسته‌اند. مثلاً ناصر خسرو شعری را می‌ستاید که حاوی حکمت و دانش و اخلاق باشد و نوعی اخلاق و دین را تعلیم دهد. فردوسی و نظامی و سعدی نیز سنتهای اخلاقی را می‌ستایند و فضیلت اخلاق را در فضیلت سخن می‌آمیزند. حتی شاعری مانند انوری که خود مدیحه سرا و هزال بوده است به شریعت شعرا که گدایی و کدیه است سخت می‌تازد و آن را زشت و بد می‌داند.

نقد اخلاقی در ایران، به خصوص در عصر جدید به علل وجود بعضی مسائل سیاسی و اجتماعی شدیداً مطرح می‌شود و بسیاری از تجدد طلبان و مشروطه خواهان برای شعر، شرط اخلاقی و اجتماعی قائل می‌شوند که از آن میان می‌توان نام آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، ادیب الممالک فراهانی و امثال آنان را ذکر کرد. در دوره های نزدیک به روزگار ما سید احمد کسروی از کسانی است که صرفاً شعر را از دیدگاه اخلاقی می‌بیند و هر نوع شعر، جز شعر اخلاقی و اجتماعی را انکار می‌کند.

#### پرسش و تکریم :

- ۱- افلاطون در باب شعر چه می‌گوید؟
- ۲- نویسندگان و فلاسفه اروپایی میان اخلاق و هنر چه روابطی می‌جستند؟
- ۳- آیا در ایران نقد اخلاقی وجود داشته است؟
- ۴- کدام يك از شاعران ایرانی بیشتر به اخلاق و فضیلت‌های اخلاقی توجه داشته‌اند؟
- ۵- آیا شاعران دوره های جدیدتر به نقد اخلاقی گرایش نشان داده‌اند؟
- ۶- دیوان پروین اعتصامی را از دیدگاه نقد اخلاقی مورد بررسی قرار دهید و مقاله‌ای در باب آن بنویسید.

#### نقد اجتماعی :

نقد اجتماعی عبارت است از نشان دادن ارتباط ادبیات با جامعه و تأثیر جامعه در ادبیات و همچنین تأثیر ادبیات در جامعه. نقد اجتماعی، آثار ادبی را

همواره محصول و مولود حیات و محیط اجتماعی می‌داند. از این رو بسیاری از منتقدان اخیر سعی کرده‌اند علل و موجبات تحول اسالیب و تغییر فنون و انواع را در ادبیات، فقط از طریق تحقیق در اوضاع و احوال اجتماعی بیان کنند، به عقیده آنان اگر شعر زبان عواطف و ترجمان قلوب شاعران است، آنچه عواطف قلبی را پدید می‌آورد جز محیط و زمان و مکان چیزی نیست. از این رو ادراک درست و دقیق عواطف و احوال فرد جز با دریافت علل و نتایج حوادث اجتماعی میسر نیست.

«هیپولیت تن» (۱۸۲۸ - ۱۸۹۳ م.) منتقد مشهور فرانسوی ادبیات را محصول «زمان» و «محیط اجتماعی» و «نژاد» می‌داند. به عقیده وی حوادث و احوال اجتماعی مولود و نتیجه این سه عامل است.

از بعد از جنگ جهانی اول غالباً توجه به شیوه نقد اجتماعی به شکل‌های مختلف و در جلوه‌های گوناگون، ادامه پیدا می‌کند خاصه این که تأثیر حوادث و مسائل عصری غالباً جذبه‌ای برای این شیوه در میان طبقه جوان پدید می‌آورد. از همین روست که غالباً در همه جا نوعی نقد اجتماعی بر غالب آثار ادبی حکمفرما می‌شود. چنان که در این ایام در آلمان «گئورگ کایزر» (۱۸۷۸ - ۱۹۴۵ م.) و «برتولت-برشت» (۱۸۹۸ - ۱۹۵۶ م.) تمدن بورژوا و خشونت و استبداد آمیخته با ابتذال و ریای آن را محکوم می‌کند. در فرانسه «ژان پل سارتر» و «کامو» و امثال آنها نوزبه استبداد و ابتذال با همین چشم نفرت و انکار می‌نگرند و برای ادبیات نوعی مسئولیت و تعهد اجتماعی قائل می‌شوند.

در میان شاعران و نویسندگان ایران آنچه تعلقات اجتماعی است غالباً یا رنگ دینی و اخلاقی داشته و یا مشکلات ملی و میهنی بوده است.

شک نیست که شاهنامه فردوسی گذشته از نوع اجتماعی آن یعنی حماسه، احساسات میهن‌دوستانه و برتری‌های قومی و ملی را که خواه ناخواه امری اجتماعی است، مطرح می‌کند و نیز شاعرانی مانند مولوی، سنائی و عطار به طرح مشکلات اجتماعی و اخلاقی زمان خود می‌پردازند. در میان شاعران ایران برخی با محیط اجتماعی خود به ستیزه برخاسته و آن را طرد و انکار کرده‌اند.

ناصر خسرو با زبانی تلخ و گزنده از جهان‌خواران و دین‌فروشان خراسان

انتقاد می‌کند و حافظ از ریا و تزویر و خیام از جهل و نادانی مردمان روزگار خویش می‌نالند و اجتماع و دنیایی را می‌خواهند غیر از آنچه وجود دارد .

دردوره بیداری یعنی از اوان مشروطیت در ایران ، روشنفکران و متفکران ایرانی سعی می‌کنند نقد اجتماعی را چه در شعر و چه در نثر رواج دهند. شاعرانی مانند ادیب الممالک فراهازی، علی‌اکبر دهخدا ، نسیم شمال ، ملک الشعرای بهار و میرزاده عشقی و دیگران ، شعر را در خدمت اجتماع و سیاست می‌دانند و از آن برای بیدار کردن مردم استفاده می‌کنند ، نویسندگان این عصر نیز - مانند میرزا ملکم خان ، میرزا آقاخان کرمانی، زین العابدین مراغه‌ای و عبدالرحیم طالبوف تبریزی نیز، نثر را در خدمت اجتماع قرار می‌دهند. نقد اجتماعی به تدریج در ایران رواج می‌یابد و تا عصر حاضر ادامه پیدا می‌کند ، به طوری که امروز غالباً شعر و داستان و نمایشنامه را از دیدگاه نقد اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهند و آن را از معتبرترین انواع نقد به شمار می‌آورند .

### پرسش و تمرین :

- ۱ - عقیده هیپولیت تن در باب ادبیات چیست ؟
- ۲ - در اروپا گذشته از «تن» چه کسانی در باب ادبیات و اجتماع نظریه تازه‌ای ابراز داشته‌اند؟
- ۳ - نظر ژان بل سارتر در باب ادبیات چیست ؟
- ۴ - آیا شاعران قدیم ایرانی تحت تأثیر زندگی اجتماعی بوده‌اند ، و جریانان اجتماعی در شعرشان تأثیر داشته است ؟
- ۵ - در دوره مشروطه یا بعد از آن در ایران چه کسانی هدف ادبیات را در مسائل اجتماعی می‌جستند .
- ۶ - کتاب «ادبیات چیست» اثر ژان بل سارتر، ترجمه مصطفی رحیمی و ابوالحسن نجفی را بخوانید و درباره آن مقاله‌ای بنویسید .
- ۷ - کتاب «ابراهیم بیک» نوشته زین العابدین مراغه‌ای و کتاب «احمد» نوشته عبدالرحیم طالبوف را بخوانید و درباره هر یک مقاله‌ای بنویسید.

اگر منتقدی برای تحلیل يك اثر ادبی ، حوادث یا امور مربوط به تاریخ را مورد بررسی قرار دهد ، و به بحث در باب حیات شاعر و معاصران او و یا روابط او با همعصران و یا احیاناً به تحقیق در باب اسناد و مدارك و چند و چونی صحت و سقم نسخه یا نسخ کتاب و چگونگی وجود تحریف و تصحیف و تصحیح اثر و جست و جوی اشارات و حوادث تاریخی و به بحثهایی از این قبیل بپردازد ، به نقد تاریخی پرداخته است . نقد تاریخی در واقع وسیله تحقیق در تاریخ ادبیات محسوب می شود .

البته این گونه نقد به کوشش فراوان ناقد بیشتر نیازمند است تا به استعداد خاص ادبی او ، زیرا معمولاً نقد تاریخی ، به يك اثر ادبی به عنوان يك امر ذوقی و هنری کمتر نگاه می کند و از درك هنر و ارزش هنری آن عاجز است . از همین روست که می توان گفت نقد تاریخی قادر به تحلیل واقعی يك شاهکار ادبی نیست ، زیرا يك شاهکار بزرگ ادبی غالباً از محیط و اجتماع خود فراتر است و چه بسا مولود جذبه و الهام و تحت تأثیر لاشعور به وجود می آید . بنابراین نمی توان صرفاً با بحث پیرامون مسائل مربوط به تاریخ و زمان و مکان ، آن را مورد بررسی قرار داد . بیموده نیست که یکی از منتقدین معاصر می گوید :

« روش تاریخی که می خواهد مفهوم و معنی شاهکارهای هنری را روشن نماید در واقع آن را ضایع و تباه می کند . »

تاریخ ادبیات البته از آن جهت که معرف اوضاع و احوال اجتماعی هر ملت است اهمیت بسیار دارد . اما نقد و تحقیق در ادبیات را نمی توان و نباید منحصرأ به وسیله طریقه تاریخی میسر و کافی شمرد . آنچه در آثار زیبای هنری مورد توجه منتقد می باشد فقط جنبه تاریخی آنها نیست . زیرا شعر و اثری بی نام که از جهت شورانگیزی و دلربایی جالب باشد ، هر چند زمان گوینده و نویسنده آن معلوم نباشد ، باز می تواند مورد توجه قرار گیرد .

با این همه شیوه نقد تاریخی یکی از رایج ترین شیوه های نقد ادیبانه است و غالباً در ایران به این شیوه توجه فراوان می شود ، به طوری که غالب تحقیقات ما درباره شاعران از این مقوله است . البته بزرگترین فایده تحقیقات تاریخی متوجه تاریخ ، جامعه شناسی ، مردم شناسی و گاه روان شناسی می شود ، نه هنر و ادبیات ، و شاید

از همین روست که این نوع تحقیقات را در آثار درجه دوم بیشتر و بهتر می توان نشان داد، زیرا آنان به متن زندگی نزدیک ترند و بیشتر به واقعیات محیط خویش تکیه دارند تا نوابغ که غالباً از محیط خود فاصله می گیرند .

در هر حال نقد تاریخی در مورد يك اثر ادبی وقتی می تواند به درستی انجام شود که گذشته آن و نیز عصری که پدید آورنده آن است به خوبی شناخته شود و آرمانها و آرزوهای که در آن روزگار تجلیاتی داشته است ، احساس گردد. حتی کافی نیست که برای شناختن نویسنده ای تنها عواملی را که در او تأثیر کرده است مورد مطالعه قرار داد بلکه باید تأثیر خود او را در آیندگان نیز تحقیق کرد ، زیرا بسیاری اوقات آنچه آیندگان در اثر نویسنده ای می یابند از اطلاعاتی که امروز مستقیماً به وسیله اثر خود نویسنده به دست می آید بیشتر است . شیوه نقد تاریخی هنگامی مفید است که ناقد تنها به مطالعه اثری که از يك نویسنده در پیش رود اکتفا نکند بلکه به همه آثار او احاطه یابد تا قضاوتش صحیح باشد . روی هم رفته ، نقد تاریخی ، به طور جنبی یکی از روشهای مؤثر و مفید نقد ادبی است و منتقد برای آنکه کار شناخت خود را به درستی انجام داده باشد ، ضمن استفاده از سایر نقد ها می تواند از این شیوه نیز استفاده کند .

#### پرسش و تمرین :

- ۱- چرا نقد تاریخی به تنهایی قادر به درک و تحلیل واقعی يك شاهکار ادبی نیست؟
- ۲- شناخت زمان و مکان خاص و یا زندگی واقعی شاعر یا نویسنده برای درک یا لذت بردن از يك اثر ادبی تا چه حد لازم است ؟
- ۳- آیا فایده تحقیقات تاریخی در مورد آثار ادبی صرفاً متوجه ادبیات می شود یا نه ؟
- ۴- در نقد تاریخی چه تحقیقات و شناختهایی باید صورت گیرد ؟
- ۵- آیا در نقد تاریخی باید همه آثار نویسنده یا شاعر را مطالعه کرد یا مطالعه يك اثر یا شعر کافی است ؟
- ۶- به عقیده شما شرح حال و بررسی تاریخی احوال شاعران تا چه حد برای درک يك اثر ادبی مفید است ؟ در این باره مقاله ای بنویسید .
- ۷- آیا غزلیات حافظ را می توان بدون شناخت محیط اجتماعی و احوال تاریخی خاص به خوبی درک کرد ؟



در این شیوه، نقاد سعی می کند جریان باطنی و احوال درونی شاعر و نویسنده را ادراک و بیان نماید و قدرت و استعداد هنری و ذوق و قریحه او را بسنجد و نیروی عواطف و تخیلات وی را تعیین نماید و از این راه تأثیری را که محیط و جامعه و سنتها و موارث در تکوین این جریانها دارند مطالعه کند . از این رومنقدان توجه به ارزشهای روان شناسی را در فهم آثار ادبی بسیار مهم می شمارند و آن را مفتاح سایر شقوق و اقسام نقد می انگارند و در واقع شعر و ادب را عبارت می دانند از روان شناسی شاعر یا نویسنده .

از مطالعه آثار ادبی می توان دریافت که عواطف و احساسات هنرمند چیست و محرک او در اندیشه ها و الهامات خویش کدام است و همچنین صفات و احوال نفسانی غالب بر عصر و معاصرانش را نیز می توان شناخت . در هر حال اثر شاعر یا نویسنده معرف خصال و سجایا و به عبارت دیگر روان شناسی او به شمار می آید .

بررسی در احوال روحی و نفسانی اشخاص خاصه در درام یا قصه چیزی است که نویسندگان و شاعران از قدیم ترین ایام بدان پرداخته و آن را در نظر داشته اند و چه بسا جست و جو در زوایای روح انسان از کهن ترین ایام در شعر دراماتیک یونان وجود داشته و بعدها نیز در اروپا کسانی مسانند « راسین » ، « شکسپیر » ، « ایبسن » و نیز « مترلینگ » و « داستایوسکی » بدان پرداخته اند . با این همه یک جریان فکری و فلسفی جدید باعث شد که ادبیات از دیدگاه علم روان شناسی مورد توجه قرار گیرد و آن تأثیر نظریه ها و اندیشه های کسانی مانند « فروید » ، « یونگ » و « آدلر » بود . به عقیده زیگموند فروید ( ۱۸۵۶ - ۱۹۳۹ م . ) روان آدمی عرصه کشمکش بین غریزه حیات و مرگ است . آرامش انسان حاصل غلبه غریزه حیات است و نا آرامی ره آورد غریزه مرگ . او می گوید غریزه حیات جویای « کام » است و همین کام یا « شهوت » است که غریزه مرگ را از انسان دور می کند و نا آرامی را می زداید . بحث در باب خود - آگاه ۱ و ناخود آگاه ۲ انسان و نمود ناخود آگاه که گاه تبدیل به واژدگیهایی

---

Conscious - ۱

Unconscious - ۲

می شود و عقده را به وجود می آورد - که بنا به قول روان شناسان خود نوعی بیماری است و راه علاج آن تنها ترکیب و تصفیة نفس است - از نظریه های روانی فروید می باشد .

فروید «بدنهادی» را نوعی بیماری می داند و این نکته مورد توجه «ناتورالیستها» قرار می گیرد، زیرا آنان نیز عقیده دارند که انسان فریفته امیال و غرایز خویش است و در قبال اعمال بد، مسئولیتی ندارد و نباید او را محکوم کرد. نظریه آدلر درباره «عقده-حقارت» و ثئوری یونگ درباره «ناخود آگاه گروهی» تأثیر روان شناسی را بر نویسندگان، خلاق قوت می دهد .

منتقدان نیز مانند نویسندگان خلاق، به قصد روشنگری به این قلمرو نوین دانش روی می آورند. نخستین نتیجه آن این می شود که روان شناسی مانند سلاحی در پیکار با ارزشهای گذشته خاصه در امریکا و انگلستان به کار می آید. ارزشها در برابر این سلاح جدید سخت آسیب پذیر می شود. اگر فضایی چون کف نفس، غمت، نجابت، آبرومندی و امثال آن ناشی از «سرکوبی امیال» نه الهامات پروردگار باشد، پس آنان را که بر حفظ چنین ارزشهای سنتی پسا می فشارند می توان مستهمل به جهل و بی خردی کرد و حال آنکه چنین نیست و بحث در این باب فراوان است .

از نقادان معروف که به مکتب روان شناسی روی آورده اند خاصه بعد از جنگ اول جهانی یکی «آی. ای. ریچاردز»<sup>۱</sup> (متولد ۱۸۹۳) است و دیگر «هربرت رید»<sup>۲</sup>. ریچاردز از يك طرف سعی می کند تا نقش و تأثیر لفظ را به صورت مستقل و همچنین بدان گونه که در نسج کلام و ارتباط با الفاظ دیگر دارد بررسی نماید و بدین گونه تحلیل انتقادی در نزد وی به قلمرو مسائل مربوط به علم «دلالیت»<sup>۳</sup> وارد می شود و از طرف دیگر می کوشد تا نشان دهد که وظیفه ادبیات عبارت است از این که در خواننده تعادلی روانی و یا در واقع حالات متعادل روانی به وجود آورد، بدین معنی که معتقد است يك اثر هنری واکنش خاص و موزونی در بیننده یا خواننده ایجاد می کند زیرا

---

I. A. Richards - ۱

Herbert Read - ۲

Semantic - ۳

زیبایی خود چیزی است که موجب تعادل ترکیبی می‌شود. به‌رحال او می‌کوشد که شناخت ارزش ادبی آثار را بر مبنای روان‌شناسی استوار سازد. اما هربرت رید، وعده‌ای دیگر از نقادان که تحت تأثیر مکتب روان‌کاوی فروید قرار دارند، سعی می‌کنند مبنای پیدایش الهامات و اسباب حصول عقده‌ها و تمایلات سرکوفته‌ای را که احیاناً موجب ابداع آثار ادبی بوده است بررسی کنند. از این رو غالباً تحقیقات آنان مبتنی بر تحقیق در پیدایش و نحوه تکوین آثار و وجدان آفرینندگان آنهاست. این نقادان معمولاً به بررسی احوال روانی شاعر و نویسنده یا درحقیقت به شناخت زمینه‌های الهام آنها می‌پردازند.

### پرسش و تمرین:

- ۱- آیا توجه به احوال روحی و نفسانی اشخاص در آثار ادبی وجست‌وجو در زوایای روح انسان در ادبیات، یک پدیده کاملاً تازه است؟
- ۲- زیگموند فروید چه نظریه تازه‌ای در باب انسان و روان آدمی ابراز می‌دارد؟
- ۳- ناتورا لیستها به چه جهت با نظریه‌های روانی «فروید» موافق بودند؟
- ۴- آیا روان‌شناسی اقدام به نفی ارزش‌های ادبی می‌کند. چرا و از چه طریق؟
- ۵- نام دو تن از نقادان معروف اروپایی را که بعد از جنگ جهانی اول به مکتب نقد روان‌شناسی توجه داشتند ذکر و عقاید آنها را بررسی کنید.



## نقد ادبی در ایران - شناخت شعر و نثر

شعر :

یافتن تعریف جامع و دقیق برای شعر دشوار است. از قدیم‌ترین ایام نقادان ادب و فلاسفه سعی کرده‌اند با تعاریف مختلف شعر را بشناسانند اما در شناخت و معرفی آن هریک به راهی رفته‌اند. ادبا و نقادان ادب غالباً جنبه ظاهر و فلاسفه و اهل منطق جوهر و ماده اصلی آن را مورد توجه قرار داده‌اند. برخی مانند « قدامة بن جعفر » و « شمس قیس رازی » و « سکاکی » شعر را کلامی موزون و مقفاه که در آن معنایی وجود داشته باشد و بعضی مانند افلاطون ، ارسطو ، ابن سینا و خواجه نصیر طوسی آن را کلامی مخیل و شورانگیز می‌دانند . اما نه موزون بودن به تنهایی می‌تواند شرط اصلی شعر باشد و نه خیال‌انگیزی . بلکه برای شناخت واقعی شعر باید به این دو عنصر یعنی « خیال » و « وزن » عنصر اندیشه و تفکر را افزود و گفت : شعر کلامی است موزون که از تلفیق و ترکیب خیال و اندیشه به وجود می‌آید .

اما برای شناخت واقعی شعر باید تعریف را کنار گذاشت و به بحث در اجزای ترکیب‌کننده آن پرداخت . از مهمترین اجزای ترکیب‌کننده شعر گذشته از « محتوا » و « درون مایه » ، « شکل ظاهری » و « شکل ذهنی » آن است . شکل ظاهری شعر که در واقع ساختمان خارجی آن را به وجود می‌آورد عبارت است از : وزن ، قافیه ، لفظ و قالب .

وزن از عناصر مهم شعر است و بعضی آن را جزو ذات شعر دانسته‌اند . خواجه نصیر طوسی می‌گوید : وزن نه تنها اقتضای تخیل می‌کند بلکه ادراک شعر را برای خواننده آسانتر می‌سازد و نظم و تناسب هنری خاصی بدان می‌بخشد . وزن در واقع بنیاد شعر است زیرا تناسبی بین اجزای پراکنده به وجود می‌آورد و آن را به صورت

یکپارچه عرضه می‌دارد. ذهن بدان‌خو می‌گیرد و از آن لذت می‌برد و با آن به هیجان می‌آید.

در شعر فارسی دونوع وزن وجود دارد: یکی وزن عروضی که غالباً مبنای آن بر تساوی مصراعها قرار دارد و شعر فارسی از ابتدا تا به امروز با آن همراه بوده است. دیگر وزن جدید یا وزن نیمایی که در آن تساوی مصراعها مطرح نیست بلکه احساس و حالت شعر و ضرورت معنی در بلندی و کوتاهی مصراعها تأثیر می‌گذارد و شعر بدون آن که از «بحر» انتخاب شده یا «بحری» که با آن شروع شده است خارج شود، ادامه پیدامی‌کند. این وزن جدید در شعر فارسی به وسیله نیمایوشیج وارد می‌شود و رواج می‌یابد.

**قافیه** نیز در شعر سنتی فارسی وسیله ارتباط ابیات و نمودار تناسب و وحدت شعر است و خود مانند وزن غالباً خیال‌انگیز می‌باشد. قافیه نه تنها در شعر گذشته فارسی بلکه در شعر جدید نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. نیما قافیه را زنگ مطلب می‌داند و آن را برای شعر لازم می‌شمارد.

**لفظ** نیز در شعر قابل اهمیت است زیرا نه تنها دارای نوعی آهنگ و موسیقی است که در القای شعر تأثیر فراوان دارد، بلکه خود آفریننده شعر نیز می‌باشد. بنا به قول «سارتر» کلمه در شعر تنها به عنوان ابزار و وسیله انتفاعی به کار نمی‌رود، بلکه خود هدف است. پس واژه در شعر تنها يك لفظ معمولی نیست بلکه دنیایی است شگفت‌انگیز که در آن هم عاطفه و احساس و موسیقی وجود دارد و هم مفاهیم فرهنگی و عاطفی. «کالریج» در مورد لفظ می‌گوید: «من در شعر در مورد يك واژه، تنها به‌شیء که مدلول آن است توجه ندارم بلکه همه معانی دیگری را که آن کلمه تداعی می‌کند در نظر دارم» و این همان نکته‌ای است که «سارتر» بدان اشاره می‌کند. بنابراین لفظ در شعر از جهات مختلف قابل توجه و امعان نظر می‌باشد.

**قالب** نیز در شعر اهمیت دارد زیرا هر قالبی محتوای خاصی را ارائه می‌دهد. در شعر فارسی قالبهای مهم از قدیم قصیده، مثنوی، غزل و رباعی بوده است که البته به‌مناسبت و به اقتضای مفهوم و محتوا بعضی قالبهای دیگر مانند ترجیع بند و مسمط و نیز مستزاد و چهارپاره به وجود آمده است. همان طور که اشاره شد هر يك از این قالبها محتوای خاصی را ارائه می‌دهند. مثلاً قصیده بیشتر مدایح و مرانی و گاه

عرفان و حکمت و اخلاق ، مثنوی غالباً داستانی و تمثیل و حماسه ، غزل معمولاً عواطف فردی و شخصی ، و رباعی فلسفه و اندیشه‌های گوناگون را دربردارد. يك قالب تازه هم نیما آورده است که می‌توان آن را قالب آزاد نامید. محتوایی که در این قالب ارائه می‌شود غالباً دریافته‌های عاطفی انسانی و اجتماعی است و اکثر شاعران امروز بدان گرایش و توجه دارند .

شکل ذهنی شعر عبارت است از فضای عاطفی و شاعرانه و خیال انگیز که هم سبب القای معنی می‌شود و هم مایه تحریک و تهییج نفوس . خیال و «صورت‌های خیال انگیز شاعرانه»<sup>۱</sup> از مهمترین عوامل ایجادکننده شکل ذهنی شعراست . به طوری که اگر آن را از شعر بگیریم ، شعر به‌نثر ساده تبدیل می‌شود . مثلاً<sup>۲</sup> در این بیت فردوسی دقت کنید :

چو برگشت شب گرد کرده عنان سپیده بر آورد رخشان سنان  
اگر تصویر خیالی را از این بیت بگیریم و بگوییم «شب رفت و خورشید طلوع کرده دیگر شعر به کلی از میان رفته است . پس خیال شاعرانه و صورت‌های مختلف آن یعنی تشبیه ، استعاره و تمثیل و امثال آن در شعر از اهمیت خاصی برخوردار است و بدون وجود آن شعر متولد نمی‌شود .

تصویر یا خیال شاعرانه در واقع نوعی پیوند میان انسان و طبیعت است . شاعر در آفرینش صورت‌های شاعرانه خیال انگیز با تبدیل اشیا به صورت‌های عاطفی و انسانی ، خواننده را به حالتی عاطفی می‌کشاند و کلام خود را از حالت عادی خارج می‌سازد . مثلاً<sup>۳</sup> آنجا که حافظ می‌گوید:

بنفشه طره مفتول خود گره می‌زد صبا حکایت زلف تو در میان انداخت  
شاعر از واقعیات عینی ، دنیایی ذهنی و عاطفی ساخته است که برای غیر شاعر اعجاب انگیز و غیر قابل باور است . در اینجا اشیا ی طبیعت از نظر شاعر رنگ دیگری به خود گرفته و شکل و خاصیت ویژه‌ای یافته است . گویی شاعر در دنیای اشیا فرورفته و با آن آشنایی خاص شاعرانه پیدا کرده است و از اجزای طبیعت که برای ما مرده و بی حرکت است مخلوقات زنده و متحرک و شورانگیز آفریده است . البته ، این

آفریده‌های هنرمندانه یا صورتهای شاعرانه که در واقع شکل ذهنی شعر را به وجود می‌آورد، نه تنها به تجسم موضوع و تصویر حالات درونی می‌پردازد بلکه معانی مختلف را القا می‌کند و قدرت بیان اندیشه و فکر شاعرانه را گسترش می‌دهد.

آنچه در مورد خلق آفرینشهای شاعرانه یا صورتهای خیال‌انگیز در اینجا باید متذکر شد این است که شاعر باید تا آنجا که می‌تواند سعی کند خلق این آفرینشها بر مبنای تجربیات عینی و ابداعات ذهنی خود او باشد تا شعری که می‌گوید اصیل و واقعی جلوه کند. شک نیست استفاده از هر نوع تصویر یا صورتهای خیالی که شاعران دیگر ساخته و پرداخته‌اند از ارزش شعر می‌کاهد و شاعر واقعی باید حتماً از آن پرهیز کند.

گفتیم در شعر، گذشته از شکل ظاهری و شکل ذهنی يك عنصر دیگر وجود دارد که بسیار مهم است و قابل توجه و آن «محتوا» یا درون مایه شعر است. محتوا یعنی فکر و اندیشه یا هدف و غرض خاصی که شاعر از سرودن شعر دارد. در شعر هیچ چیز به قدر محتوا تغییر نمی‌کند زیرا هر چیزی که بادیای شعر رابطه برقرار سازد و ریشه در احساس و عاطفه شاعر داشته باشد می‌تواند محتوای شعر باشد. ازین رو هم مدح و مرثیه می‌تواند محتوای شعر باشد و هم عشق و اخلاق و عرفان و تفکرات فلسفی و مسائل اجتماعی و احساسات ملی و مذهبی. اما هر محتوایی تحت تأثیر محیط خاص خود به وجود می‌آید و فقط آن محیط خاص و شرایط ویژه می‌تواند آن محتوا را بزیابد. مثلاً در قرن چهارم و پنجم محیط اجتماعی اقتضای حماسه و شعر حماسی را داشته، در صورتی که در قرن هفتم و هشتم چنین اقتضایی وجود نداشته است. ازین روست که در قرن چهارم و پنجم فردوسی ظهور می‌کند و در قرن هفتم و هشتم مولوی و حافظ. اما در مورد محتوای شعر دو نکته را باید متذکر شد یکی این که فردی و خصوصی نباشد بلکه تا آنجا که ممکن است جنبه انسانی و کلی داشته باشد، و اگر هم شعر از شرایط و محیط ویژه‌ای منشأ گرفته است، شاعر باید سعی کند آن را ضمن آن که مربوط به زمان و مکان خاصی است تعمیم دهد. شعر حافظ و خیام و مولوی و امثال آنان این خاصیت را دارد و راز ماندگاری آنها در همین است، در صورتی که شعر فرخی و عنصری

که غالباً فردی و خصوصی است، و قابل تعمیم نیست، نمی‌تواند محتوای ماندگار و جاودانی را ارائه دهد. دیگر آن‌که محتوا اعم از عرفانی، فلسفی، اخلاقی و اجتماعی نباید صرف علم باشد، و حالت تعلیمی بپذیرد بلکه باید همه‌جا با جوهر شعر یعنی احساس و عاطفه و شکل هنرمندانه درهم آمیزد. با این همه معمولاً محتوا، شعر را از خیال محض دور می‌کند و عقل و اندیشه را در آن وارد می‌سازد، و شاید ازین روست که شعر، گذشته از تصرف در خیال و احساس و عاطفه در عقل نیز مؤثر است و در آن تصرف می‌کند.

بعضی نقادان، شعر فارسی را از نظر محتوا به انواع مختلف تقسیم کرده‌اند مانند: شعر حماسی، غنایی، اخلاقی، مذهبی، فلسفی، عرفانی، اجتماعی و سیاسی، و برای آن اغراضی مانند: مدح، رثا، وصف، عرفان، اخلاق، فلسفه، عشق، حسب-حال، حماسه و مفاخره، شکوی و اعتذار، عجا و هزل و مطایبه و امثال آن قائل شده‌اند. در هر حال محتوایا درون مایه شعر عنصری است بسیار مهم و غالباً شاعر پیام و رسالت خود را در آن جای می‌دهد.

#### پوشش و تمرین:

- ۱- شعر از نظر ادبا و نقادان ادب چیست؟
- ۲- فلاسفه چه تعریفی از شعر به دست داده‌اند؟
- ۳- آیا تعاریفی که ادبا و فلاسفه در مورد شعر ذکر کرده‌اند می‌تواند تعریف واقعی شعر باشد؟
- ۴- آیا برای شعر می‌توان تعریف روشن و کاملی پیدا کرد؟
- ۵- شکل ظاهری شعر یعنی چه؟
- ۶- آیا وزن برای شعر لازم است؟
- ۷- در شعر فارسی چند نوع وزن وجود دارد؟
- ۸- چه تفاوت‌هایی میان وزن عروضی و وزن نیمایی هست؟
- ۹- نظر «سارتر» و «کالریج» در مورد اهمیت واژه در شعر چیست؟
- ۱۰- قالب‌های مهم شعر فارسی کدام است؟
- ۱۱- در هر قالب شعری چه محتوایی وجود دارد؟
- ۱۲- شکل ذهنی شعر را تعریف کنید.
- ۱۳- عوامل ایجادکننده شکل ذهنی چیست؟
- ۱۴- صورتهای خیالی یا «Image» در شعر چه فایده‌هایی دارد؟



- ۱۵- صورتهای خیالی چه خصوصیتی باید داشته باشد تا اصیل و واقعی جلوه کنند؟
- ۱۶- چه خصوصیتی برای محتوای شعری توان در نظر گرفت؟
- ۱۷- شعر فارسی از نظر محتوا به چند نوع تقسیم می شود؟
- ۱۸- شعر زیر را از لحاظ شکل ظاهری و شکل ذهنی مورد بررسی قرار دهید :

داروگ<sup>۱</sup>

خشك آمدكشتگاه من

در جوار كشت همساید

گرچه می گویند : « می گریند روی ساحل نزدیک

سوگواران در میان سوگواران »

قاصد روزان ابری ، داروگ ! کی می رسد

باران

بر بساطی که بساطی نیست

در درون کومه تاریک من که ذره ای با آن نشاطی نیست و

جدار دنده های نی به دیوار اتاقم دارد از خشکیش می ترکد

- چون دل یاران که در هجران یاران -

قاصد روزان ابری ، داروگ ! کی می رسد

باران

« نیمایوشیج »

## سبك شعر :

آنچه بیش از همه در شناخت شعر اهمیت دارد، شیوه خاص شاعر است یعنی همان چیزی که نقادان، آن را « طرز » یا « سبك » شعر می نامند . در باب سبك شعر و خصوصیات آن بحثهای فراوان شده است. بعضی آن را در خصایص ذاتی و روانی و شخصیت شاعر می جویند و غالباً محتوا و درون مایه شعر را در نظر می گیرند و برخی خصوصیات لفظی را برای شناخت سبك شعر کافی می دانند . در هر حال سبك شعرا از يك طرف چگونگی کار برد اجزا و مواد مختلف و از طرف دیگر تأثیر وجود و شخصیت شاعر و استقلال هنری او و نیز تأثیر محیط طبیعی و اجتماعی زندگی شاعر را نشان می دهد. اما بر روی هم عواملی که در ایجاد سبك خاص شاعر تأثیر دارد یکی احوال نفسانی فردی است و دیگر محیط اجتماعی و طبیعی .

شك نیست که افراد در عوالم فردی و احوال نفسانی با یکدیگر متفاوتند . برخی طبیعی تند و سرکش دارند و بعضی خیال پرداز و رؤیایی اند ، بعضی احساس و عاطفه شان بر عقل و منطقشان می چربد و روحی پر شور و نا آرام دارند ، یکی همه چیز را با زرف بینی و دقت می نگرد ، دیگری سطحی و بی تفاوت و کم دقت است ، یکی پر خشم و نا آرام است و دیگری خون سرد و متحمل آرام . در هر حال احوال نفسانی ، شخصیت افراد را می سازد و شاعر نیز مانند افراد دیگر و شاید شدیدتر تحت تأثیر این احوال نفسانی قرار می گیرد و شخصیت هنری او که در واقع سبك او به شمار می رود از این طریق تکوین می یابد . تفاوت سبك شاعران در واقع تفاوتی است که در احوال نفسانی و عوالم فردی و شخصیت عاطفی شاعر وجود دارد، از همین روست که می بینیم در میان شاعران یکی کلامش تند و پر شور و هیجان آور است و دیگری آرام و بی حرکت، یکی الفاظ را سنگین سبك می کند و دیگری بی اعتناست و هر چه به زبانش می آید می گوید ، يك شاعر کلمات را چنان به هم می آمیزد که سخنش خوش آهنگ می شود و شاعر دیگر از همان کلمات عباراتی می سازد بی آهنگ و خشک و خشن .

اما همان طور که قبلاً اشاره شد گذشته از احوال نفسانی و عوالم فردی ، محیط طبیعی و اجتماعی نیز در ایجاد سبك شعر مؤثر است . شك نیست که محیط طبیعی دارای خصایص ویژه ای است که شاعر را نیز تحت تأثیر خود قرار می دهد . از همین روست که

مثلا برداشت شاعر کویرنشین از طبیعت با شاعری که در جنگل و در میان طبیعت پر بار زندگی می‌کند متفاوت است و هر یک شیوه‌ای جداگانه دارند. در شیوه بیان و برداشتهای شاعرانه و توصیفات شاعری که به سرما و یخبندان زمستان خراسان و آذربایجان خو گرفته است با شاعری که در میان گرمای خوزستان و جنوب ایران به سر می‌برد و هرگز هوا را « بس ناجوانمردانه سرد »<sup>۱</sup> ندیده است، البته تفاوت فراوانی مشهود است.

محیط اجتماعی در سبک شعر شاعر تأثیر بیشتری دارد. شك نیست تمام عوامل اجتماعی مانند: مذهب، فلسفه، علم، اخلاق، آداب، سنتها، تفکرات و مسائل مختلف اجتماعی در تکوین شخصیت افراد دخالت دارد و همه آن عوامل در سبک شعر شاعر تأثیر می‌گذارد. به همین جهت است که مثلاً در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم در غالب آثار فارسی روح حماسی و ملی جلوه دارد و در قرن پنجم و ششم این روحیه تا حدی ضعیف می‌شود تا آنجا که شخصیتهای حماسی و ملی مورد استهزا قرار می‌گیرند و در دوره صفویه روحیه مذهبی جای همه چیز را می‌گیرد، یا در قرن پنجم و ششم محیط اجتماعی اقتضای آن را دارد که شاعر با علوم و فنون عصر خود آشنا باشد و علم نجوم و طب و فلسفه و فقه بخواند و در قرن نهم و دهم به کلی این روحیه از میان می‌رود و نوعی روحیه بازاری آمیخته با موازین مذهبی و اجتماعی جای آن را می‌گیرد.

در هر حال هر زمانی اقتضای نوعی تفکر و اندیشه را دارد که شاعر نمی‌تواند خود را از آن دور نگه دارد. محیط و زندگی اجتماعی خود امری است که شاعر و هنرمند را می‌سازد. از عوامل اجتماعی که در سبک شاعر تأثیر فراوان دارد یکی گرایش اوست به مسائل مختلف اجتماعی مانند مذهب، فلسفه و سیاست و امثال آن، دیگر شغل و کار اوست. شك نیست کلام شاعری که دبیر پیشه است با شاعری که فقیه است و دانشمند تفاوت دارد. طرز بیان و برداشت شاعری که معلم است با شاعری که روزنامه نویس است یا سیاستمدار متفاوت است، و هر یک از این شاعران روحیه و سبک خاصی برای خود دارند. اما این تفاوتها در صورتی است که شاعر اصولاً دارای سبک باشد و گرنه شاعری که تقلیدگر است، البته چیزی از خودش به جا نمی‌گذارد و سبک

---

۱- به شعر « زمستان » اخوان ثالث شاعر معاصر خراسانی رجوع کنید.

و شیوه خاصی ندارد .

بنابراین عامل زمان و مکان از یک طرف در ایجاد سبک شاعر مؤثر است و احوال نفسانی شاعر از طرف دیگر . یعنی در واقع شاعر در سبک هم خودش را نشان می‌دهد و هم اجتماعش را . از این روست که در طبقه بندی سبکها، گاه احوال نفسانی شاعر را در نظر گرفته‌اند و گاه زمان و مکان و عوامل مختلف دیگر را . شاید بتوان گفت قدیم‌ترین کسی که در باب سبک شعر سخن گفته يك نقادیونانی است به نام «دیمتریوس» . وی سبکها را به چهار نوع تقسیم می‌کند : سبک عادی ، سبک مجلل ، سبک آراسته ، سبک قوی . و برای هر یک از این سبکهای چهارگانه اوصاف و مختصاتی متناسب با نامهایشان قائل می‌شود . با این حال هم خود او هم نقادان دیگر این تقسیم بندی را چندان دقیق نمی‌دانند و غالباً آن چهار سبک را بر می‌گردانند به دو سبک اصلی یعنی سبک عادی و سبک والا . و سبکهای دیگر را مراحل میانه بین این دو سبک می‌دانند . از مهمترین اختصاصات و ویژگیهایی که دیمتریوس برای سبک والا قائل می‌شود یکی لزوم اجتناب از افراط است و دیگر اطناب . به اعتقاد وی شاعر باید نه در آوردن الفاظ غریب افراط کند نه در به کار بردن مجاز و استعاره . و نیز باید از اطناب ملال انگیز سخت احتراز کند . به نظر او گوینده نباید به توصیف تمام جزئیات يك امر بپردازد بلکه می‌باید چیزی را هم به فهم و استنباط شنونده واگذارد . از این رو ایجاز را در کلام از اطناب بیشتر می‌پسندد و آن را سبک والامی خواند .

آنچه دیمتریوس در باب سبک والایان می‌کند تقریباً تاحدی همان چیزی است که ادبا و نقادان ایرانی و عرب زیر عنوان علم بلاغت و نقد الشعر مسورد بحث قرار می‌دهند . در نقد الشعر آنچه در خور بحث است و به وسیله آن می‌توان سبک شعر و خصایص و ویژگیهای کلام شاعری را به واقع مورد بررسی قرارداد عبارت است از : بلاغت ، فصاحت ، زیبایی یا طراوت ، و جزالت یا عظمت و فخامت کلام ...

بلاغت از نظر ادبا مطابقت کلام با اقتضای حال و مقام است . بدین معنی که گوینده بداند جای هر کلمه و کلام کجاست و چگونه باید آن را به کار برد . مثلاً در کجا «ایجاز» لازم است و در کجا « تطویل » ، در کجا باید کلام ، مؤکد گفته شود و در کجا تأکید نوعی نارسایی به شمار می‌رود و باید به اشاره و ایما اکتفا کرد . و نیز در کلام کجا مقام « فصل » است یعنی کلام مقطع و کوتاه می‌آید و کجا مقام « وصل » یعنی جمله ها

خود را پیوسته نشان می دهند ، اقتضای استفهام کجاست و تمنی و ترجی و امر و نهی هر یک چگونه و به اقتضای حالت کلام در کجای آن قرار می گیرند . شك نیست که تمام اینها بستگی دارد به احوال نفسانی گوینده و نیز توجه به احوال مخاطب یا خواننده . البته وقتی شاعر می تواند کلام خود را به بلاغت نزدیک کند که این احوال را بدون آن که تکلفی در کلام به وجود آید رعایت نماید . شك نیست رعایت این احوال تأثیر کلام را در نفوس بیشتر می کند و سبک واقعی شاعر را نشان می دهد .

اما فصاحت در واقع پاکیزگی سخن است از دشواری و پیچیدگیهای غیر لازم و نارساییهای ناپسندیده ، و نشان می دهد که شاعر تا چه حد توانسته است هماهنگی و زیبایی کلمات و الفاظ را حس کند و از آن برخوردار باشد و برعکس چگونه ناعماهنگی و نازیبایی کلمات و عبارات و تعبیرات از تأثیر کلام او کاسته است . از این روست که « تعقیدات لفظی و معنوی » و « تنافر حروف و کلمات » و « ضعف تألیف » و « غرابت کلمات » و امثال آنها از عواملی است که کلام را از فصاحت دور می سازد و از ارزش و اعتبار آن می کاهد .

زیبایی کلام که شاید بتوان آن را در اصطلاح بلاغت ، لطافت یا طراوت و شیرینی کلام نامید تا حدی ادراکی است نه توصیفی و از عواملی است که مربوط به طبع و ذوق و قریحه شاعر است . وقتی حافظ می گوید :

حافظ چه طرفه شاخ نباتی است کلک تو

کش میوه دلپذیر تر از شهد و شکر است

اشاره به همین نکته دارد . این صفت شیرینی را تا حدی می توان با اصطلاح « سهل ممتنع » نزدیک دانست . زیرا این صفت در عین سادگی و خوشایندی زیبا می نماید و جذاب ، و هر خواننده ای را به سوی خود می کشاند . شعر فرخی سیستانی و سعدی شیرازی بدین شیوه معروف است ، و سعدی خود جای جای ، از شیرینی زبان شعر خود سخن گفته است .

اما جزالت یا فصاحت کلام که آن را می توان بنابه قول « لونگینوس » ( از حکما و ادبای قرن سوم میلادی یونان ) نمط عالی<sup>۱</sup> خواند ، کلامی است متعالی ( ۲ )

که هر نوع طبع و ذوق در مقابل آن سرتعظیم فرود می‌آورد و در مقابل آن دگرگون می‌شود. لونگینوس در رساله‌ای تحت عنوان « درباب نمط عالی » سعی می‌کند این نوع کلام را توصیف کنند. بسه عقیده او کلام وقتی متعالی است که درعین شورانگیزی از طنطنه و طمطراق خالی باشد و تکلف و تصنع در آن راه نداشته و از بی‌ذوقی و خشونت بدوی منزّه باشد. از عظمت فکر و حدّت عاطفه و شعور الهام بگیرد و با علو بیان و جودت تألیف مقرون گردد.

نمط عالی در واقع کلامی را می‌گویند که عواطف و احوال قلبی سخنور و یا نویسنده و شاعر علو و سموّی پیدا کند و معمولاً با کلام عادی تفاوت داشته باشد، و چنان تألیف و ترکیب شده باشد که ناچار خاطرها را بشوراند و دلها را به هیجان آورد و با کلام عادی شباهت نداشته باشد. به اعتقاد لونگینوس نمط عالی بیشتر جنبه باطنی و معنوی دارد و به زبان و بیان ولغت بسته نیست بلکه مربوط به علو و عظمت و قدرت مفاهیم و صوری است که به ذهن سخنور یا شاعر الهام و افاضه می‌شود. بنابراین از راه تعلم و تمرین و ممارست بدین اوج سخن نمی‌توان رسید، و ظاهراً امری است خدا داده. شاید در میان گویندگان فارسی زبان بتوان کلام حافظ و تا حدی فردوسی را بدین صفت خواند.

#### پرسش و تمرین :

- ۱ - سبك شعر یعنی چه ؟
- ۲ - چه عواملی در ایجاد سبك شعر تأثیر دارد ؟
- ۳ - نظر دیمتریوس درباب سبك چیست ؟
- ۴ - سبك والا دارای چه خصایصی است ؟
- ۵ - قطعاتی از شعر قدیم یا جدید که دارای صفات چهارگانه سبك والا یعنی بلاغت ، فصاحت ، زیبایی و جزالت باشد انتخاب کنید و مورد بحث و تحلیل قرار دهید .
- ۶ - دوغزل حافظ و نیز داستان جنگ رستم و اشکبوس از شاهنامه فردوسی را - که هر دو در این کتاب آمده است - دقیقاً بخوانید و تحقیق کنید که آیا می‌توان آنها را « سبك والا » خواند یا نه ؟

#### سبکهای شعر فارسی :

سبك شعر در نظر قدما عبارت بوده است از شیوه فکر و بیان خاص شاعر. از این

روست که می‌بینیم مثلاً عنصری از این که غزل او رودکی واریست یعنی به سبک و شیوه رودکی نیست در شعر خود اظهار تأسف می‌کند<sup>۱</sup> و یا خاقانی خود را شاعر مُفلق و مبتکر می‌داند و رودکی و عنصری را ریزه خور خوان خویش می‌شمارد<sup>۲</sup> و نیز غالب شاعران بزرگ ادعای آوردن طرز یا شیوه خاص دارند، هم نظامی خود را صاحب طرز و شیوه خاص و نو می‌داند و هم سعدی و حافظ.

اما برخی از ادبا و شعر شناسان امروز سبک شعر فارسی را عبارت می‌دانند از مجموع ویژگیهای لفظی یا معنوی که عده‌ای از شاعران در دوره‌ای خاص بدان توجه داشته‌اند. ملك الشعرای بهار صاحب کتاب «سبک شناسی»، سبک را به معنی طرز خاصی از نظم یا نثر یا به عبارت دیگر روش خاص ادراك و بیان افکار به وسیله ترکیب کلمات و انتخاب الفاظ و طرز تعبیر می‌داند، و آن را به سه نوع یعنی سبک خراسانی، سبک عراقی و سبک هندی تقسیم می‌کند. این تقسیم‌بندی البته بعداً مورد تأیید ادبای دیگر قرار می‌گیرد و رسمیت پیدا می‌کند. اما چون ملاک اصلی این تقسیم‌بندی طرز بیان و احیاناً کاربرد بعضی عناصر شعری است و در آن غالباً عناصر اصلی شعر و احوال نفسانی شاعر و درون‌مایه اثر مورد توجه قرار نگرفته است، برای شناخت سبک شعر فارسی کافی به نظر نمی‌رسد و می‌توان در آن تجدید نظر کرد. با این همه، برای آن که سنت و روال سخن شناسان و نقادان به هم نخورد این تقسیم‌بندی را می‌پذیریم و سبکهای شعر فارسی را مطابق شیوه مرسوم مورد بحث قرار می‌دهیم.

#### سبک خراسانی :

سبک خراسانی که آن را سبک ترکستانی هم می‌گویند در واقع طرز و شیوه شاعران خراسان و ماوراء النهر است. در این شیوه که از ابتدای شعر فارسی یعنی اوایل قرن چهارم تا اواسط قرن ششم ادامه دارد، شاعران و استادان زبردستی مانند: رودکی، فرخی، عنصری، فردوسی، منوچهری، ناصر خسرو، سنایی و مسعود سعد سلمان ظهور کرده و شیوه خراسانی را به کمال رسانیده‌اند. سبک خراسانی دو مرحله دارد: یکی دوره سامانی و دیگر دوره غزنوی و سلجوقی.

۱- غزل رودکی وار نیکو بود

غزل‌های من رودکی وار نیست

۲- شاعر مُفلق منم خوان معانی مراست

ریزه خور خوان من رودکی و عنصری

دردوره سامانی ، سادگی بیان و کهنگی تعبیرات و اصطلاحات و نیز غلبه کلمات فارسی برواژه های عربی و توجه به توصیفات طبیعی و ساده و محسوس و عینی از ویژگیهای شعر محسوب می شود . معانیی که در شعر این دوره می آید غالباً یا مدح است و یا هجو و هزل که هر دو ملایم است و معتدل و دور از اغراق . گذشته از آن ، تغزلات عاشقانه و پند و اندرز و حکمت با شیوه ای شاعرانه ، نه عالمانه از معانی شعر این دوره به شمار می رود . از قالبهای مهم در این عصر یکی قصیده است و دیگر مثنوی . در قصیده معمولاً مدح و هجو و تغزل و در مثنوی تمثیل و داستان و حماسه سروده می شود . قالبهای دیگری مانند رباعی و دو بیتی گه گاه در این دوره دیده می شود که بسیار اندک است و ناچیز .

صنایع لفظی و معنوی در شعر این دوره اگر وجود دارد ، خالی از تکلف و تصنع است و بسیار اندک . استفاده از بعضی معلومات علمی و برخی آیات و احادیث نبوی و روایات تاریخی و حماسی در شعر این دوره وجود دارد اما همه این مواد چنان در نسج کلام به کار می رود که صفت اصلی شعر این دوره یعنی سادگی بیان همچنان برجای می ماند و از بین نمی رود .

اما سبک خراسانی در دوره غزنوی و اوایل سلجوقی گذشته از بعضی مختصات لفظی و خصایص دستوری که در واقع مربوط به زبان و لهجه منطقه خراسان قدیم می شود ، با شعر دوره سامانی تفاوتی دارد . از جمله این که سادگی بیان ، جای خود را به استحکام و فخامت کلام می دهد و شعر تا حدی به پختگی می رسد . هر چند شعر فرخی با صفت سادگی همراه است ، اما پختگی و استحکام کلام در آن کاملاً مشهود است . عنصری و منوچهری و بعدها ناصر خسرو و سنایی به تدریج سادگی طبیعی را از شعر سبک خراسانی دور می سازند و آن را تا حدی از میان می برند .

در سبک این دوره بعضی قالبهای تازه مانند ترجیع بند و ترکیب بند و نیز مسط و قطعه به وجود می آید . با این همه قصیده و مثنوی از قالبهای معتبر این سبک است . صنایع بدیعی اعم از لفظی و معنوی و انواع تشبیهات مرکب و مشروط در شعر این دوره رواج می یابد . صنایع بدیعی از صورت لوازم و ضروریات شعر و شاعری خارج می شود و برای نشان دادن چیره دستی و تبحر در فنون ادب و بلاغت و



هنر نمایها نموده می‌شود، و حتی بعضی صنایع متکلفانه در شعر وارد می‌گردد .  
 شاعرانی مانند عنصری ، منوچهری ، ناصر خسرو و سنایی از اصطلاحات فلسفی ،  
 نجوم ، ریاضیات و بعضی مباحث علوم طبیعی و پزشکی در شعر خود استفاده می‌کنند  
 و بدین طریق نوعی صبغه عالمانه به شعر خود می‌زنند . استفاده از احادیث و آیات  
 قرآنی و نیز اشعار عربی در میان شاعران این دوره رواج بیشتری می‌یابد .  
 مثلاً منوچهری که دیوان اشعار تازیان را از بردارد نمی‌تواند خود را از زیر نفوذ  
 و تأثیر آن خارج سازد<sup>۱</sup> و ناصر خسرو و سنایی معلومات و مطالعات دینی خود را  
 در شعر خویش می‌آورند .

معانی شعری مانند مدح و هجو و تغزل و پند و حکمت همچنان ادامه دارد جز  
 آن‌که در این معانی اغراق و تا حدی گزافه‌گویی زیاده‌تری شود و در واقع نوعی تکامل  
 می‌یابد . با این همه کسانی مانند ناصر خسرو ، مدح اغراق آمیز را به یک سو  
 می‌نهند و حکمت و دین و اخلاق را به جای آن معانی قرار می‌دهند . هر چند در ابتدای  
 این سبک روح ملی و حماسی خاصه در دوره سامانی جلوه‌ای بارز دارد ، در پایان  
 آن این روحیه تضعیف می‌شود و جای آن را روحیه اخلاقی و زاهدانه ناصر خسرو و  
 صوفیانه سنایی می‌گیرد . بنا بر این شروع این سبک با روحیه حماسی است و پایان  
 آن با روحیه صوفیانه .

#### پرسش و تمرین :

- ۱- سبک شعریا طرز از نظر شعرای ایرانی چه معنی می‌دهد ؟
- ۲- ادبا و شعرشناسان امروز غرض از سبک را چه می‌دانند ؟
- ۳- آیا در تقسیم‌بندی سبکهای شعر فارسی نقص یا نارساییهایی وجود دارد ؟
- ۴- سبک خراسانی به چند دوره تقسیم می‌شود ؟
- ۵- چه تفاوت‌هایی از لحاظ شکل ظاهر و محتوا میان سبک دوره سامانی و سبک دوره  
 غزنوی وجود دارد؟

---

۱ - من بسی دیوان شعر تازیان دارم زبر توندانی خواند : الاهی بصحک فاصبحین

سبک عراقی با ظهور سلاجقه در خراسان و اتابکان در عراق ( ایالات و ولایات مرکزی ایران ) و آذربایجان به وجود می آید و به تدریج شعر دری که مرکز اصلی آن در خراسان و ماوراء النهر است ، به عراق و آذربایجان راه می یابد . از طرفی بر اثر سیاست سلجوقیان مدارس مختلف دینی تأسیس می شود و معارف اسلامی مانند تفسیر و منطق و حکمت و علوم بلاغی و ادبیات عربی در این مدارس تدریس می شود . ترویج علوم و معارف اسلامی باعث می شود که شاعران و ادیبان نیز خود را به زیور علوم زمانه بیاریند . ناچار در این دوره علوم مدرسه ای در شعر تأثیر فراوان می گذارد تا آنجا که فراگرفتن علوم از لوازم شاعری می شود و مایه تفاخر و مباهات شاعران . رواج شعر دری در عراق و آذربایجان و تأثیر علوم اسلامی و ادبیات عربی در آن باعث می شود که در شعر فارسی تحولی به وجود آید .

این تحول هر چند در شعر شاعران آذربایجان و عراق مشهودتر است اما می توان آن را قبل از همه در شعر انوری ابیوردی و ظهیر فاریابی مشاهده کرد . انوری نخستین کسی است که این شیوه جدید را ارائه می دهد ، وی از یک طرف قصاید و مدایح اغراق آمیز و پر صنعت را وارد شعر می کند و از طرف دیگر غزلهای لطیف و پر شور می سراید . در آذربایجان خاقانی و نظامی پرچمدار شیوه تازه می شوند و در عراق جمال الدین اصفهانی و پسرش کمال الدین و بعد ها در دوره مغول سعدی و حافظ .

معانی شعری در این شیوه تازه ، گذشته از مدح که با اغراقات و خضوع و خشوع فراوان نسبت به ممدوح همراه است ، هجو و هزل نیز هست که بیش از دوره قبل رواج می یابد ، و نه تنها کمانی مانند انوری و سوزنی سمرقندی هجوهای تند و هزلهای زشت و سخیف می گویند بلکه شاعرانی مانند خاقانی و جمال الدین اصفهانی نیز در این شیوه آزمایشهای استادانه انجام می دهند .

غزل و عرفان و اخلاق و نیز وعظ و زهد از معانی رایج در شعر این دوره است .<sup>۱</sup>

۱ - خاقانی در بیان معانی شعری این دوره و مقایسه آن با دوره پیش می گوید :

زده شیوه کان حلیت شاعری است	به یک شیوه شد داستان عنصری
نه تحقیق گفت و نه وعظ و نه پند	که حرفی ندانست از آن عنصری

غزل که ابتدا انوری آن را به صورت یک نوع جدید ارائه می‌دهد، در شعر غالب شاعران این دوره آزمایش می‌شود و نه تنها خاقانی و نظامی بدان گرایش می‌یابند بلکه کسانی مانند خواجه و سلمان و فخرالدین عراقی بدان شهرت می‌یابند. با این همه اوج آن در غزل سعدی و حافظ جلوه‌گر می‌شود.

عرفان و تصوف نیز در این عصر يك مضمون رایج است که غالباً مستقل و بدون آن که خصایص دیگر سبک عراقی را بپذیرد، در شعر کسانی مانند مولوی و عطار و فخرالدین عراقی وجود پیدا می‌کند.

قالبهای شعری، گذشته از قصیده که انوری و خاقانی و جمال‌الدین اصفهانی و ظهیرفاریابی آن را به اوج می‌رسانند، قالب مثنوی و غزل رواج فراوان می‌یابد. نظامی گنجوی در خمسه نوعی جدید از انواع ادبی را در قالب مثنوی ارائه می‌دهد. او کلام خود را نو می‌داند و حتی با فردوسی به چالشگری برمی‌خیزد. سخن خود را نو و گران‌بها می‌داند و کلام فردوسی را پسرگویی و خشت خام می‌خواند.<sup>۱</sup> نظامی غالباً سنایی را در نظر دارد و شیوهٔ او را بیش از دیگران می‌پسندد. سعدی بوستان را می‌آفریند و امیرخسرو دهلوی و جامی گذشته از مثنویهای داستانی، اخلاق و حکمت را در قالب مثنوی رواج می‌دهند.

شاعران فارس و اصفهان هر چند شیوهٔ جمال‌الدین اصفهانی را می‌پسندند اما قالب غزل را بر قالبهای دیگر ترجیح می‌دهند. فارس مرکز غزل‌سرایی به سبک عراقی می‌شود. سعدی و حافظ خداوندان غزل هر یک شیوهٔ تازه‌ای می‌آفرینند. شیوهٔ عراقی البته در غزل با آنچه در قصیده و مثنوی هست تفاوت دارد. توجه به زیبایی کلمه و سادگی و خوش‌آهنگی که در واقع سبک خاص سعدی است در غزل تأثیر می‌گذارد. و کسانی مانند سلمان و خواجه و همام و اوحدی و امیرخسرو و جامی چه در فارس و چه در جاهای دیگر آن شیوه را در نظر دارند. با این همه حافظ تحولی بزرگ در غزل فارسی ایجاد می‌کند و سبکی مستقل و آزاد که آن را

---

۱ - کم‌گویی و گزیده‌گویی چون در

تا ز اندک تو جهان شود پر

لاف از سخن چو در توان زد

آن خشت بود که بر توان زد

سبک والا باید خواند می‌آفریند. در سبک عراقی قالب مثنوی و غزل اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و تا دوره های بعد ادامه می‌یابد.

به طور کلی خصایص شعر سبک عراقی را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد. کثرت لغات و ترکیبات عربی و از میان رفتن لغات مهجور فارسی، رواج اشارات و تلمیحات فراوان مربوط به معانی علوم عصری و اظهار فضل کردن و توجه و گرایش شاعران به حکمت و فلسفه و منطق<sup>۱</sup>؛ تضمین و اشاره به آیات و احادیث و ابیات و مصاریع اشعار مشهور عربی و اشاره به اخبار و احوال انبیا و مشایخ و مشاهیر قدما، اجتناب از صراحت بیان و به کار بردن مجازات و کنایات و گرایش به تشبیهات غیر صریح و انواع استعارات و لغز و معما و ایهام؛ اغراقات و تکلفات صنعتی و صنایع بدیعی خاصه در قصیده و التزام ردیفهای فعلی و اسمی؛ رواج و شیوع حس دینی و در مقابل ضعف حس ملی و گاه اظهار بیزاری از حکمت یونانی<sup>۲</sup>.

گذشته از اینها در این سبک توجه به احوال شخصی وزن و فرزند و اظمهار بدبینی و تأسف از زندگی و گاه نفرت از شعر و شاعری که غالباً روحیات و احوال نفسانی شاعر را نشان می‌دهد از خصایص ممتاز و چشم‌گیر سبک عراقی به شمار می‌روند.

---

۱- انوری در این مورد می‌گوید:

مرد را حکمت همی باید که دامن‌گیرش تا شفای بوعلی جوید نه ژاژ بختری

۲- مثلاً در این ابیات:

ره به قرآن است کم‌خوان قصه یونانیان اصل اخبار است مشنوقه اسفندیار

« جمال‌الدین اصفهانی »

وانگهی نام آن جدل منهد

داغ یونانش بر کف منهد

بر در احسن الملل منهد

« خاقانی »

فلسفه در سخن میامیزید

مر کب‌دین که زاده عرب است

قتل اسطوره ارسطورا

- ۱- چه عواملی باعث شد که سبک عراقی جای سبک خراسانی را بگیرد؟
- ۲- چه تفاوت‌هایی میان سبک عراقی و سبک خراسانی وجود دارد؟
- ۳- در سبک عراقی چه قالب‌هایی بیشتر اهمیت پیدا می‌کند؟
- ۴- سبک عراقی از لحاظ شکل ظاهری و شکل ذهنی چه خصوصیتی دارد؟
- ۵- آیا می‌توان میان شعرشاعران آذربایجان و فارس و عراق تفاوت‌هایی پیدا کرد؟

### سبک هندی :

سبک هندی یا اصفهانی که مقدمات آن از دورهٔ مغل فراهم می‌شود با ظهور دولت « صفویه » در ایران و « بابریه » درهند و نیز بر اثر بعضی عوامل اجتماعی و سیاسی و دینی به وجود می‌آید . پادشاهان صفوی برای حفظ استقلال ایران و تشکیل حکومت ملی ، مذهب شیعه را به عنوان يك مذهب ملی و رسمی در سراسر ایران رواج می‌دهند و برای اشاعهٔ آن تبلیغات دامنه‌داری را آغاز می‌کنند ، همین امر رواج مذهبی و سنتی گذشته را تغییر می‌دهد . توجه شدید پادشاهان صفوی به تشیع و علاقهٔ فراوان آنان به خاندان نبوت و اهل بیت باعث می‌شود که شعر در خدمت مذهب و تبلیغ مذهبی قرار گیرد . پادشاهان صفوی به مدح و اغراق آن چندان علاقه‌ای نشان نمی‌دهند . غالباً شعر در نظر آنان جز مناقب و مراثی امامان و اهل بیت چیزی نیست و شاعران مدیحه سرا که جز اغراق و تملق چیزی ندارند مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرند . برخی از شاعران به دربار بابریه می‌روند و بسیاری به شعر مذهبی خاصه مرثیه روی می‌آورند .

از آنجا که دربار ایران به شاعران روی خوش نشان نمی‌دهد ، قصیده سرایی خاصه مدیحه ضعیف می‌شود و از رونق می‌افتد . همین امر باعث می‌گردد که شعر از دربار خارج شود و در میان مردم و طبقات مختلف اهل حرفه و کسب بیفتد . مدرسه‌ها که در دورهٔ سلجوقیان رونقی گرفته بودند ، به تدریج از میان می‌روند . در نتیجه علوم مختلف اسلامی ، اعتبار و اهمیت خود را از دست می‌دهد . شاعران که غالباً اهل حرفه و کسب و کارند از مدرسه و علوم مدرسه‌ای فاصله می‌گیرند . از این رو ،

از يك طرف سنتهای درباری ، و از طرف دیگر علوم مدرسه‌ای در شعر فارسی فراموش می‌شود ، و به جای این هردو ، سنتهای مذهبی خاصه تشیع و حکمت عامیانه وارد شعر می‌گردد . معانی و بافت کلام در شعر به تدریج تغییر می‌کند و سبک هندی یا اصفهانی متولد می‌شود .

از معانی شعری که در این سبک مورد توجه است یکی مرثیه است و منقبت و دیگر غزل عاشقانه با مضامین مختلف آن. در باب مرثیه شاعران غالباً به مناسبت خوشایند پادشاهان و یا بنا به اعتقاد خودشان گرایش بدین معنی پیدا می‌کنند ، در کتاب عالم آرای عباسی در شرح حال شاه طهماسب صفوی آمده است که چون شاعری وی را مدح می‌کند در جواب او می‌گوید : « من راضی نیستم که شعرا زبان به مدح و ثنای من آلائند بلکه باید قصاید در شأن شاه ولایت و ائمه معصومین علیهم السلام بگویند و صلّه اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن ، از ما توقع نمایند . » این طرز فکر البته منحصر به شاه طهماسب نیست ، غالب پادشاهان خاندان صفوی نیز همین اندیشه را دارند . از همین روست که اکثر شاعران این عصر به مرثیه روی می‌آورند ، و محتشم کاشانی ( متوفی به سال ۹۹۶ ه . ق . ) آن را به اوج کمال می‌رساند .

غزل از مهمترین معانی شعری سبک هندی است . جوهر اصلی معانی غزل در این دوره عشق است . عشق با نوعی لا ابالیگری و رندی و فساد و بی بند و باری همراه با مبالغات مربوط به سوز و گداز عاشقانه و معاملات عاشق و معشوق و خضوع فوق العاده و اظهار تواضع بیش از حد نسبت به معشوق . با این همه ، نوعی واقع‌گویی یا مکتب وقوع در سبک هندی خاصه در غزل به وجود می‌آید که حاکی است از معاملات واقعی احوال عشق و عاشقی بر مبنای تجارب زندگی روزمره . مثلاً در این ابیات دقت کنید که چگونه شاعر از تجارب واقعی زندگی عاشقانه خود سخن می‌گوید :

به هر مجلس که جا سازم حدیث نیکوان پرسم

که حرف آن مه نا مهربان را در میان پرسم

چنان گوید جواب من کز آن گردد رقیب آگه

به مجلس گرمین بیدل ازو حرفی نهان پرسم

ز بیهوشی نفهم هر چه گوید آن پری با من

چو از بزمش روم مضمون آن از دیگران پرسم

و یا این ابیات از علی نقی کمره‌ای :

از تو وارسته گرفتار جوان دگرم      دل و دین باخته آفت جان دگرم

مرهم ناز مکن بردل ریشم ضایع      که جگر سوخته داغ نهمان دگرم

جلوه قد توام زود ز پا می‌افکند      گر نمی‌برد ز جاسرو روان دگرم

اما این واقع‌گرایی در عشق به تدریج در پرده‌ای از خیال پردازی فرومی‌رود ، و نوعی پیچیدگی و ابهام در آن به وجود می‌آید که نه تنها شور و هیجان را از غزل می‌گیرد بلکه درک آن را محتاج تأمل فراوان می‌سازد . مثلاً در این بیت که آن را عبدالقادر بیدل راجع به تبسم معشوق گفته است :

تبسم که به خون بهار تیغ کشید ؟      که خنده بر لب گل‌نیم بسمل افتاده است

این ابهام به چشم می‌خورد، در صورتی که شاعر می‌خواهد بگوید تبسم معشوق

چنان زیباست که خنده گل در مقابل آن هیچ جلوه‌ای ندارد .

اماد غزل به غیر از مضامین عاشقانه، عرفان و فلسفه و اخلاق نیز وجود دارد . مثلاً

در شعر شاعری مانند صائب فلسفه با عرفان به هم می‌آمیزد و شاعر که مثل صوفی از استدلال می‌گریزد ، مثل واعظ به تمثیل می‌پردازد .

در سبک هندی البته قالب غزل بیش از قالبهای دیگر اهمیت می‌یابد و شعرای

بزرگ ابن مکتب مانند صائب تبریزی ، نظیری نیشابوری ، کلیم کاشانی ، فیضی

دکنی ، عرفی شیرازی و بیدل هندی و امثال آنان بدان توجه فراوان دارند . قالب

قصیده و مثنوی نیز تا حدی رواج دارد و کسانی مانند محتشم کاشانی ، طالب آملی ،

قدسی مشهدی به سرودن قصیده و کسانی مانند عرفی ، کلیم ، زلالی خونساری به

ساختن مثنوی گرایش و علاقه دارند . با این همه در این قالبها جز در مرتبه چیز تازه‌ای

ارائه نمی‌دهند .

به طور کلی ، خصایص اصلی سبک هندی عبارت است از : اجتناب از سادگی

بیان ، سعی در رقت فکر و خیال و رعایت ایجاز در الفاظ و جست و جوی در مضامین

پیچیده و تعبیّرات بی سابقه ، آوردن ترکیبات غریب و کلمات نامأنوس و نازک کاری و مضمون آفرینی ، و نیز غرابت در تشبیهات و استعارات و آفرینش صورتهای خیال و توجه به تمثیلات و ارسال المثلها بر مبنای استفاده از تجارب روزمره و اشخاص و اشیا تا حدی که نشان دهنده تأثیر محیط زندگی در شعر باشد . گذشته از اینها عدم توجه به صحت و متانت استعمال زبان و توجه به لغات محاوره‌ای. و الفاظ بازاری و در نتیجه وجود اشعار سست و بی ارزش از خصایص عمده سبک هندی است. توجه به اوهام و خرافات و رواج حکمت عامیانه، بیان احوال شخصی و عواطف مربوط به زن و فرزند و خویش و پیوند نیز از خصوصیات این سبک به شمار می‌رود .

مضمون آفرینی و به جست و جوی مضامین بکروناگفته و نشناخته رفتن چنان که قبلاً هم اشاره شد چندان در سبک هندی رواج می‌یابد که کار به ابتذال می‌کشد. مثلاً محمد طاهر غنی کشمیری از این که ساقه نرگس مانند قلم میان تپه است و از زمین آب می‌گیرد و کسی که درد دندان دارد باید با قلم نی آب بخورد، در تشبیه چشم معشوق و رقابت نرگس با آن ، وسیلی خوردن وی از دست صبا ، چنین مضمون عجیبی می‌سازد :

نرگس از چشم تو دم زد ، بر دهانش زد صبا

درد دندان دارد اکنون می خورد آب از قلم

یا شوکت بخاری از سایه مژه چشم مور ، قلم مو می‌سازد و به دست مصوّر می‌دهد تا دهان تنگ یار را بدان تصویر کند :

ز سایه مژه چشم مور بست قلم چومی کشید مصور دهان تنگ تور

پرگویی نیز از خصایص شعر سبک هندی است . شاعران این عصر غالباً در تمام مدت عمر به شعر گویی یا به عبارت دیگر شعر بافی سرگرمند . مثلاً گویند شاعری به نام غواصی بزدی ، روزی پانصد بیت شعر می‌گفته است و نود سال عمر کرده . وی در چهل سال پیش از مرگش گفته است :

ز شعرم آنچه اکنون در حساب است هزار و نهصد و پنجه کتاب است

حتی شاعری بزرگ مثل صائب تبریزی ظاهراً تا دویست هزار بیت شعر گفته است که البته اگر این تعداد درست هم نباشد دلیل پرگویی شاعر می‌تواند باشد . پرگویی که حتی در میان شاعران بزرگ این مکتب وجود داشته سبب می‌شده است که اشعار



سست و بی معنی به فراوانی سروده شود ، اما در میان این اشعار سست و ناهنجار بعضی ابیات زیبا و لطیف و هنرمندانه به وجود می آمده که غالباً شهرت می یافته است . از این روست که گاه تک بیتیهایی ممتازی می توان در شعر شاعران این سبک یافت که مایه شهرت آنهاست . این مفردات غالباً دارای نکات و لطایف هنری است و مانند امثال زبان زد عموم می گردد . مانند این ابیات :

ما ز آغاز و ز انجام جهان بی خبریم      اول و آخر این کهنه کتاب افتادست  
« کلیم کاشانی »

در گشاد کار خود مشکل گشایان عاجزند      ناخن از انگشت نتوانست بندی واکند  
« مشرب »  
دست طلب چو پیش کسان می کنی دراز      پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش  
« صائب »

پوش و تمرین :

- ۱ - چرا شعر در دوره صفویه از دربارها خارج می شود و در میان مردم رواج پیدا می کند ؟
- ۲ - معانی شعری مهم در دوره صفویه چیست ؟
- ۳ - در سبک هندی چه قالبهایی بیشتر مورد توجه است ؟
- ۴ - مکتب وقوع در شعر دوره صفویه چیست ؟
- ۵ - سبک هندی چه خصایصی دارد ؟
- ۶ - دوغزل صائب را که در این کتاب آمده است از لحاظ سبک بررسی کنید .
- ۷ - در باب محتشم کاشانی و اشعار مذهبی او مقاله ای بنویسید .

اشاره ای به دوره بازگشت ادبی :

در اینجا بد نیست اشاره ای کنیم به دوره ای از شعر فارسی که به دوره بازگشت ادبی معروف است . بازگشت ادبی البته شیوه و سبک خاصی نیست بلکه نوعی تقلید از گذشته است . شروع این نهضت از اواخر قرن دوازدهم هجری و مرکز عمده آن ابتدا اصفهان و بعد تهران است . علت ظهور این نهضت نه تنها تأسیس دولت قاجاریه و تشویق و علاقه پادشاهان و شاهزادگان قاجاریه به مدیحه و شعر درباری

است بلکه بنا به قول ملك الشعرای بهار غالب شاعران در این عصر به علت بعضی ابتذالات که در شیوه هندی راه می‌یابد ، از آن شیوه ملول می‌شوند و به احیای شعر گذشته ایران می‌پردازند .

همان طور که اشاره شد این نهضت ابتدا در اصفهان روی می‌دهد و شاعرانی مانند سید محمد شعله اصفهانی ، میرسید علی مشتاق ، لطفعلی بیگ آذربئیگدلی و سیداحمد هاتف اصفهانی به مخالفت با شیوه هندی دست به سرودن اشعاری به شیوه شاعران متقدم خاصه سعدی و حافظ و ظهیر فاریابی و کمال الدین اصفهانی می‌زنند سپس در زمان سلطنت آغا محمدخان قاجار ، عبدالوهاب نشاط اصفهانی انجمن ادبی در همان شهر تشکیل می‌دهد و شاعران را به سرودن اشعاری به شیوه قدما خاصه به شیوه عراقی تشویق و تحریض می‌کند . چندی بعد در زمان فتحعلی شاه « نشاط » به تهران می‌آید ، و به دستور آن پادشاه انجمنی ادبی تشکیل می‌دهد به نام « انجمن خاقان » که زیر نظر خود فتحعلی شاه است . این انجمن در واقع در حکم تجمع شاعران درباری و تجدید حیات شعر درباری است . هدف شاعران در این انجمن احیای شعر کهن ، یعنی سبک خراسانی و عراقی می‌باشد . شاعرانی مانند صبا ، نشاط ، مجمر ، سحاب ، وصال غالباً به شیوه گذشته به مدح فتحعلی شاه و شاهزادگان و تقلید از انواع و قالبهای مختلف شعر پیشینیان سرگرم می‌شوند ، و بدین ترتیب شعر فارسی در تمام قرن سیزدهم پیش می‌رود ، و تا قسمت اعظمی از سلطنت ناصرالدین شاه ادامه می‌یابد . از معروفترین شاعرانی که در قرن سیزدهم و قسمتی از قرن چهاردهم بدین شیوه دست زده اند می‌توان نام فروغی بسطامی ، قآنی شیرازی ، سروش اصفهانی و محمود خان ملك الشعرا را ذکر کرد . این شاعران هر چند گه گاه اشعار نسبتاً خوبی هم دارند تنها کاری که می‌کنند این است که شیوه هندی را محکوم می‌کنند و به تقلید پیشینیان می‌پردازند .

### پرسش و تمرین :

- ۱- دوره بازگشت ادبی از چه زمانی آغاز می‌شود و علت ظهور آن چیست ؟
- ۲- مرکز شاعران دوره بازگشت در ابتدا کجا بوده است و چه کسانی آغازگر این شیوه بوده اند ؟
- ۳- شاعران دوره بازگشت از کدام يك از شاعران قدیم پیروی می‌کردند ؟
- ۴- چندنن از شاعران دوره بازگشت ادبی را می‌شناسید ؟

## سبک نو :

از اواخر قرن سیزدهم هجری بر اثر نفوذ تمدن و فرهنگ غرب در ایران و بیداری مردم و نیز زلزله مشروطه خواهی در شعر فارسی خاصه از جهت محتوا و گونگیهای به وجود می آید. در ابتدا شاعرانی مانند ادیب الممالک فراهانی، علی اکبر دهخدا، ملک الشعرای بهار، و اشرف الدین نسیم شمال مضامین اجتماعی و سیاسی را وارد شعر می کنند و نوعی شعر وطنی به وجود می آورند که به کلی در ادب فارسی بی سابقه است. شعر این شاعران هر چند دنباله شیوه دوره بازگشت است و شاعرانی مانند ادیب الممالک و ملک الشعرای بهار قصاید غرا به شیوه خراسانی و عراقی می سرایند، اما از یک طرف قصاید مدحیه جای خود را به قصیده های وطنی و حماسی می دهد و از طرف دیگر قالبهای فراموش شده مانند مستزاد و ترجیع بند احیا می گردد و حتی گاه به مناسبتی مضامین اجتماعی و سیاسی و وطنی را در قالب غزل می ریزند.

از اوان مشروطیت خاصه در دوره محمد علی شاه قاجار، به علت بعضی مشکلات و مصائب که برای آزادی خواهان و مشروطه طلبان پیش می آید و نیز در دوره احمد شاه به سبب رقابتهای قدرتهای استعماری مانند انگلیس و روس و فرانسه، مشروطه و استقلال ایران دستخوش تهدید قرار می گیرد، و ناچار محیط اجتماعی ایران ضمن آشنا شدن با سیاستهای استعماری جهان برای حفظ استقلال و تمامیت خود می کوشد، در این میان شاعران سهم بزرگی در تحریک و تهییج مردم و هدایت آنها دارند و شعر، خود را تماماً در خدمت اجتماع قرار می دهد. در نتیجه گذشته از شاعرانی که نامشان ذکر شد بعضی دیگر مانند عارف قزوینی، ابوالقاسم لاهوتی و میرزاده عشقی به سرودن اشعار اجتماعی و سیاسی می پردازند و بدین ترتیب در شعر فارسی خاصه از جهت محتوا تحولی به وجود می آید. و نوعی سبک جدید که می توان آن را « شعروطنی » خواند در دوره مشروطیت تولد می یابد.

از خصایص این سبک گذشته از محتوای سیاسی و اجتماعی، به کاربردن لغات و اصطلاحات عوامانه و روزمره و سعی در ساده کردن و قابل درک نمودن آن و وارد ساختن عقاید و بعضی اصطلاحات سیاسی و اجتماعی و توجه به بعضی قالبهای عوام پسند مانند مستزاد و ترکیب بند و تصنیف می باشد.

از نیمه های قرن چهاردهم هجری و استقرار مشروطیت در ایران و ضعف و

اضمحلال دولت قاجاریه ، نوعی تحول واقعی در شعر فارسی به وجود می آید .  
 ملك الشعراى بهار از يك طرف ، ضرورت تحول و تجدد را در شعر فارسی بر مبنای  
 ادب گذشته ایران تأکید می کند و از طرف دیگر « تقی رفعت » و یارانش تجدد شعر را  
 در دگرگون کردن آن بدون توجه به سنتهای گذشته لازم می شمارند . درگیری میان  
 این دو فکر متضاد باعث می شود که راه تجدد واقعی در شعر فارسی کوبیده شود و در  
 نتیجه بعضی آزمایشها هر چند که چندان موفقیت آمیز نیست ، در دگرگون کردن شعر  
 سنتی انجام می گیرد . « بحیبی دولت آبادی » شعر هجایی می سراید و « شمس کسمایی »  
 و « تقی رفعت » نوعی شعر غیر عروضی ارائه می دهند . میرزاده عشقی در قالب و گاه قافیه ،  
 بعضی تفننات خلاف سنت انجام می دهد . اما تجدد واقعی شعر فارسی به دست « علی  
 اسفندیاری » یا « نیما یوشیج » صورت می گیرد .

نیما در سال ۱۲۷۴ شمسی در « یوش » مازندران به دنیا می آید و در سال ۱۳۳۸  
 در تهران وفات می کند . او بر اثر اطلاع و علاقه به ادب فرانسه وزیر تأثیر آن و نیز  
 علاقه به نوجویی و ضرورت آن در شعر فارسی دست به تجدید شعر فارسی می زند .  
 در سال ۱۳۰۱ شمسی منظومه « افسانه » را انتشار می دهد که به کلی در شعر فارسی  
 نه تنها از جهت محتوا و برداشت شعری بلکه از لحاظ بافت کلام و زبان شعری با آنچه  
 شاعران عصر در آن روزگار یا پیش از آن می سرودند ، تفاوت داشت .  
 منظومه افسانه تأثیر خود را در محافل ادبی و در میان شاعران جوان می گذارد و  
 با آن که عده زیادی از ادبا با آن به مخالفت بر می خیزند و نیما را سنت شکن و گاه  
 کم سواد و بی اطلاع می شمارند ، اما علی رغم این مخالفتها شعر نیما مورد توجه  
 جوانان آن روزگار قرار می گیرد .

نیما از سال ۱۳۲۰ شمسی به بعد در وزن شعر فارسی نیز تجدید نظری کند و وزن  
 عروضی را که در واقع بر مبنای تساوی مصراعهاست ناسا و کهنه و سنگ شده  
 می خواند و نوعی وزن جدید که باید آن را وزن نیمایی خواند ، در شعر فارسی به وجود  
 می آورد . در این وزن جدید بنا به قول نیما ضرورت ندارد که شاعر تمام ابیات را به  
 طور متساوی ذکر کند . بلکه می تواند هر جا ضرورت پیش بیاید - چه ضرورت معنوی  
 و عاطفی باشد و چه ضرورت آهنگی - همان جا مصراع را تمام کند . البته به شرط آن که  
 از وزن اصلی خارج نشود .

درواقع وزن نیمایی بر مبنای وزن عروضی است با این تفاوت که در وزن عروضی تمام رکنها یا افاعیل به طور مساوی در هر مصراع می آید اما در وزن نیمایی این تساوی مصراعها از میان می رود و شاعر می تواند هر جا کلام تمام می شود یا نوعی ضرورت، کلام را تمام می کند مصراع را به پایان برساند .

در اینجا برای آن که وزن نیمایی روشن شود یک مثال ذکر می کنیم . در این شعر دقت کنید که تمام آن در « بحر رمل » آمده است اما مصراعها به مناسبت، بلند و کوتاه است :

می تراود مهتاب ( فاعلاتن فعلات )

می درخشد شبتاب ( فاعلاتن فعلات )

نیست یک دم شکند خواب به چشم کس ولیک

( فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات )

غم این خفته چند ( فعلاتن فعلات )

خواب در چشم ترم می شکند ( فاعلاتن فعلاتن فعلن )

به طور خلاصه آنچه در شیوه جدید یا سبک جدید شعر که نیمای آن را آورده است وجود دارد و از خصایص آن به شمار می رود یکی تغییر وزن است از شکل عروضی به شکل نیمایی ، دوم تغییر قالب است بدین معنی که قالبهای قدیمی مانند قصیده ، غزل و رباعی و ترجیع بند و ترکیب بند جای خود را به قالبهای تازه مانند چهارپاره و مثلث و نیز قالبهای جدید نیمایی می دهد . نکته دیگر در شعر نو این است که شاعر دنبال تعابیر کهن و قدیمی مانند شمع و پروانه ، سروقد و کمان ابرو و کمند زلف نمی رود بلکه سعی دارد تعابیر تازه خلق کند و تشبیهات و استعاراتی بیافریند که مبتنی باشد بر تجربیات شخصی خود شاعر ، از لحاظ محتوا البته کسانی از شعرای معاصر که شعر اصیل نیما را درک کرده اند غالباً مفاهیم کلی اجتماعی و انسانی را در شکل سمبلیک در میان تعابیر و « ایماژ » های مبتنی بر تجربیات شخصی با زبانی حماسی و هنرمندانه بیان می کنند .

کسانی که به شیوه نیما گرایش پیدا کرده اند دو دسته اند . عده ای مانند فریدون توللی ، نادر نادرپور و نصرت رحمانی که تاحدی زیر تأثیر افسانه نیما قرار دارند و غالباً در قالب چهارپاره شعر می سرایند و شعر آنان معمولاً تغزلی و غنایی است . دسته

دیگر مانند احمد شاملو، اخوان ثالث، و فروغ فرخزاد که در قالبهای جدید نیمایی شعر می‌سرایند و مفاهیم و محتوای شعرآنان انسانی و اجتماعی است و غالباً این مفاهیم را در شکل سمبلیک بیان می‌دارند.

### پرسش و تمرین :

- ۱- شعروطنی به وسیله چه کسانی وارد زبان فارسی شده است ؟
- ۲- چه قالبهایی بیشتر در دوره مشروطه احیا می‌شود؟
- ۳- شعر اجتماعی و سیاسی در جریان مشروطه بیشتر به وسیله چه کسانی سروده می‌شود؟
- ۴- تجدد واقعی در شعر فارسی از چه زمانی شروع می‌شود و علت آن چیست ؟
- ۵- نیما یوشیج چه تحولاتی در شعر فارسی از جهت شکل ظاهر و شکل ذهنی و همچنین از لحاظ درون مایه ایجاد می‌کند؟
- ۶- وزن نیمایی چه خصوصیتی دارد؟

### نثر و نویسندگی :

نوشتن هر نوع کلام غیرموزون که مفهوم خاص و معینی داشته باشد نثر نامیده می‌شود.

نثر چنانچه در خدمت اندیشه و فکر و زندگی معنوی و روحانی انسان و نیازهای اجتماعی و ملی و انسانی قرار گیرد، آن را نویسندگی می‌خوانند. نویسندگی خود نوعی هنر است و با نوشتن هر نوع ضروریات مادی زندگی مانند نوشتن دفتر تجارخانه یا تهیه و تنظیم قرارداد بین دو سازمان یا حتی نوشتن کتابی در باب علم نجوم یا طب و ریاضیات تفاوت دارد. اما هنر نویسندگی از یک طرف هنر خوب و زیبا نوشتن است و از طرف دیگر ابداع و خلق افکار و مضامین تازه و جالب توجه.

بنابراین « لفظ و معنی » یا « صورت و محتوا » از ارکان و عناصر اصلی و مهم نویسندگی به شمار می‌رود. محتوا در واقع اندیشه و خیالی است که ذهن هنرمند با نویسنده آفریده است و صورت، الفاظ و قالبی است که برای بیان آن اندیشه و القای آن فکر به ذهن دیگران به کار می‌رود. شک نیست که این هر دو عنصر اصلی اهمیت فراوان دارند، زیرا وقتی می‌توان معانی بکر و بدیع را القاکرد که در شکل و قالبی زیبا و پسندیده ارائه شود.

امروز هنرنویسندگی نه تنها از جهت شکل و فرم بلکه از لحاظ محتوا و معنی گسترش فراوان یافته است. نویسنده امروز می‌تواند با اندیشه‌ای روشن و کلامی جذاب و زیبا و کوشنده، درباره بسیاری از مسائل اجتماعی، فلسفی، سیاسی، دینی، اخلاقی، تاریخی، روانی و تربیتی و امثال آن قلمفرسایی کند، و بسیاری از مشکلات زندگی و یا شادیه‌ها و مزایای آن را نشان دهد، و هنر نو اندیشه و فکری را که برای نسل خود و یا نسل‌های آینده لازم و مفید تشخیص می‌دهد در شکلی هنرمندانه و زیبا ارائه دهد. ازین رو محتوا در نویسندگی تنوع چشم‌گیری یافته است و منحصر به فکر و اندیشه‌ای خاص نیست.

صورت یا قالب نیز مانند محتوا همچنان متنوع شده است. يك نویسنده ممکن است قالب داستان کوتاه یا رمان را برگزیند، دیگری قالب نمایشنامه را. یکی سفرنامه نویسی را ترجیح می‌دهد، دیگری شرح حال نویسی را. يك نویسنده ممکن است از طریق نوشتن «مقالات» این وظیفه را انجام دهد دیگری از طریق نوشتن نامه یا «مراسلات»، یکی ممکن است هنر خود را با نوشتن تاریخ نشان دهد، و دیگری با نوشتن نقد و تحلیل آثار مختلف اندیشه خویش را باز گو کند. حتی امکان دارد نویسنده‌ای به بررسی زندگی واقعی مردم و مظاهر مختلف آن مانند بررسی در رسوم و آداب و عادات و زبان و دین و اندیشه‌های مختلف یک سرزمین یا ناحیه یا حتی شهر و روستایی بپردازد و نتیجه مطالعات خود را به صورتی زیبا و پسندیده ارائه دهد.

همه این مسائل در این قالب‌های مختلف و متنوع می‌تواند در دنیای نویسندگی برای خودجایی داشته باشد. بنابراین وقتی می‌گوییم نویسنده، منظورمان تنها داستان نویس یا نمایشنامه نویس نیست، بلکه بی‌تردید برای نویسندگی قالب‌های دیگری نیز مانند: مقاله نویسی، نامه نویسی، سفرنامه نویسی، شرح حال نویسی، و گاه نقد نویسی وجود دارد. اما البته در اینجا يك نکته مهم هست که قابل ذکر است و آن این که در تمام این موارد چنانکه نویسنده چیزی از وجود خود و اندیشه و احساس خویش را در آن قرار ندهد و نوشته او صرفاً نوعی نقل ساده و دور از هنر و هدف و غرض و اندیشه خاص باشد، و با آن که در نگارش مطالب خود نثری گیرا و هنرمندانه داشته باشد، نمی‌تواند در جرگه نویسندگان قرار گیرد. از این روست که بسیاری از محققان که به تحقیقات علمی و تاریخی و اجتماعی می‌پردازند و صرفاً می‌خواهند يك

مسئله صد در صد علمی را بیان کنند از گروه نویسندگان خارج می‌شوند و محقق و دانشمند به شمار می‌آیند .

اما مفهوم نویسندگی در حال حاضر با آنچه در گذشته بوده است تا حدی تفاوت دارد؛ در گذشته غالباً آنچه مفهوم ادبیات داشته یا نزدیک بدان مفهوم بوده است اعم از داستان ، حکایت ، تمثیل ، حماسه ، اسطوره و عرفان یا هر نوع فکر مذهبی و اجتماعی که بانوعی احساس انسانی آمیخته است در قالبهای شعری بیان می‌شده است و گویی این قبیل مسائل که تا حدی به نفس ادبیات نزدیک بوده ، به ندرت به نشر بیان می‌شده است . شاید از این روست که ما در گذشته کتابهای منشور که جنبه ادبی دارند مانند کلیله و دمنه و مرزبان نامه و گلستان سعدی چندان زیاد نداریم در صورتی که در نشر امروز غالباً انواع مختلف «داستان» و «رمان» و «نمایشنامه» و «فابل» و «طنز» و انواع مقالات مختلف ادبی به نشر نوشته می‌شود و تنوع موضوعات تنوع قالبها را به وجود می‌آورد .

با این همه آنچه در نشر یا نویسندگی از قدیمترین ایام در ایران اهمیت داشته است شیوه نگارش و سبک بیان آن است . ازین روست که می‌باید در بحث از نویسندگی به تحول نثر در زبان فارسی و سبکهای مختلف نثر نویسی در گذشته اشاره کرد و انواع مختلف نثر فارسی را بدون در نظر گرفتن محتوای خاص آن مورد بررسی قرار داد .

نثر فارسی از قدیمترین ایام یعنی از اوایل قرن چهارم هجری تا به امروز که بیش از هزار سال از عمر آن می‌گذرد ، بر اثر تأثیر بعضی عوامل اجتماعی و سیاسی تحولاتی یسافته و به شیوه های مختلفی رسیده است که می‌توان آن شیوه ها را زیر عنوان سبکهای نثر فارسی مورد مطالعه قرار داد . این سبکها البته صرفاً از جهت صورت ظاهر و خصوصیات لفظی و ظاهری آن و بدون توجه به محتوا و معنی تقسیم بندی شده است .

از مطالعه در آثار گذشته منشور فارسی برمی‌آید که نثر فارسی از جهت ظاهر یا لفظ ، ابتدا در عین سادگی بوده است سپس به تدریج بر اثر عواملی ، از آن سادگی فاصله گرفته و بر اثر نزدیک شدن به شعر و برخورداری از بسیاری از عناصر شعری



گرفتار تکلف و تصنع شده است و مجدداً بر اثر بعضی تحولات اجتماعی به سادگی خود بازگشته است .

به هر حال سبکهای نثر فارسی را از قدیمترین ایام یعنی قرن چهارم هجری تا به امروز می توان به سبک ساده ، سبک فنی ، سبک مصنوع و متکلف و سپس سبک ساده جدید تقسیم کرد .

### سبک ساده یا نثر ساده :

نثر ساده که آن را نثر « مرسل » نیز گفته اند از آغاز قرن چهارم تا اواخر قرن پنجم ادامه می یابد . مختصات لفظی این سبک به طور خلاصه عبارت است از ایجاز و اختصار ، تکرار فعل یا اسم به حکم ضرورت معنی ، کوتاهی جمله ، کمی لغات عربی به کاربردن لغات فارسی کهنه ، قرار گرفتن فعل در اول یا وسط جمله ، آوردن جمعهای عربی به صیغه فارسی مانند ملکان و عالمان ، افزودن جمع فارسی بر جمع عربی مانند ملوکان و عجایبها ، مطابقت دادن عدد و معدود در جمع مانند ده پسران ، سه خواهران و امثال آن . نمونه هایی که از این شیوه بازمانده است از جهت محتوا غالباً یا جنبه علمی دارد مانند : کتاب الابنیه عن الحقایق الادویه تألیف حکیم موفق الدین ابومنصور علی هروی و حدود العالم من المشرق الی المغرب ( نویسنده نامعلوم ) ، دانشنامه علایی ابن سینا ، و التفهیم ابوریحان بیرونی ، یا جنبه حماسی و تاریخی و دینی دارد مثل : مقدمه شاهنامه ابومنصوری ، تاریخ بلعمی ، ترجمه تفسیر طبری و کشف المحجوب ابویعقوب سگزی . برای نمونه چند سطر از مقدمه شاهنامه ابومنصوری نقل می شود :

« ... نصر بن احمد این سخن بشنید خوش آمدش ، دستور خویش را ، خواجه بلعمی را بر آن داشت تا از زبان تازی به زبان پارسی گردانید تا این نامه به دست مردمان اندر افتاد و هر کسی دست بدواندر زدند و رودکی را فرمودتا به نظم آورد و کلیله و دمنه اندر زبان خرد و بزرگ افتاد و نام او بدین زنده گشت ... »

يك نمونه از کتاب التفهیم ابوریحان بیرونی : « برنشتن کوسه چیست ؟

... آذرماه به روزگار خسرو اول بهار بوده است ، و به نخستین روز ازوی از

بهرفال مردی بیامدی کوسه ، برنشته برخری و به دست کلاغی گرفته ، و به بادبیزن

خویشتن باد همی زدی و زمستان را وداع همی کردی و ز مردمان بدان چیزی یافتی و به روزگار ما به شیراز همین کرده اند ... »

نثر ساده طی يك قرن زندگی بر اثر بعضی عوامل و تحولات اجتماعی و سیاسی تغییراتی می یابد و به تدریج سادگی ابتدایی خود را که به ویژه در دوره سامانی بدان موصوف بوده است از دست می دهد ، و از دوره غزنوی به بعد تا اواخر قرن پنجم قدم در راه نوعی تحول می گذارد . علت این تحول از يك طرف تأثیر زبان عربی در نثر دردی است و از طرف دیگر بنا به قول ملك الشعراى بهار اختلاط خراسانیان و عراقیان می باشد . نثر دوره غزنوی و سلجوقی اول ، هر چند غالباً مختصات نثر ساده دوره سامانی را حفظ می کند اما در واقع خود نوعی تازه است و می توان آن را نثر بین بین خواند . یعنی از يك طرف دنباله نثر ساده دوره سامانی است و از طرف دیگر مقدمه ای است برای نثر فنی دوره بعد .

از مهمترین آثار این سبک می توان تاریخ بیهقی ، سیاست نامه خواجه نظام الملك طوسی ، قابوس نامه عنصر المعالی کیکاوس ، سفرنامه ناصر خسرو و مجمل التواریخ و القصص را ذکر کرد . البته بعضی کتب دینی و آثار متصوفه مانند کیمیای سعادت امام محمد غزالی ، کشف المحجوب جلابی هجویری و به خصوص رسالات خواجه عبدالله انصاری که در واقع به واسطه توجه به سجع و موازنه نوعی تازه را ارائه می دهد ، بهترین نثرهای بین بین به شمار می روند . بعضی آثار دیگر مانند اسرار التوحید محمد بن منور و تذکرة الاولیای عطار نیشابوری و امثال آنها هر چند مربوط به قرن ششم و حتی اوایل قرن هفتم است اما چون شیوه بین بین را رعایت کرده است می توان آنها را جزء آثار این دسته قرار داد .

در هر حال نثر بین بین که در واقع شکل تکامل یافته نثر ساده و مرسل به شمار می رود خود مختصات تازه ای دارد که در نثر دوره پیش نبوده است . از جمله می توان استعمال بعضی لغات عربی ، تمثیل و استشهاد به شعر عربی و فارسی و آیات قرآنی ، استعمال سجع و موازنه و توصیف را نام برد . البته بر این عناصر بعضی عناصر صرفی و نحوی نیز اضافه می شود و وجود همه آنها که به طور معتدل و متعادل مورد استفاده قرار می گیرند نمودار نوعی پختگی و تکامل نثر می شود ، و غالباً مایه زیبایی و شکوه آن می گردد . این عناصر جدید که به نثر ساده و طبیعی دوره سامانی افزوده می شود ،

باعث می گردد که نثر فارسی در اوج شکوه و زیبایی خود قرار گیرد، و بهترین نمونه نثر فارسی به وجود آید.

در اینجا برای آن که نثر ساده دوره سامانی از نثر بین بین تشخیص داده شود به ذکر سه نمونه از نثر بین بین مبادرت می شود. يك نمونه از تاریخ بیهقی :

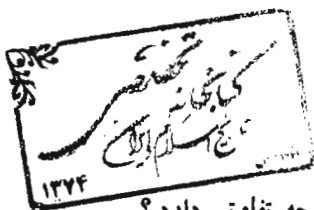
« امیر سبکتکین مدتی به نشابور بیود تا کار امیر محمود راست شد ، پس سوی هرات بازگشت ، و بوعلی سیمجور می خواست که از گرگان سوی پارس و کرمان رود ، و ولایات بگیرد ، که هوای گرگان بد بود ، ترسید که وی را آن رسد که « ناش » را رسید . که آنجا گذشته شد ، و دل از خراسان و نشابور می بر نتوانست داشت و خود کرده را درمان نیست ، و در امثال گفته اند : « يداك اوكتا وفوك نفخ » . چون شنید که امیر سبکتکین سوی هرات رفت ، و با امیر محمود اندک مایه مرد است ، طمع افتادش که باز نشابور بگیرد ، غره ماه ربیع الاول سنه خمس و ثمانین و نلثمائه از گرگان رفت ، برادرانش و فائق الخاصه باوی ، و لشکری قوی آراسته ... » .

نمونه ای از کتاب سیاست نامه :

« ... امیری و کیل خویش را بخواند و گفت : در بغداد کسی را شناسی از مردمان شهر و بازار که به دیناری پانصد بامن معاملت کند تا وقت ارتفاع باز دهم ؟ و کیل اندیشه کرد ، از آشنایانش یکی به یاد آمد که در بازار خرید و فروخت کردی و ششصد دینار زر خلیفتی داشت که به روزگار به دست آورده بود . امیر را گفت : مرا مرد آشنایی است که دکان به فلان بازار دارد و من گاهگاهی به دکان او نشینم و با او داد و ستد کنم . ششصد دینار زر دارد ، مگر کس بدو فرستی و او را بخوانی و به جایی نیکش بنشانی و هر ساعت تلفت کنی و بالایش دهی ، پس از نان خوردن سخن با او به زبان خود بگویی ، باشد که از تو شرم دارد و از حشمت تو رد نتواند کرد ... » .

نمونه ای از کشف المحجوب جلابی هجویری : « شکم را گرسنه دارید ، و چگر را تشنه ، و تن را برهنه دارید ، تا مگر خداوند تعالی را ببینید به دل ، اگر تن را از گرسنگی بلا بود دل را بدان ضیا بود و جان را صفا بود ، و سر را لقا بود ، و چون سر لقا یابد و جان صفا یابد و دل ضیا یابد ، چه زیان اگر تن بلا یابد . که سیر خوردگی بس خطری نبود که اگر خطری بودی ستوران را سیر نگردانیدی ، که سیر خوردگی کار ستوران است و گرسنگی علاج مردان ... یکی را عالم از برای خوردن باید و یکی را خوردن

برای عبادت کردن، کان‌المتقدمون یا کلون لیعیشوا وانتم تعیشون لتأکلوا ، متقدمان از برای آن خوردندی تا بزیستندی وشما از برای آن می‌زیید تا بخورید .  
 درنثر بین بین از لحاظ محتوا گذشته از مسائل علمی و تاریخی و دینی، موضوعات عرفانی و اخلاقی و اجتماعی نیز وجود دارد .



پرسش و تمرین :

- ۱- هنرنویسندگی چیست ، وبا نوشتن عادی ومعمولی چه تفاوتی دارد ؟
- ۲- امروز درنویسندگی از چه مایه‌های فکری استفاده می‌شود ؟
- ۳- نویسنده امروز چه قالبهایی را برای نوشتن انتخاب می‌کند ؟
- ۴- میان محقق ونویسنده چه تفاوتی وجود دارد ؟
- ۵- سبک ساده یا مرسل دارای چه خصوصیتی است ؟
- ۶- نثر بین بین چیست ؟
- ۷- بهترین نمونه های نثر بین بین کدام است ؟
- ۸- خصایص نثر بین بین را در قطعه‌ای از نثر بیهقی - که در این کتاب آمده است - پیدا کنید .
- ۹- قطعه‌ای را که در همین کتاب از نثر قابوسنامه آمده است مورد بررسی قرار دهید و خصوصیات آن را بگویید .
- ۱۰- قسمتهایی از نثر سفرنامه ناصر خسرو و کشف المحجوب هجویری را انتخاب کنید و به بررسی آن از لحاظ سبک پردازید .

### نثر فنی :

نثر فنی از آغاز قرن ششم شروع می‌شود و تا اوایل قرن هفتم ادامه می‌یابد علت ظهور این سبک را باید در توسعه مدارس دینی خاصه مدارس نظامیه در دوره سلجوقی و توجه ادبا و شعرا و اهل ادب به بلاغت عربی از طریق توجه به قرآن و ادبیات عربی و نیز پیدا شدن مراکز سیاسی و ادبی و علمی متعدد در خارج از حدود لهجه دری و استعمال بسیاری از لغات و ترکیبات و اصطلاحات نو و حتی استعمال صرفی و نحوی جدید دانست .

شاید نخستین کتابی که به شیوه نثر فنی نوشته شده است ، کتاب کلیله و دمنه ترجمه ابوالمعالی نصر بن محمد بن عبدالحمید منشی و آخرین آن کتاب گلستان سعدی باشد . کلیله و دمنه به واسطه به کار بردن مترادفات ، و آوردن سجعهای ناقص و رعایت موازنه و استناد به اشعار و امثال واطناب در کلام و نیز استعمال لغات عربی و امثال آن می تواند طبیعت نثر فنی به شمار آید . البته آثاری که بعد از کلیله و دمنه به وجود می آید مانند : مقامات حمیدی ، عتبه الکتبه ، التوسل الی الترسل ، مرزبان نامه و ترجمه تاریخ بیهی تکلف و تصنع بیشتری دارند .

در این آثار که در واقع مهمترین آثار نثر فنی به شمار می آیند ، صنایع مختلف لفظی و معنوی ، اطناب سخن از راه توصیفهای دور و دراز ، آوردن امثال و اشعار و شواهد گوناگون از تازی و پارسی ، به کار بردن اصطلاحات علمی ، اقتباس آیات و احادیث و امثال آنها از خصایص عمده نثر فنی است .

نثر فنی در واقع سعی می کند از مرز نثر خارج شود و خود را به شعر نزدیک کند . ازین رو از تشبیهات و استعارات و توصیفات شاعرانه سخت برخوردار است . در این شیوه ، نویسنده گاه يك مطلب عادی و ساده را چندان در پوششهای عبارات و کنایات و امثال و اخبار می پیچاند که اصل موضوع مکتوم می ماند و مقصود اصلی تحت الشعاع شیوه بیان قرار می گیرد .

علاوه بر این از آنجا که بعضی صنایع لفظی مانند جناس و ترصیع و سجع باید از کلمات و ترکیبات عربی بیش از حد استفاده کند ، ناچار از این طریق سیل لغات مهجور عربی وارد زبان فارسی می شود ، و در زبان ادبی فارسی تصنع و تکلف وارد می سازد . برای مثال نمونه هایی از کلیله و دمنه ، مرزبان نامه و مقامات حمیدی ذکر می شود . از کلیله و دمنه :

« برهن گفت : هیچ چیز نزدیک عقلا در موازنه دوستان مخلص نیاید ، و در مقابله یاران يك دل ننشیند ، که در ایام راحت معاشرت خوب از ایشان متوقع باشد و در فترات نکبت مظاهرت به صدق از جهت ایشان منتظر .

لایسألون اخاهم حین یبند بهم فی النائبات علی ما قال برهانا  
و از امثال این ، حکایت کبوتر وزاغ و موش و باخه و آهوست . رای پرسید که

چگونه است آن؟ گفت: آورده اند که در ناحیت کشمیر متصدیدی خوش و مرغزاری نزه  
بود که از عکس رباعین او پر زاغ چون دم طاووس نمودی و در پیش جمال اودم  
طاووس به پرزاغ مانستی

درفشان لاله دروی چون چراغی ولیک از دود او برجانش داغی

ودروی شکاری بسیار، و اختلاف صیادان آنجا متواتر...  
از مرزبان نامه، مفاوضه ملک زاده با دستور: « روز دیگر که شاه سیارات علم  
بربام این طارم چهارم زد و مهره ثوابت از این نطع ازرق بازچیدند شاه در سراچه  
خلوت بنشست. مثال داد تا چند معتبر از کفات و دهات ملک که هر یک فرزانه زمانه  
خویش بودند با ملک زاده و وزیر به حضرت آمدند و انجمنی چنانکه وزیرخواست  
بساختند. ملک مرزبان را گفت ای برادر هر چه تو گویی خلاصه نیک اندیشی و نفاوه  
حفاوت و مهربانی باشد الا از فرط مباحثت و مخالفت آن را صورتی نتوان کرد. اکنون  
هر چه داعیه مصلحت املا می کند اوعیه ضمیر بباید پرداخت. گفته گفتی که در حکمت  
سفته اولیتر، ملک زاده آغاز سخن کرد و به لفظی چرب تر از زبان فصیحان و عبارتی  
شیرین تر از خلق کریمان حق دعای شاه و ثنای حضرت بارگاه به رعایت رسانید.

بکلام لـو انّ للدهر سمعاً مال من حسنه الی الاصفاه

از مقامات حمیدی، مقامه سکباجیه: « حکایت کرد مرا دوستی که در گنبد  
امین بود، و در اسرار زمین، پیشرو ارباب وفا بود و سردفتر اصحاب صفا، که وقتی  
از اوقات که کموت صبی بر طوی خویش بود و شیطان شهاب در غی خویش جمله کودکی  
از نقش خلعت طرازی داشت و غصن جوانی از نسیم امانی اهتزاز می نمود. عمر را نثرنی و  
طراوتی بود و عیش را خضرتی و حلاوتی در هر صباحی صبحی و در هر رواجی فتوحی.  
قطعه:

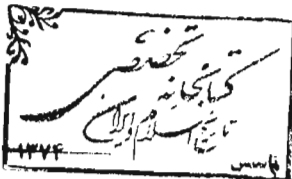
آن دم که چرخ را سوی من دسترس نبود چشم بد سپهر حرون در سپس نبود

واندر طواف بیهده در کوی کودکی خوف اذای شحنه و بیم عسس نبود

من در غلوای این غرور و درخیلای این سرور، باز مره ای از ظریفان، و فرقه ای  
از حریفان چون باد صبا از صف به صف و چون باده مصفا از کف به کف می گذشتم و  
بساط نشاط را به قدم انبساط می نوشتم و بسا دوستان در بوستان از سر طیش و  
عیش می گشتم ...»

در نثر فنی محتوا نیز نسبت به دوره پیش تاحدی تفاوت پیدا می‌کند. بدین معنی که گذشته از نثر تاریخی، نوعی نثر داستانی یا تمثیلی که غالباً مبنای اخلاقی و اجتماعی دارند مانند کلیله و دمنه، مرزبان نامه، و مقامات حمیدی و نیز نوعی نثر منشیانه که غالباً مکاتبات و مراسلات سلطانی و اخوانی است مانند التوسل الی الترسل و عتبه الکتبه به وجود می‌آید، که غالباً بسیاری از عناصر شعری را در خود می‌پذیرند.

### پرسش و تمرین :



۱- آغاز نثر فنی در چه قرنی بوده است ؟

۲- چه عواملی باعث ایجاد نثر فنی شده است ؟

۳- منظور از عناصر شعری که در نثر فنی وارد شده است چیست ؟

۴- نثر کلیله و دمنه چه خصایصی دارد ؟

۵- در نثر فنی از لحاظ محتوا نسبت به دوره پیش چه تفاوت‌هایی مشهود است ؟

۶- خصوصیات نثر فنی را در نمونه‌هایی که از «کلیله و دمنه»، «مرزبان نامه» و «مقامات

حمیدی» در این کتاب آمده است استخراج کنید .

### نثر مصنوع و متکلف :

اگر از گلستان سعدی که خود تحولی بوده است در نثر فارسی بگذریم باید نثر دوره مغول و تیمور را تا اوایل قاجاریه خاصه نثر منشیانه آن را نوعی نثر متکلف و مصنوع خوانند. قدیمترین شکل این نثر را در کتاب «نفثة المصدور» و «تاریخ و صاف» و «تاریخ جهان‌گشای جوینی» می‌بینیم، و ادامه آن را در «دره نادره» میرزا مهدی‌خان منشی نادرشاه و «گیتی‌گشای» میرزا صادق نامی و ... می‌بینیم. در این دوره، نثر فارسی ضمن انواع تکلفات دچار انحطاط می‌شود. پیچیدگی و ابهام نثر نه تنها بر اثر کثرت استعمال لغات عربی و ترکی و مغولی دور از ذهن و اطنابهای ممل و مترادفات بی‌معنی و پیاپی است بلکه وجود سجعهای بارد و متوالی، تکرار تعارفات و تملقها، آوردن شعرهای سست و ترکیبیات ناهنجار و غامض و ادای جمله‌های ثقیل و مکرر و دیگر تکلفات بی‌معنی و نیز غلط‌هایی مانند حذف افعال جمله‌ها بدون قرینه، تطابق صفت و موصوف و آوردن افعال ماضی نقلی و بعید به صیغه وصفی و امثال آن

که به کلی زبان فارسی را در ابهامی سرد و بی‌روح می‌کشاند و بر لبه پرتگاه انحطاط و زوال قرار می‌دهد .

در اینجا اشاره به این نکته لازم است که زبان فارسی حتی در این دوره خود را سراسر وقف این تکلفات بی‌معنی نکرده بلکه جسته‌گریخته آثاری که زندگی واقعی نثر فارسی را نشان دهد در خود پرورده است . و نمونه این نوع نثر را می‌توان در آثار علمی و اخلاقی و عرفانی این دوره پیدا کرد .

### بازگشت به گذشته و نثر ساده :

از اوایل قرن سیزدهم هجری در نثر نیز مانند شعر بازگشتی به گذشته روی می‌دهد . ابتدا پیروی از نثر گلستان سعدی به وسیله قائم مقام فراهانی آغاز می‌گردد و سپس تقلید از بیهقی و طبری شروع می‌شود . در این قرن، گذشته از میرزا ابوالقاسم قائم مقام که می‌توان او را آغازگر نثر جدید فارسی خوانده‌کسان دیگری مانند: عبداللطیف طسوجی مترجم هزارویک شب ، فرهاد میرزا ، حاجی میرزا علی امین‌الدوله ، میرزا حبیب اصفهانی و حتی ناصرالدین شاه به نثر ساده و تاحدی بی‌تکلف گرایش نشان می‌دهند .

### پوشش و تمرین :

- ۱- نثر مصنوع از چه زمانی شروع می‌شود و کتابهای معروفی که این سبک را اشاعه می‌دهند چه نام دارند ؟
- ۲- نثر مصنوع چه خصوصیتی دارد ؟
- ۳- در نثر مصنوع نسبت به نثر فنی چه تازگیهایی می‌توان دید ؟
- ۴- قائم مقام فراهانی از چه نثری بیشتر پیروی می‌کند ؟
- ۵- غیر از قائم مقام چه کسانی را باید آغازگر نثر جدید فارسی به شمار آورد ؟
- ۶- کتاب هزار و یک شب را چه کسی به فارسی ترجمه کرده است ؟

### نثر معاصر :

از اوایل قرن چهاردهم بر اثر نفوذ تمدن غرب ، و خاصه آشنایی با علوم جدید و ادب اروپایی و رواج روزنامه و نیز زمزمه آزادی خواهی و تجدد طلبی ، نسبت به



شیوه‌های قدیم نثرخاصه نثرهای دیوانی و پسر تکلف نوعی مخالفت و ستیزه جویی به وجود می‌آید، و نویسندگانمانند میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، زین‌العابدین مراغه‌ای صاحب کتاب ابراهیم‌بیک و عبدالرحیم طالبوف نویسنده کتاب معروف احمد و سپس میرزا علی اکبر دهخدا، به نوشتن مقالات و آثاری به زبان فارسی می‌پردازند، و تحولی بزرگ در نثر فارسی چه از لحاظ شکل ظاهرو چه از جهت محتوایه وجود می‌آورند.

این نویسندگان سعی دارند تا آنجا که مقدور است از استعمال واژه‌های عربی و جمله‌های طولانی و آوردن مترادفات ناروا و نیز به کاربردن عناصر شمری دوری کنند و زبان نگارش را به زبان گفتگو نزدیک نمایند، از زبان مردم و مثلها و اصطلاحات و قصه‌های آنها در نثر خود سود جویند و از نظر محتوا سعی دارند واقعه‌های اجتماعی و سیاسی و گاه مسائل علمی و ادبی را در اختیار مردم قرار دهند. از اوایل قرن چهاردهم هجری ترجمه آثار نویسندگان اروپایی در ایران آغاز می‌شود و گذشته از بعضی کتب علمی و تاریخی، رمانهایی مانند «تلماک»، «اثر» «فنلن» ترجمه علی‌خان ناظم‌العلوم و «کنت دومونت کریستو» و «سه تفنگدار» و «لویی چهاردهم» اثر «الکساندر دوما» به ترجمه محمد طاهر میرزا اسکندر، به تدریج انتشار می‌یابد.

با استقرار مشروطیت در ایران و پایان یافتن حکومت قاجاریه نثر فارسی با پشت سر گذاشتن دوره ساده‌نویسی قدم به مرحله‌ای تازه می‌گذارد که در آن جلوه‌های تازه‌ای از نوشته‌های شیرین و خوش آیند می‌توان دید. در این دوره نویسندگان به نگارش موضوعات مختلف مانند مقالات تاریخی، ادبی، اجتماعی و نوشتن داستانها و نمایشنامه‌ها به شیوه اروپایی می‌پردازند. مجلات و روزنامه‌های ادبی و اجتماعی چاپ و منتشر می‌شود. بسیاری از آثار ادبی اروپایی به فارسی ترجمه می‌شود. تحقیقات ادبی و علمی نضج می‌گیرد. در نتیجه نثر فارسی روبه‌کمال می‌رود. تعداد نویسندگان در این دوره بسیار زیاد است. بعضی مانند: محمد قزوینی، سید حسن تقی‌زاده، محمد علی فروغی، سید احمد کسروی، ملک‌الشعرا بهار، بدیع‌الزمان فروزانفر به نقد و تحقیقات ادبی و علمی می‌پردازند و نوعی نثر که می‌توان آنرا نثر ادیبانه نامید به وجود می‌آورند. برخی نیز به آزمایش انواع جدید ادبی مانند مقاله نویسی، داستان نویسی و نمایشنامه نویسی و

ترجمه آثار ادبی دست می‌پازند .

یوسف اعتصام الملك ، سید فخرالدین شادمان ، عباس اقبال ، سعید نفیسی ، زین‌العابدین رهنما ، به نوشتن مقاله های اجتماعی و ادبی و ترجمه آثار اروپایی با نثری بسیار روان و زیبا می‌پردازند و محمدعلی جمالزاده نخستین بار به نوشتن داستانهای کوتاه همت می‌گمارد . نوشتن داستان کوتاه <sup>۱</sup> به شیوه اروپاییها در ایران با انتشار کتاب « یکی بود یکی نبود » جمالزاده در سال ۱۳۴۰ ه . ق . آغاز می‌شود . پس از جمالزاده کسانی مانند : صادق هدایت ، بزرگ علوی ، صادق چوبک و جلال آل احمد و دیگران به نوشتن داستانهای کوتاه می‌پردازند و نثر فارسی را به اوج خود می‌رسانند .

رمان نویسی هر چند از اوایل قرن چهاردهم هجری شروع می‌شود و کسانی مانند محمد باقر میرزا خسروی ، صنعتی زاده کرمانی ، مشفق کاظمی ، خلیلی و زین‌العابدین مؤتمن به ترتیب به نوشتن رمانهایی مانند : شمس و طغرا ، دام گستران ، تهران مخوف ، روزگار سیاه و آشیان عقاب همت می‌گمارند ، اما بعدها دنباله آن رها می‌شود و رمان نویسی در ایران به اوج خود نایل نمی‌آید و هر چند کسانی مانند بزرگ علوی ، صادق هدایت و صادق چوبک به نوشتن رمان گرایش نشان می‌دهند ، اما چون آن را یک امر مستقل تلقی نمی‌کنند ، شاهکارهای بزرگی به وجود نمی‌آید .

نمایشنامه نویسی نیز به شیوه اروپاییها در ایران تقریباً از اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری شروع می‌شود . نخستین نمایشنامه ها به شیوه جدید ترجمه نمایشنامه های فتحعلی آخوندزاده است که در اواخر قرن سیزدهم هجری به وسیله میرزا جعفر قراچه داغی به فارسی ترجمه می‌شود . پس از آن در نیمه اول قرن چهاردهم بعضی نمایشنامه ها به شیوه اروپایی به میرزا « ملوک خان ناظم الدوله » نسبت می‌دهند که ظاهراً می‌باید از میرزا آقا تبریزی باشد . در سال ۱۳۲۶ ه . ق . در تهران روزنامه‌ای به نام « نثار » انتشار می‌یابد که غالب ستونهای آن را نمایشنامه‌هایی پرمی‌کننده در سرزنش دستگاه استبداد است و غالباً جنبه سیاسی دارد . در دوره جدیدتر کسانی به هنر نثار و نمایشنامه نویسی خدمت می‌کنند که از جمله باید

از حسن مقدم معروف به علی نوروز (متوفی ۱۳۰۴ هجری شمسی) ، نویسنده نمایشنامه « جعفرخان از فرنگ آمده » ، رضا کمال معروف به شهرزاد (متوفی ۱۳۱۶ هجری شمسی) ، وسید علی نصر (متوفی ۱۳۴۰ ه . ش) و عبدالحسین نوشین یاد کرد . و از معاصران نام کسانی مانند غلامحسین ساعدی (گوهر مراد) ، اکبر رادی و بهرام بیضایی قابل ذکر است . البته گذشته از نمایشنامه نویسهای حرفه‌ای ، بعضی از نویسندگان و ادبا گه‌گاه به نوشتن نمایشنامه‌هایی پرداخته‌اند که از جمله می‌توان نام سعید نفیسی ، ذبیح بهروز ، وصادق هدایت را یاد کرد .

در حال نثر امروز فارسی نسبت به تمام ادوار گذشته وسعت و تنوع و تکامل یافته است ، و به‌خصوص از جهت سادگی و وضوح و نیز درست نویسی و زیبایی‌نویسی و توجه به ساختن ترکیبات زیبا و تعابیر خوش‌آهنگ و پرمعنی به عالی‌ترین درجه از کمال رسیده است . گذشته از آن ، تنوع موضوعات ، نوعی غنا و توانایی به‌زبان‌بخشیده است که غالباً نویسندگان توانا از آن برخوردارند .

بر روی هم نثر امروز را می‌توان به سه نوع یعنی نثر تحقیقی هنری و نثر توصیفی و نثر روزنامه‌ای تقسیم کرد .

نثر تحقیقی هنری که در واقع در آمیخته‌ای است از تحقیق و ذوق ، بهترین و عالی‌ترین نثر امروزه شمار می‌رود و می‌توان آن را نثر و الاخواند با این نثر نویسندگان به تحقیق در مسائل مختلف ادبی ، تاریخی ، اجتماعی و هنری و فلسفی می‌پردازند . خصوصیات این نثر ، سادگی ، زیبایی و وضوح و غالباً خوش‌آهنگی و درستی است . بهترین نمونه‌های این نثر را می‌توان در آثار کسانی مانند سعید نفیسی ، مجتبی‌مینوی ، دکتر پرویزخانلری ، دکتر محمد علی اسلامی ندوشن پیدا کرد .

نثر توصیفی که غالباً داستان و نمایشنامه و طنز و گزارش و سفرنامه و شرح حال و امثال آن را بدان می‌نویسند نثری است غنی و پربار و از آنجا که تا حد زیادی با زندگی اجتماعی و طبقات مختلف مردم سروکار دارد نه تنها زبان بلکه رسوم و آداب و عادات طبقات مختلف مردم را در خود می‌پذیرد و در بهترین شکل به مردم عرضه می‌کند . در این نوع نثر گذشته از سادگی ، وجود لغات و اصطلاحات عامیانه و ضرب‌المثلها و تعابیر و کنایات و تشبیهات که غالباً در زبان مردم طبقات مختلف جاری و ساری است قابل توجه است . از کسانی که بهترین نوع این نثر را آفریده‌اند

می‌توان دهخدا، جمال‌زاده، صادق هدایت، صادق چوبک و جلال آل احمد را  
نام برد.

اما نثر روزنامه‌ای نوع جدیدی است که در ایران از زمان انتشار روزنامه  
به تدریج وارد زبان فارسی شده است. این نوع نه تنها به واسطه نوشتن اخبار و  
گزارشهای روزانه و فوری و یا بحثهای سیاسی روز، مجال دقت خاص در کاربرد  
صحیح زبان و زیبایی آن را از دست می‌دهد بلکه به علت توجه شدید نویسندگان و  
روزنامه‌نویسان به اخبار و گزارشهای خارجی و ترجمه آنها از زبان اصلی، عناصر  
خارجی اعم از لغت و تعبیر و اصطلاحات وارد زبان فارسی می‌شود و خصوصیات اصیل  
زبان فارسی را از میان می‌برد. از این رو نثر روزنامه‌ای نه تنها زبان فارسی را به  
ابتدال و تخریب می‌کشد بلکه آن را به زوال و انحطاط تهدید می‌کند. البته منظور  
از نثر روزنامه‌ای تنها نثری نیست که صرفاً در روزنامه نوشته شود، بلکه هر نوع  
نثر مبتذل و بی‌ارزش که این خصوصیات را داشته باشد، در هر شکل و قالبی که ارائه  
شود نثر روزنامه‌ای خوانده می‌شود و باید جداً از تقلید و گرایش بدان پرهیز کرد.

#### پرسش و تمرین :

- ۱- ثرنویسندگان اوان دوره بیداری چه خصوصیات دارد؟
- ۲- نوشتن داستان کوتاه در ایران نخستین بار به وسیله چه کسی آغاز می‌شود؟
- ۳- قدیم‌ترین رمان فارسی چه نام دارد؟
- ۴- چرا رمان نویسی در ایران به اوج نرسیده است؟
- ۵- بر روی هم نثر امروز را به چند نوع می‌توان تقسیم کرد؟
- ۶- درباره علی‌اکبر دهخدا آغازگر نثر عامیانه فارسی، و محمدعلی جمال‌زاده اولین  
داستان کوتاه نویس ایرانی به شیوه جدید، مقالاتی تهیه کنید و در کلاس بخوانید.
- ۷- رمان « تنگسیر » صادق چوبک را بخوانید و درباره شیوه بیان و سبک آن  
مقاله‌ای بنویسید.
- ۸- به راهنمایی دیران خود و برای آشنایی با نثر امروز به مطالعه آثار کسانمی مانند :  
سعید نفیسی، دکتر محمد علی ندوشن و نیز جلال آل احمد و صادق چوبک پردازید.

## نقد ادبی در یونان و اروپا

## ادبیات یونانی:

ادب یونان ریشه و منشأ ادب اروپا به شمار می‌رود. از این رو برای شناخت واقعی ادبیات اروپا باید با ادبیات یونان آشنا شد.

ادب یونان سیر تکاملی خود را از ادبیات حماسی و غنایی تا ادبیات دراماتیک طی کرده و در هر مرحله آثار مهم و ارزنده‌ای به وجود آورده است.

از جمله «هومر» و «هزیود<sup>۱</sup>» شعر حماسی و «پیندار<sup>۲</sup>» و «سافو<sup>۳</sup>» شعر غنایی را به اوج خود رسانیدند. اما شعر دراماتیک که در واقع مرحله تکامل ادب و هنر یونان به شمار می‌آید، آثار بسیار ارزنده و مهمی عرضه داشته است که در هنر و ادب دنیا خاصه اروپا تأثیر بسزایی به جا گذاشته.

شعر دراماتیک یا تمثیلی که در قرن ششم قبل از میلاد بهترین آثار هنری یونان را ارائه می‌دهد، از لحاظ محتوا و هدف و غرض در دو نوع خاص جلوه می‌کند که هر یک در جای خود از اهمیت و اعتبار خاصی برخوردار است.

این دو نوع تراژدی و کمدی است. از معروفترین تراژدی‌نویسان این عهد یکی «اشیل<sup>۴</sup>» است و دیگر «سوفوکل<sup>۵</sup>» و «اوریپید<sup>۶</sup>» که هر یک آثار متعدد و فراوانی به وجود آورده‌اند. برخی از این آثار بازمانده و بسیاری از میان رفته‌اند. «اریستوفان<sup>۷</sup>» کمدی‌نویس معروف یونانی است که آثار نسبتاً ارزنده‌ای به وجود آورده است.

اهمیت شعر و شاعری در یونان و خاصه توجه به انواع مختلف ادبی سبب

۱ - Hesiod - ۲ Pindar - ۳ Sâpho - ۴ Eschyle - ۵ Sophocle

۶ - Euripide - ۷ Aristophane

می‌شود که بسیاری از فلاسفه و دانشمندان بزرگ یونان به بحث در باب آن پردازند و نظریات خاصی ابراز دارند. از جمله نظریات سقراط و افلاطون و ارسطو در باب شعر و شاعری از اهمیت خاصی برخوردار است. افلاطون که در واقع بازگو کننده عقیده سقراط نیز هست در باب شعر و شاعری نظر خاصی دارد. وی شاید اول کسی است که به نقد اخلاقی و اجتماعی را ارائه می‌دهد. به عقیده او شعر عبارت است از تقلید طبیعت و چون طبیعت خود تقلیدی از دنیای «نیل» - دنیای اعیان ثابت است - می‌باشد پس شعر تقلیدی است از امری غیر واقعی. از این رو قابل قبول نیست. از طرف دیگر می‌تواند است شعر در روح جوانان تأثیر ناروایی می‌گذارد و آنها را به فساد و تباهی اخلاقی می‌کشاند. به نظر او اشعار و نمایشنامه‌های غم‌انگیز یعنی تراژدی از آن جهت که انسان را متأثر و مغلوب احساسات خویش می‌کند و ضعف و بیم و ترحم در وی پدید می‌آورند، مقام و منزلت انسان را می‌کاهد و تأثیری بد و ناگوار می‌بخشد.

ارسطو در باب شعر کتابی دارد به نام فن شعر. در این کتاب نظریه افلاطون را رد می‌کند و خود به بحث در باب شعر می‌پردازد. ارسطو برخلاف افلاطون که همه چیز را سایه مثل می‌داند، محسوسات و مشهودات عالم را حقیقت می‌شمارد و صورت معقول را عبارت می‌داند از تصویر ذهنی آنها. به عقیده او منشأ ابداع و ایجاد شعر و هر نوع اثر هنری عبارت است از تقلید از طبیعت اشیا و طبیعت انسان. اما این تقلید یک تقلید صرف نیست بلکه هنرمند از خود چیزی بدان می‌افزاید و دنیای محسوسات را گاه بهتر از آنچه هست تصویر و توصیف می‌کند و گاه بدتر از آن. به علاوه تأثیر شعر برخلاف آنچه افلاطون می‌پندارد به عقیده ارسطو تنها ضعف عقل و غلبه شهوت نیست، بلکه شعر خاصه تراژدی در انسان حس ترس و شذقت را برمی‌انگیزد و موجب «کتارسیس» یعنی تزکیه و تهذیب نفس انسان می‌شود.

ارسطو در ماده و جوهر شعر غیر از تقلید، علاقه به وزن و ایقاع<sup>۲</sup> را لازم می‌شمارد زیرا به اعتقاد او انسان امر موزون را از ناهموزون دوست‌تر دارد. وی در «فن شعر» در باب تراژدی و کمدی نظر خود را ابراز می‌دارد، و خاصه در باب تراژدی مفصل ترسخن می‌گوید.

به عقیده ارسطو ، تراژدی عبارت است از تقلید اعمال بزرگ و جدی انسان در حد و اندازه ای معین و کلامی آراسته که به واسطه کردار اشخاص تمام می گردد و شفقت و هراس را برمی انگیزد تا سبب تطهیر و تزکیه نفس انسان گردد ، و همین تزکیه نفس یعنی « کاتارسیس » هدف اصلی تراژدی است . به نظر ارسطو قهرمان تراژدی نه يك جانی بالفطره است و نه يك انسان پارسا و نیکوکار ، بلکه شخصی است که از خوشبختی به بدبختی می افتد ورنج و مصیبتی بزرگ تحمل می کند اما نه به سبب جنایت یا نادرستی بلکه بر اثر اشتباه و خطای خویش ، و همین امر خود باعث القای حس ترس و شفقت در دیگران می گردد ، ترس از سرنوشت محتوم که در کمین هر کس ممکن است باشد و ترحم نسبت به شخصی که گرفتار این سرنوشت شوم شده است . تراژدی يك درد و رنج معمولی نیست و هر مرگ نابهنگام و یا رنج بی گناه را نمی توان تراژدی خواند . تراژدی در واقع مصیبتی بزرگ است که بر روحی بزرگ و والا و متحمل وارد می شود . از این رو تراژدی با زندگی معمولی فاصله می گیرد . هرداستان غم انگیز را نمی توان تراژدی خواند . از شرایطی که ارسطو برای تراژدی قائل می شود یکی این است که دارای وحدت موضوع باشد یعنی موضوع در سراسر آن معین باشد و اجزای آن به هم ارتباط داشته باشد .

ارسطو کمدی را برخلاف تراژدی عبارت می داند از تقلید اعمال غیر جدی و گناه زشت انسان . به عقیده او کمدی توصیف و تقلید بدترین صفات انسان نیست بلکه می تواند تقلید اعمال و اطوار شرم آوری باشد که موجب ریشخند و استهزا می شود . البته آنچه موجب ریشخند می شود امری است که در آن عیب و زشتی هست اما آزار و گزندى به کسی نمی زند چنان که آن نقابها که از روی هزل و شوخی بر چهره بازیگران می گذرانند ، زشت و ناهنجار هست اما به کسی درد و آزاری نمی رساند . از خصوصیاتى که برای کمدی قائل شده اند یکی این است که حتماً پایان خوشی داشته باشد و زبانش هم باید ساده تر باشد و عامیانه تر و اصل حقیقت نمایی در آن روشن تر جلوه کند . با این همه کمدی برخلاف تراژدی انسان را از آنچه هست فروتر نشان می دهد و غالباً برخلاف آن که سروکارش با احساس و عاطفه است با هوش و عقل سروکار دارد . از این روست که می گویند خندانند مردم در ثنات کاری است ظریف و دشوارتر از گریانند .

بعد از ارسطو بعضی شاگردان او به نقد و نقادی می پردازند اما غالباً جنبه عقلی

و فلسفی را رها می‌کنند و بیشتر به جنبه‌های لفظی و لغوی گرایش نشان می‌دهند. پس از افول دولت مقدونیه حکمت و ادب یونان قدیم رفته رفته به سقوط و انحطاط کشانده می‌شود و وقتی اسکندر به پدید می‌آید آتن از شوکت و جلال می‌افتد و شور و ذوق و قریحه یونانی به خاموشی می‌گسراید. رومیها، میراث خوار فرهنگی یونانیان می‌گردند و به نقد و تحلیل عقاید یونانیان سرگرم می‌شوند. با این همه چیزی بر عقاید یونانیان نمی‌افزایند. در نقد و نقادی تنها کسی از رومیها که می‌توان نامش را به عنوان نقاد ادبی ذکر کرد شاعری است «هراس<sup>۱</sup>» نام. هراس در تاریخ نقد ادبی به واسطه منظومه «فن شعر<sup>۲</sup>» شهرت یافته است. فن شعر در واقع مکتوب منظومی بوده است که شاعر خطاب به «پیزو<sup>۳</sup>» و فرزندان وی سروده است. در این منظومه شاعر رومی عقاید ادبی خود را دوستانه بیان می‌کند. وی در این منظومه که ظاهراً تحت تأثیر عقاید ارسطوست درباره شعر و درام اصول خاصی تعلیم می‌کند. به عقیده وی عقل و منطق بایستی در هنر فرمانروا باشد «هیچ اثر زیبا به وجود نمی‌آید مگر آن که عقل و منطق اصل و منبع آن باشد» او معتقد است که شاعر باید به همه اجزای شعر توجه کند و هنر را به کمال برساند. به اعتقاد او الفاظ باید با دقت انتخاب شود و با مهارت در شعر به کار رود. در نظر او الفاظ مانند برگهای درخت است که هر سال فرو می‌ریزد و سال دیگر جوان و شاداب بر آن درخت می‌روید، بنابراین به کار بردن الفاظ و ترکیبات بدیع را تجویز می‌کند. البته آنچه مورد توجه اوست مطالعه فراوان آثار یونانی است. منظومه فن شعر هراس را می‌توان پس از رساله ارسطو مهمترین اثر دنیای قدیم در نقد شعر به شمار آورد.

#### پوش و تمرین:

- ۱- یونان در ادبیات چه مراحل را طی کرده است؟
- ۲- معروفترین تراژدی نویسان یونان را نام ببرید.
- ۳- نظر افلاطون درباره شعر چیست؟
- ۴- درباره شعر میان نظر ارسطو و افلاطون چه تفاوتی هست؟



۵- کنازسیس، از نظر ارسطو یعنی چه؟

۶- تراژدی چیست و چه خصوصیتی دارد؟

۷- کمندی چیست؟

۸- هراس درباره شعر چه می گوید؟

۹- برای آشنایی با ادبیات یونانی کتابهای زیر را مطالعه کنید: «ایلیاد» و «اودیسه»

از هومر شاعر حماسه سرای یونانی ترجمه استاد سعید نفیسی، افسانه های تباری نوشته «سوفوکل»

تراژدی نویس معروف یونانی ترجمه شاعر رخ مسکوب، «پرومته در زنجیر» نوشته «آشیل»

تراژدی نویس معروف یونانی ترجمه شاعر رخ مسکوب.

## ادبیات اروپایی :

میراث خوار واقعی فرعونگ یونان و روم اروپاست . اروپا چه آن گاه که در دوره تاریک قرون وسطی سیر می کند و چه آن گاه که در دوره رنسانس به روشنائیهای علوم دست می یابد ، همه وقت یونان را می شناید و همه چیز را از آن ، می گیرد و بدان رنگ و جلای اروپایی می زند . هر چند اروپا در دوره قرون وسطی همه چیزش در اختیار کلیساست اما در کلیسا سعی بر آن است که بین عقاید مسیح و ارسطو پیوندی به وجود آید . از این رو همه جا در کلیسا نفوذ ارسطو مشهود است و در جا در بحث گری انگاده شود . با نقل قول از کلمات استاد «که در واقع همان ارسطو است . همه چیز حل می شود . در واقع سخن ارسطو در همه جا حجت است . با وجود این در قرون وسطی شعر امری است متفاوت ایمان و معمولاً خارج از بحث در حوزه کلیسا و امر کلی است که گاه بدان توجه دارد . در آن زمان آن است که به زبان آن اصول بااست و سخنانی را بیاورد ، شاید از این روست که در قرون وسطی نه شعر رنگ و جلایی دارد و نه نقدانی .

اما وقتی به تدریج در کشورهای اروپایی بر اثر بعضی عوامل ، زبان ملی احیا می شود ، ادبیات نیز خود را نشان می دهند و در واقع ادبیات قرون وسطی به ادبیات دوره رنسانس پیوند می خورد . در اوایل قرن چهاردهم میلادی «دانته» در ایتالیا به ضرورت زبان و ادبیات ملی توجه می کند و کتابی در این باب می نویسد . طولی نمی کشد که منظومه بزرگ «کمدی الهی» را (در حدود ۱۳۰۰ میلادی) به زبان

ایتالیایی می‌سراید. بعد از او کسانی مانند پترارک و بوکاچیو به خلق آثار ادبی به زبان ایتالیایی می‌پردازند. در انگلستان جفری چاسر يك منظومه لطیف به نام « قصه‌های کانتربوری » به زبان انگلیسی به وجود می‌آورد و در فرانسه و آلمان نیز تلاشهایی در این زمینه صورت می‌گیرد.

با پایان گرفتن قرون وسطی و خاصه ظهور رنسانس در اروپا مجدداً توجه به فرهنگ و ادب یونانی آغاز می‌شود، نقد شعر و خاصه نقد ادبی رونق می‌گیرد. نقادان اروپایی به بحث در باب شعر و شاعری می‌پردازند. «تاسو» يك شاعر و منتقد ایتالیایی شعر را تصویر و تقلیدی از جمال طبایع می‌داند و هدف آن را التذاذ و تفریح خاطر می‌شمارد. «فراکاسترو» وظیفه شاعر را عبارت می‌داند از کشف و ارائه زیبایی محض و «ماگی»<sup>۲</sup> هدف اساسی شعر را تزکیه نفس و افاده روحانی می‌شمارد. در فرانسه «دوبله»<sup>۳</sup> به دفاع از زبان ملی فرانسه برمی‌خیزد و مانند دانتته خاطر نشان می‌کند که زبان فرانسه می‌تواند نئی و پرمایه شود و راه آن را نیز عبارت می‌داند از تقلید و اقتباس از ادب باستانی یونان و روم و «رنسار»<sup>۴</sup> و دوستان او که انجمن هفت نفری «پلئید»<sup>۵</sup> را تشکیل می‌دهند از نظر او پشتیبانی می‌کنند، در این دوره کسانی مانند «رابله»، «مونتنی» در قلمرو نثر و «مالرب» و خود «رنسار» در حوزه شعر به احیا و رواج شیوه‌های ادبی یونان و روم قدیم می‌پردازند و بدین ترتیب مکتب کلاسیسیسم در اروپا به وجود می‌آید.

### مکتب کلاسیسیسم:

مکتب کلاسیسیسم در واقع نوعی احیای شیوه هنری یونان و روم به شمار می‌رود که هر چند در ایتالیا متولد می‌شود، اما در فرانسه رشد می‌کند و به ثمر می‌رسد، اصول این مکتب عبارت است از تقلید از طبیعت، تبعیت و تقلید از قدما، دوست‌داری و رعایت عقل، حقیقت‌نمایی و آموزندگی و خوشایندی و وضوح و زیبایی کلام، از مهمترین شاعران و نویسندگان فرانسوی که بدین مکتب می‌گرایند می‌توان نام «مولیر»،

---

۱- Tasso - ۲ Maggi - ۳ Dubellay - ۴ Ronsard - ۵ Pleiade

۶- Classicisme

« لافونتن » ، « راسین » ، و از همه مهمتر و معروفتر « بوالو » را ذکر کرد ، بوالو بزرگترین مدافع مکتب کلاسیک و معروفترین نقاد این مکتب است . وی در سال ۱۶۷۴ در منظومه « فن شعر » خود اصول مکتب کلاسیسیسم را بیان می‌دارد .

به اعتقاد او شعر باید تابع طبیعت و عقل باشد و از هر امری که آن را از این اصل منحرف کند باید اجتناب کرد . اومی گوید : « جز حقیقت هیچ چیز زیبا نیست » و این حقیقت از نظر او چیزی جز طبیعت نیست ، طبیعتی که کلی و عمومی باشد و در عین حال هنرمند آن را به حکم ذوق و منطق انتخاب و تقلید کرده باشد . هنرمند جز به آنچه کلی و طبیعی است دل نمی‌بندد . هدف شاعر آن نیست که چیزی تعلیم یا اثبات کند ، بلکه باید بهجت و سرور در دلها برانگیزد . به اعتقاد او آنچه می‌تواند لذت و سرور را در خاطر مردم سبب گردد چیزی جز طبیعت نیست و برای جستجوی آنچه طبیعی و حقیقی است ملاکی نداریم جز عقل و منطق که همان ذوق سلیم است . اما برای آن که بتوانیم این ذوق سلیم را تربیت و تقویت کنیم هیچ چیز سودمندتر از مطالعه آثار قدمانیست زیرا قدما بهتر از ما توانسته‌اند طبیعت را ادراک و توصیف نمایند . در انگلستان با آن که کسانی مانند « فرانسس بیکن » از یک طرف و ویلیام شکسپیر از سوی دیگر اصول کلاسیک و قید قدما را از دست و پای خویش می‌گسلند و به قول « ساموئل دانیل » بی‌تأمل خود را به بند قدما در نمی‌آورند و بی سبب از آنها متابعت نمی‌کنند و بنای فهم و ادراک خود را در میدانهای عمومی یونان و روم بنیاد نمی‌گذارند اما نقادانی مانند « جان درایدن » ، و « الکساندر پوپ » و حتی « دکتر ساموئل جانسون » سعی می‌کنند نوعی نقد کلاسیک را در شعر و ادب انگلیس وارد سازند . الکساندر - پوپ مانند بوالو در منظومه‌ای که عنوان آن « مقاله‌ای در باب شیوه انتقاد » می‌باشد ، تأکید می‌کند که در شعر ، اصل کلی پیروی از طبیعت و عقل است و طبیعت و عقل را امری واحد می‌داند . به عقیده وی قدما زودتر و بهتر از ما این قانون را دریافته‌اند و از این جهت توجه به آثار قدما در نظری فواید بسیار دارد .

پرسش و تمرین :

۱ - اهمیت دانه در چیست ؟

۲ - بعد ازدانته چه کسانی به احیای زبان ایتالیایی برخاستند ؟

۳ - نظرتاسو درباره شعر چیست ؟

۴ - درفرانسه چه کسی به دفاع از زبان ملی برخاست ؟

۵ - اصول مکتب کلاسی سیم چیست ؟

۶ - بزرگترین نمایندگان کلاسی سیم درفرانسه چه کسانی بودند ؟

۷ - نظر « بوالو » درباب کلاسی سیم چیست ؟

۸ - در انگلستان چه کسانی به نقد کلاسیک پرداختند ؟

### مکتب رومانتیسم:

از اواخر قرن هیجدهم تا پایان قرن نوزدهم ، اروپا در قلمرو تحولات فکری و اجتماعی شدید قرار می گیرد . اندیشه ها و تفکرات تازه به تدریج شیوه های کهنه را کنار می زند . همه چیز در معرض دگرگونی و تغییر واقع می شود ، ظهور فلاسفه بزرگ و وجود مکتبهای سیاسی و اجتماعی ، انقلاب کبیر فرانسه ، نهضت های گوناگون در انگلیس و فرانسه ، زوال تدریجی فئودالیت و ظهور طبقه بورژوا در تمام اروپا و از بین رفتن ارزشهای کهنه و امثال اینها باعث می شود که در ادبیات انگلیس و آلمان و فرانسه ، تحولی تازه روی دهد . بازگشت به طبیعت ، تفوق ذوق و عاطفه بر عقل ، فروریختن دیوارهای تفالید کهن و سرپیچی از قواعد کلاسیک که به قول آنها شور و احساس واقعی را تباه می کند و امثال آنها چیزهایی بود که می توانست در ادبیات ، مکتب تازه ای را بنیان نهد و این مکتب تازه رومانتیسم بود .

در انگلیس دودوست شاعر « وردزورث »<sup>۲</sup> و « کالریج »<sup>۳</sup> به تحلیل و توجیه این مکتب تازه برمی خیزند . وردزورث برخلاف شاعران گذشته معتقد است که شعر راستین باید با عواطف و احوال کسانی سر و کار داشته باشد که با طبیعت واقعی در تماسند . از این رو برای شعر زبان روستائیان را پیشنهاد می کند . به نظر او شعر آن است که احساسات تند و سرکشی که در طی لحظه های آرامش در وجود شاعر جمع آمده است خود به خود بی آن که او اراده و اختیاری در این امر داشته باشد ، سربه جوشش و طغیان بردارد . از این رو شعر نه تابع ضوابط ادیبانه می شود و نه وسیله تعلیم حکمت

ودانش قرار می‌گیرد .

چیزی که وردزورث بر آن تأکید فراوان دارد جنبه فردی و شخصی احوال و عواطف شاعر است که در واقع انکا بر آن، شعر را از شیوه مکتب کلاسیک دور می‌کند . در آلمان لسینگ<sup>۱</sup> در مقابل کلاسیسیسم فرانسوی قد علم می‌کند و به مخالفت با آن بر می‌خیزد . وی شکسپیر را که هرگز زیر بار قواعد کلاسیک نرفته می‌ستاید و به تفسیر آثار او می‌پردازد . لسینگ جوهر شعر را عبارت می‌داند از حرکت و عمل و آن را برتر از هنرهای دیگر مانند نقاشی و مجسمه سازی می‌شمارد . به اعتقاد او جوهر شعر مانند نقاشی و مجسمه سازی تصویر و تجسم نیست بلکه حرکت و عمل است . او می‌گوید: شعر، عمل را در عین حرکت آن توصیف می‌کند و طبعاً جاندار است اما نقاشی و پیکر سازی فقط يك لحظه از عمل را تجسم می‌دهد و البته روح ندارد . و بدین گونه این دورا نمی‌توان مقایسه کرد . در هر حال لسینگ با نشان دادن این نکته که جوهر شعر تصویر و تجسم نیست بلکه حرکت و عمل است ، راه را برای رهروان شیوه رومانتیسم آلمان هموار کرد .

درفرانسه رومانتیسم از يك طرف بر پایه فلسفه شك « دکارت » و از طرف دیگر به فکر طبیعت‌گرایی « ژان ژاک روسو » و شیوه مخرب و طنزآمیز « ولتر » قرار می‌گیرد و در رمان به وسیله « مادام دو استال » و در شعر به وسیله « شانوبریان » پی‌ریزی می‌شود ، و سپس کسانی مانند « لامارتین » ، « ویکتور هوگو » ، « آلفرد دوموسه » ، « ژرژ ساندر » و « الکساندر دوما » آن را به اوج عظمت خود می‌رسانند .

### پرش و تمرین:

- ۱ - چه عواملی باعث ایجاد مکتب رومانتیسم در اروپا می‌شود؟
- ۲ - رومانتیستها چه نظریه‌های تازه‌ای ابراز می‌دارند؟
- ۳ - نظر « وردزورث » و « کالریج » درباره شعر چیست؟
- ۴ - « لسینگ » درباره جوهر شعر چه می‌گوید؟
- ۵ - رومانتیسم فرانسوی بر چه پایه‌هایی استوار است؟
- ۶ - از رومانتیستهای معروف فرانسوی اعم از شاعر یا نویسنده چه کسانی را می‌شناسید؟

قرن نوزدهم قرن ظهورنویسندگان و شاعران و نقادان بزرگ ادبی است . در طول این قرن از يك طرف گذشته از مکتب رومانتیسم مکتبهای ادبی مهمی مانند رئالیسم ، ناتورالیسم و سمبولیسم به وجود می آید و از طرف دیگر نقادان و مکتبهای بزرگ نقادی ظهور و بروزمی کنند ، و در تمام قرن نفوذ آنها گسترش می یابد . در میان نقادان این قرن نام « سنت بوو » ، « هیپولیت تن » ، « ماثیو آرنولد » و « برونه تیر » قابل ذکر است . سنت بوو<sup>۱</sup> فرانسوی که او را می توان بنیان گذار مکتب رئالیسم خواند در نقادی نوعی روش علوم طبیعی را به کار می گیرد . وی برای بیان کیفیت شعر در باره محیط شاعر ، خانواده او ، آثار جوانی ، عقاید و افکار و اوضاع مادی و اقتصادی حیانش به تحقیق و مطالعه می پردازد . و در واقع نوعی دقت علمی را با لطف و جاذبه شعر توأم می کند . هیپولیت تن<sup>۲</sup> آثار ادبی را مولود اجتماع می داند و تفاوت و اختلاف آن را به وسیله تأثیر عواملی مانند « نژاد » ، « محیط » و « زمان » تفسیر می کند ، به عقیده او چون آثار ادبی ، مظاهر فکر و احساس يك نژاد را در محیط معین و زمان معین نشان می دهد ، بنابراین تنها بررسی علمی مبتنی بر قاعده علیت می تواند اسباب و کیفیت پیدایش آنها را تبیین کند . ماثیو آرنولد<sup>۳</sup> انگلیسی نوعی نقد علمی و عینی را ارائه می دهد . وی نقد اخلاقی و تاریخی را مانع نیل به يك ارزیابی درست می داند و معتقد است شعر برای تبیین و تعبیر زندگی و تسکین و تسلیت خاطر انسان مؤثرترین وسیله است . به عقیده وی وسیله ای که نیروی خلاق هنرمند برای ابداع لازم دارد افکار و اندیشه هایی است که باید در محیط زندگی هنرمند موجود باشد اما وقتی در این محیط فکری جریان و حرکتی نباشد ناچار برای ظهور شاعر یا نویسنده بزرگ مجال نیست و در چنین وضعی وظیفه منتقد ایجاد رستاخیز فکری و تهیه زمینه برای ظهور نویسنده و شاعر بزرگ است . از این رو کار منتقد در تکامل و توسعه فکر و محیط تأثیر بسزایی دارد و این خود برای منتقد افتخار بزرگی است .

برونه تیر<sup>۱</sup> منتقد فرانسوی معروف او آخر قرن نوزدهم (۱۹۰۶ - ۱۸۴۹) نقد رابرمبنای «عینیت گرای»<sup>۲</sup> ارائه می دهد و «نقد تأثیری»<sup>۳</sup> را بی ارزش می داند. به عقیده اولدت بردن از یک اثر، ملاک نقد و قضاوت نمی تواند باشد، زیرا که لذت بردن از یک امر چیزی است و قضاوت کردن درباره آن چیزی دیگر. وی برخلاف سنت بو و هیبولیت تن که کارمنتقد را صرفاً تشریح و تبیین می دانستند، عقیده دارد که منتقد باید پس از طبقه بندی کردن آثار ادبی درباره آنها قضاوت کند. برونه تیر به نظریه «لامارک» و فرضیه تطور «داروین» معتقد است و همان طور که «اسپنسر» اصول تطور را از فیزیولوژی وارد امور معنوی می کند و اخلاق و جامعه شناسی و روان شناسی را با آن تطبیق می دهد، برونه تیر نیز عمر خود را صرف تطبیق این فرضیه بر ادبیات می نماید. به عقیده او بعضی آثار «خوب» و بعضی «بد» است و مخصوصاً آثاری که در آنها جز بیان احوال و عواطف فردی نویسنده یا توصیف و تصویر صرف و محض طبیعت منظور دیگری نیست جزء آثار «بد» به شمار می رود. او برای تحلیل آثار ادبی «طبقه بندی کردن» و «تفسیر کردن» و «قضاوت کردن» را لازم می شمارد.

گفتیم در قرن نوزدهم عوامل مختلف اجتماعی و سیاسی و نیز پیشرفت های علمی، باعث ایجاد مکتب های مختلف ادبی و انواع مختلف ادبی مانند رمان، نمایشنامه و شعر می شود که از مهم ترین آن مکتبها یکی مکتب رئالیسم است و دیگر ناتورالیسم و سمبولیسم.

#### پوشش و تمرین :

- ۱- « سنت بو » فرانسوی در نقد ادبی چه نظر تازه ای ابراز می دارد ؟
- ۲- « هیبولیت تن » آثار ادبی را مولود چه عواملی می داند ؟
- ۳- « ماثیو آرنولد » چه نوع نقدی را ارائه می دهد ؟
- ۴- « برونه تیر » در نقد ادبی از چه نظریه علمی خاصی استفاده می کند ؟

Brunetiere - ۱

Objectivisme - ۲

Impressionnisme - ۳

رئالیسم نوعی واقع‌گرایی است خاصه در رمان و نمایشنامه که خیال‌پردازی و فردگرایی روماننسیسم را از بین می‌برد و به مشاهده واقعیتهای زندگی و تشخیص درست علل و عوامل و بیان و تشریح و تجسم آنها می‌پردازد. هدف حقیقی رئالیسم تشخیص تأثیر محیط و اجتماع در واقعیتهای زندگی و تحلیل و شناساندن دقیق « تیپها » پی است که در اجتماع معینی به وجود آمده است. سعی نویسندگان رئالیسم در این است که جامعه خود را تشریح کنند و « تیپها » ی موجود در جامعه را نشان دهند. از این روست که کارنویسنده در این مکتب به کار مورخ نزدیک می‌شود با این تفاوت که عادات و اخلاق مردم اجتماع خویش را بیان می‌کند. بالزاک فرانسوی نماینده مکتب رئالیسم نیز به این نکته اشاره می‌کند آنجا که در « کمدی انسانی » می‌گوید: « با تنظیم سیاهه معایب و فضایل و با ذکر آنچه زاینده هوسها و عشقهاست و با تحقیق در باره مشخصات اخلاقی و انتخاب حوادث اساسی جامعه و با تشکیل « تیپها » به وسیله صفات و مشخصات همانند ممکن است به نوشتن تاریخی موفق - شوم که مورخان از آن غافل بوده‌اند ، یعنی تاریخ عادات و اخلاق جامعه ». از نمایندگان بزرگ رئالیسم در فرانسه « بالزاک » و « استاندال » ، در انگلستان « دیکنز » و در روسیه « تولستوی » و « داستایوسکی » رامی‌توان نام برد. از نقادان معروف سنت - بو و هیپولیت‌تن به ستایش و تحلیل این مکتب پرداخته‌اند .

پرسش و تمرین :

- ۱- رئالیسم چیست ؟
  - ۲- نویسندگان رئالیسم چه هدفی را دنبال می‌کنند ؟
  - ۳- نظر « بالزاک » در باب « تیپ سازی » چیست ؟
  - ۴- بزرگترین نمایندگان رئالیسم در اروپا چه کسانی هستند ؟
  - ۵- درباره آثار زیر و نویسندگان آنها چه می‌دانید :
- باباگوریو ، جنگ و صلح ، دیوید کاپرفیلد، زنبق دره ، سرخ و سیاه ، جنایت و مکافات



### مکتب ناتورالیسم :

ناتورالیسم زاده فلسفه اثباتی « اگوست کنت » و شارح و مفسر آن هیپولیت تن نقاد معروف فرانسوی است . تن می‌گوید همان طور که زندگی به وسیله علوم طبیعی مورد مطالعه قرار می‌گیرد ، هنر و ادبیات نیز باید با قوانین علمی تطبیق کند . او معتقد است آنچه نویسنده به وجود می‌آورد ، اجباراً به عواملی وابسته است و فکر انسان از قوانین نیرومندی که رفتار او را تعیین می‌کند اطاعت می‌نماید .

ناتورالیسم پا به پای رئالیسم به وجود می‌آید . بزرگترین نماینده ناتورالیسم فرانسه امیل زولا<sup>۱</sup> است . او یارانش سعی دارند به هنر و ادبیات جنبه علمی بدهند . به عقیده او نویسنده باید تخیل را کنار بگذارد و دارای حس واقع بینی باشد و مانند یک شیمی دان یا فیزیک دان که درباره مواد بی‌جان کار می‌کند و یا چون فیزیولوژی دان که اجسام زنده را مورد آزمایش قرار می‌دهد ، نویسنده هم باید راجع به صفات و مشخصات و رفتار و عادات افراد و اجتماعات بشری به همان طریق کار کند . ناتورالیسم معتقد به جبر علمی است و می‌گوید حوادثی که در دنیا اتفاق می‌افتد ، مطابق قوانین علمی و تحت تأثیر علل جبری است و مطابق این جبر از شرایط معین نتایج معین به دست می‌آید .

به عقیده این گروه کیفیات روانی و رفتار اشخاص را در اجتماع ، شرایط جسمی آنها تعیین می‌کند . زولا دنیای بشری را تابع همان جبری می‌داند که بر سایر موجودات طبیعت حکم فرماست . وی رمان نویس را تشریح کننده وضع فردی و اجتماعی بشر می‌داند و تأثیر وراثت را در تکوین شخصیت<sup>۲</sup> می‌پذیرد . شخصیت در رمانهای زولا تحت تأثیر وضع مزاجی و ارثی و عوامل دیگری از این قبیل است ، از این روم مجبوره انجام دادن کارهایی معین می‌شود .

نویسنده ناتورالیسم به توصیف جزئیات می‌پردازد و این جزئیات را برای اثبات نظر علمی خاص خودش مورد توجه قرار می‌دهد . او وضع روانی را نتیجه مستقیم

وضع جسمی می‌داند . وضع جسمی هم از نظر او چیزی است که به ارث به او رسیده است . از نکات مهمی که در شیوهٔ ناتورالیسم هست یکی توجه آنها به زبان است و دیگر توجه به توصیف زشتیها . نویسنده سعی می‌کند در نقل گفتار هر يك از شخصیت‌های داستانی همان جملات و عباراتی را بیاورد که طبعاً باید به زبان آورد . اگرچه آن عبارات و کلمات زشت و ناهنجار باشد .

از کسانی که با زولا دوست و همکار هستند و تا حدی شیوهٔ او را می‌پسندند یکی «گوستاو فلوبر» است و دیگر «موپاسان» . با این همه فلوبر در بسیاری موارد با زولا موافق نیست و به او اعتراضاتی دارد و گوی دو مپاسان که در واقع نخستین بار داستان کوتاه را در ادبیات فرانسوی وارد می‌کند ، هر چند با زولا دوست و همعقیده است اما ناتورالیسم او نوعی رئالیسم اغراق‌آمیز است و با آنچه زولا می‌گوید تفاوت دارد .

#### پرش و تمرین :

- ۱- ناتورالیسم زادهٔ چه فلسفه‌ای است ؟
- ۲- بزرگترین نمایندهٔ ناتورالیسم فرانسوی کیست ؟
- ۳- ناتورالیسم از چه نظریات علمی پیروی می‌کند ؟
- ۴- نظر ناتورالیستها دربارهٔ رمان و رمان‌نویس چیست ؟
- ۵- آیا می‌توانید رد پای ناتورالیسم را در آثار صادق چوبک پیدا کنید ؟
- ۶- کتاب «رئالیسم و ضد رئالیسم» نوشتهٔ «دکتر میترا» را بخوانید و دربارهٔ مطالب آن بحث کنید .

#### سمبولیسم<sup>۱</sup>

مکتب سمبولیسم شیوه‌ای است که از يك طرف در مقابل فلسفهٔ تحققی<sup>۲</sup> و ادبیات رئالیستی و ناتورالیستی عصبان می‌کند و از طرف دیگر مکتب پاراناسین<sup>۳</sup> «هنر برای هنر» را خشک و بی‌روح و بی‌معنی می‌داند ، سمبولیستها واقعیت حال یا گذشته و بیان آن

را امری نفرت‌انگیز می‌پندارند و در مقابل همه روشهای سیاسی، اجتماعی، فکری و هنری که میراث‌گذشتگان است ابراز انزجار می‌کنند.

« شارل بودلر » شاعر فرانسوی پیشوای سمبولیسم، دنیا را جنگلی می‌داند سرشار از علایم و اشارات و می‌گوید: حقیقت از چشم مردم عادی پنهان است و فقط شاعر می‌تواند با قدرت ادراکی که دارد این علایم را احساس و تفسیر نماید. « استفان - مالارمه » ادعا می‌کند که می‌خواهد شعر را از قید همه چیزهایی که شاعرانه نیست آزاد کند. او به حس، فکر، حالت روحی انسان، و به تصویر طبیعت و داستان پابند نیست و به شکل شعری معمول توجهی ندارد. در نظر او فقط « کلمه » ارزش دارد. هنر شاعر این است که شعر را از ترکیب کلمات، شاعرانه و سحرآمیز بسازد. در شعر مالارمه نه شادی وجود دارد نه غم؛ نه کینه دیده می‌شود نه عشق و خلاصه هیچ حس بشری وجود ندارد. مالارمه شعر را از زندگی دور می‌کند و از دسترس مردم به درمی‌برد و به صورتی درمی‌آورد که فقط عده‌ای انگشت شمار بتوانند آن را درک کنند. از نظر سمبولیستها جهان، اسرارآمیز است و مبهم و غیرقابل توجیه. طبیعت جز خیال متحرک نیست و اشیا، چیزهای غیر ثابتی هستند که ما صرفاً با واسطه حواسمان درک می‌کنیم، به عقیده آنها شعر چیزی نیست جز تظاهری از حالات روحی و وقتی آغاز می‌گردد که با حقیقت قطع رابطه کند. از این رو خواننده نباید از شعر معنی خاص و روشنی بخواهد بلکه باید بنابه روحیه خودش چیزی از آن درک یا احساس نماید. سمبولیستها در شعر احتیاجی به زبان صریح و روشن ندارند و قواعد دستوری زبان و هم قواعد بلاغی را نادیده می‌گیرند. غالباً از واقعیت عینی به واقعیت ذهنی می‌رسند و حالات روحی خود را به مدد احساس و تخیل با موسیقی کلمات و آزادی وزن بیان می‌کنند و مخصوصاً سعی دارند حالات غیرعادی روحی که در ضمیر انسان پیدامی‌شود بیان کنند. سمبولیستها گذشته از شعر به انواع ادبی دیگر روی می‌آورند از جمله « موریس مترلینگ » بلژیکی به نوشتن نمایشنامه‌های سمبولیک می‌پردازد.

پوشش و تمرین:

۱- مکتب سمبولیسم در مقابل چه مکتهایی قد علم می‌کند؟

- ۲- نظر « شارل بودلر » و « استفان مالارمه » دو پیشوای بزرگ سمبولیسم فرانسوی در باب شعر چیست ؟
- ۳- سمبولیستها دنیا را چگونه می بینند ؟
- ۴- آیا سمبولیستها در اشعار خود معنی صریح و روشنی ارائه می دهند ؟
- ۵- يك یا دواثر از آثار موريس مترلینگك را معرفی کنید ؟
- ۶- آیا می توانید درمان بوف کور صادق هدایت رگه هایی از سمبولیسم پیدا کنید ؟
- ۷- آیا در شعر عرفانی نوعی روح سمبولیسم وجود دارد ؟

### ادبیات قرن بیستم :

قرن بیستم که دو جنگ جهانی بزرگ و انقلابات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فلسفی بسیاری را پشت سر گذاشته است در نقد و نقادی با تنوع بی نظیری مواجه بوده است . در این قرن انواع مکتبهای نقادی و شیوه های مختلف ادبی آزمایش می شود . در شوروی به دنبال نظریات « ماکسیم گورگی » و « اندره ژدانف » نوعی ادبیات « رئالیسم سوسیالیستی » به وجود می آید .

در انگلیس در آغاز قرن آنچه وجود دارد غالباً نقد التقاطی است یعنی آمیزه ای از نقد تأثیری باشیوه تحلیل و تاریخی . در این نوع ، سعی منتقد از یک طرف در بیان تأثر ذوقی و شخصی و از طرف دیگر در طریق مطالعه در باب زندگی و احوال صاحب اثر است . البته در آثار اکثر آنان نوعی گرایش تطبیقی که حاصل وسعت و تنوع مطالعات آنهاست نیز پیدا می شود . گذشته از آن در این قرن نوعی گریز از درگیری با مکتبهای مختلف سیاسی و فلسفی وجود پیدا می کند . از جمله در نقد « تی . ای . هالم » و بعد ، « سی . اس . الیوت » . الیوت سعی کوشد تا نشان دهد که ادبیات بخشی جامع از زندگی محسوب است و می باید به مسائل مربوط به حیات روزانه پاسخ دهد . با این همه تأثیر بعضی مکتبها مانند مکتبهای روان شناسی و تعلیمات « فروید » و آراء « مارکس » در نقد این قرن محسوس است . « ریچاردز » و « هربرت رید » سعی می کنند شناخت آثار ادبی را بر مبنای تحقیق روان شناسی استوار سازند ، و برخی نیز می کوشند با توجه به نظریات مارکس در نقد به نقش تاریخی طبقات و آنچه در نزد آنها جبر تاریخ خوانده می شود تکیه کنند . با این همه شیوه نقد التقاطی از همه انواع

مطلوب تراست وغالب روشنفکران بدان توجه و گرایش دارند .

در فرانسه در آغاز قرن نقد تأثری<sup>۱</sup> به وسیله کسانی مانند «ژول لومتر» ، و «امیل فاگه» و «آناتول فرانس» رواج می‌یابد . به نظر ژول لومتر در نقد آنچه اهمیت دارد تأثر مستقیمی است که در مطالعه اثر ادبی بلاواسطه بر خواننده دست می‌دهد . آناتول فرانس نیز خاطر نشان می‌کند که نقد هم مثل فلسفه و تاریخ نوعی داستان است که اختصاص به اذهان آگاه و کنجکاو دارد ، بنابراین منتقد خوب کسی است که داستان ماجراهای روح خود را در معرکه برخورد با شاهکارها بیان کند . با این همه ، نقد تاریخی و تحقیقات مربوط به تاریخ ادبیات خاصه ادبیات تطبیقی از یک طرف و بحثها و مشاجرات فراوان درباره شعر و جوهر شعر یعنی آنچه شعر محض و شعر مجرد را به وجود می‌آورد از طرف دیگر ، بحثهای مربوط به نقد را در فرانسه رونق می‌دهد . به علاوه بعد از جنگ از یک سوی مکتب سوررئالیسم ظهور می‌کند و از سوی دیگر مکتب اگزیستانسیالیسم ادبی .

#### مکتب سوررئالیسم<sup>۲</sup> :

سوررئالیسم در سال ۱۹۲۴ به وسیله «آندره برتون» ایجاد می‌شود . وی می‌گوید : ادبیات نباید به هیچ چیز ، به جز تظاهرات و نمودهای اندیشه‌ای که از تمام قیود منطقی و هنری یا اخلاقی رها شده باشد بپردازد ، و در اعلامیه‌ای که انتشار می‌دهد می‌نویسد : «سوررئالیسم عبارت است از آن فعالیت خود به خودی روانی که به وسیله آن می‌توان خواه شفاهاً و خواه کتباً یا به هر صورت و شکل دیگری فعالیت واقعی و حقیقی فکر را بیان و عرضه کرد . سوررئالیسم عبارت است از دیکته کردن فکر بدون واریسی عقل و خارج از هر گونه تقید هنری و اخلاقی . «او دوستش «لویی آراگون» از آن جهت که هر دو پزشک امراض روانی هستند ، می‌خواهند نظریه فروید را درباره «ضمیر پنهان» وارد ادبیات کنند . به عقیده این گروه ، هر چیز که در مغز انسان می‌گذرد در صورتی که پیش از تفکر یادداشت شود ، مطالب ناآگاهانه ، حرفهای خود به خودی که بدون اختیار از دهان بیرون می‌آید و همچنین رؤیا جزء مواد اولیه

سوررئالیسم به شمار می‌رود. سوررئالیست‌ها می‌گویند بسیاری از تصورات و تخیلات و اندیشه‌های آدمی هست که انسان بر اثر مقید بودن به قیود اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و رسوم و عادات از بازگفتن و بیان آنها خودداری می‌کند و این تصورات را به اعماق ضمیر پنهان خویش می‌راند. این قبیل افکار و اندیشه‌ها و آرزوها غالباً در خواب و رؤیا و در شوخیها و حرفهایی که بدون اراده از زبان انسان می‌پردتجلی می‌کند، و سوررئالیست طرفدار بیان صادقانه و صریح این قبیل افکار و تصورات و اوهام و آرزوهاست. به طور خلاصه سوررئالیست‌ها فعالیت اصیل انسان را عبارت از همان فعالیت رؤیامانند درونی که فوق واقعیت است می‌دانند یعنی همان فعالیت دنیای ناخودآگاه، و به عقیده آنان شعر نوعی فعالیت روانی و ندای درونی دنیای ناخودآگاه است. از سوررئالیست‌های معروف فرانسوی گذشته از «برتون» و «آراگون» از «پل الوار» و «گیوم آپولینر» می‌توان نام برد.

#### اگرستانسیالیسم:

اگرستانسیالیسم در واقع نوعی مکتب فلسفی است که «ژان پل سارتر» آن را وارد ادبیات می‌کند. او معتقد به «اصالت وجود» است و می‌گوید: هستی در انسان بر ماهیت مقدم است یعنی ابتدا «وجود» هست بعد آن وجود «ماهیت» پیدامی‌کند و این در واقع خود انسان است که ماهیت خویش را می‌سازد. بنابراین فرد باید به دنبال راهی که ویژه خود اوست برود و در انتخاب آن آزاد است و چون انسان خود ماهیت خویش را می‌سازد همواره در حال صیرورت دائم است. بنابراین انسان به هیچ وجه بازبچه عوامل طبیعت و تاریخ نیست و ذاتاً آزاد است و ماهیت زندگی او در حقیقت همین آزادی است. اما این آزادی صرفاً در انتخاب است. او محکوم به این آزادی است و نمی‌تواند ذاتاً از انتخاب بگریزد، از این روست که ذاتاً مسئول است و متعهد. و سارتر بدین ترتیب به «مسئولیت» و «التزام ادبی» می‌رسد و جوهر واقعی ادبیات را همان «تعهد و التزام» ادبی می‌داند.

به عقیده او انسان برای آن که بتواند ماهیت خود را بسازد مجبور است دست به نوعی عمل بزند و ادبیات نوعی «عمل» است. و همان طور که ما خود را با عمل تغییر می‌دهیم با سخن گفتن نیز چنین می‌کنیم. کارنویسنده این است که جهان و بالاخص آدمی را بر دیگر آدمیان آشکار کند تا اینان در برابر شیئی که بدین گونه عریان شده است مسئولیت خود را تماماً دریابند و برعهده گیرند. نویسنده باید کاری کند که هیچ کس نتواند از جهان بی اطلاع بماند و هیچ کس نتواند خود را از آن میرا جلوه دهد. نویسنده آشکار می‌کند و خواننده خلق می‌نماید، یعنی دنیایی را که از طریق اثر ادبی بر او عرضه شده است از نومی آفریند. بدین گونه خواننده دیگر بی طرف و غیرفعال نیست، سهم و مسئولیتی در کار زندگی عمومی به عهده می‌گیرد. دنیای ادبی در نظر سارتر باید گذرگاهی باشد از دنیای واقعی به دنیای آرمانی با تحولی و صیوررتی، و نیز پایگاهی باشد برای گذشتن و فرارفتن به سوی مدینه غایبات.

#### ادبیات آمریکا در قرن بیستم :

در قرن بیستم در آمریکا انواع نقد اهمیت پیدا می‌کند. بشر دوستان نو آثار ادبی را بر مبنای اخلاق و نگاه اخلاق و دین ارزیابی می‌کنند. «جوئل اسپینگارن» نوعی نقد تأثرنگاری را پیشنهاد می‌کند و «الیوت» و «مک‌لیش» و «عزرا پاوند» نقدنورا ارائه می‌دهند. اساس این نقد مبتنی بر این امر است که منتقد بیشتر به دلالت‌های الفاظ، اوزان شعر، استعارات و کنایات توجه کند و بکوشد تا اثری ادبی را بیشتر بر اساس توجه به لحن و نسج و شیوه کلام آن تفسیر و تحلیل کند تا توجه به ارتباط اثر با دوران حیات شاعر یا مجموعه آثار او. «هربرت رید» در کتاب خود سودجستن از روان‌شناسی را در نقد ادبی توصیه می‌کند و «پارینگتون» می‌کوشد تا ادبیات آمریکا را مخصوصاً با معیارهای دموکراسی بسنجد.

پرسش و تمرین :

۱- نقد القاطی یعنی چه ؟

- ۲- نقد تأثری چیست و به وسیله چه کسانی رواج می‌یابد؟
- ۳- مکتب سوررئالیسم به وسیله چه کسی ایجاد می‌شود و در چه سالی؟
- ۴- اندره برتون درباره ادبیات چه می‌گوید؟
- ۵- آیا عقاید سوررئالیستها با عقاید « فروید » ارتباط دارد؟
- ۶- سوررئالیستها چه می‌گویند؟
- ۷- چندتن از سوررئالیستهای معروف را نام ببرید .
- ۸- اصالت وجود یعنی چه؟
- ۹- سارتر درباره التزام و تعهد ادبی چه می‌گوید؟
- ۱۰- در ادبیات امریکا در قرن بیستم چه تحولاتی ایجاد شده است؟
- ۱۱- « ادبیات چیست » سارتر را بخوانید و درباره آن بایکدیگر بحث کنید .



### تحلیل آثار مهم نظم و نثر فارسی با ذکر نمونه

برای آن که با سبک و افکار بعضی شاعران ، خاصه شاعران کلاسیک ایران ، اندک آشنایی حاصل کنیم ، در این بخش به معرفی کوتاهی از آثار برخی از آنان می پردازیم و سپس نمونه هایی از شعر آنان به دست می دهیم تا دانش آموزان بتوانند با مطالعه آن به سبک و شیوه شاعران دیشه اوتاحدی پی ببرند ، و به نقد آن بپردازند .

#### شاهنامه فردوسی :

شاهنامه فردوسی ، شاهکار آثار حماسی ملی ایران و یکی از عالی ترین نمونه های شعر ساده و روان به سبک خراسانی است . نظم این اثر بزرگ در سال ۳۶۵ یا ۳۷۰ هجری شروع می شود و پس از سی و پنج سال یعنی به سال ۴۰۰ یا اندکی بعد از آن به پایان می رسد .

موضوع این شاهکار جاودان ، تاریخ ایران قدیم از آغاز تمدن نژاد ایرانی تا انقراض حکومت ساسانیان به دست اعراب است و بر روی هم به سه دوره اساطیری ، پهلوانی و تاریخی تقسیم می شود .

دوره اساطیری از عهد کیومرث تا ظهور فریدون ادامه دارد . در این عهد از پادشاهانی مانند کیومرث ، هوشنگ ، تمپورث و جمشید سخن به میان می آید . تمدن ایرانی در این زمان تکوین می یابد . کشف آتش ، جدا کردن آهن از سنگ ، ورشتن و بافتن و کشاورزی کردن و امثال آن در این دوره صورت می گیرد . در این عهد جنگها غالباً جنگهای داخلی است و جنگ با دیوان - بعضی احتمال داده اند که منظور از دیوان ، بومیان فلانت ایران بوده اند که با آریاییهای مهاجم همواره تا مدتی جنگ و ستیز داشته اند - و منکوب کردن آنها بزرگترین مشکل عصر بوده است . در پایان این عهد ، ضحاک دشمن پاکی و سمبول بدی به حکومت می نشیند ، اما سرانجام پس از

هزارسال<sup>۱</sup>، فریدون به یاری کاوه آهنگر و حمایت مردم، او را از میان می‌برد و دوره جدید آغاز می‌شود.

دوره پهلوانی یا حماسی از پادشاهی فریدون شروع می‌شود. ایرج، منوچهر، نوذر، زاب و گرشاسب به ترتیب به پادشاهی می‌نشینند. جنگ‌های میان ایران و توران آغاز می‌شود.

پادشاهان کیانی مانند کیقباد، کیکاووس، کیخسرو و سپس لهراسب و گشتاسب روی کار می‌آیند. در این عهد دلاورانی مانند زال، رستم، گدودرز، طوس، بیژن، سهراب و امثال آنان ظهور می‌کنند.

سیاوش پسر کیکاووس به دست افراسیاب کشته می‌شود و رستم به خونخواهی او به توران زمین می‌رود و انتقام خون سیاوش را از افراسیاب می‌گیرد. در زمان پادشاهی گشتاسب زرتشت پیغمبر ایرانیان ظهور می‌کند و اسفندیار به دست رستم کشته می‌شود. مدتی پس از کشته شدن اسفندیار، رستم نیز به دست برادر خود «شغاد» از بین می‌رود و سیستان به دست بهمن پسر اسفندیار با خاک یکسان می‌گردد، و با مرگ رستم دوره پهلوانی به پایان می‌رسد.

دوره تاریخی با ظهور بهمن آغاز می‌شود، و پس از بهمن، همای و سپس داراب و دارا پسر داراب به پادشاهی می‌نشینند. در این زمان اسکندر مقدونی به ایران حمله می‌کند و دارا را که همان داریوش سوم است می‌کشد و به پادشاهی می‌نشیند. پس از اسکندر دوره پادشاهی اشکانیان در ایاتی چند بیان می‌گردد و سپس ساسانیان روی کار می‌آیند و آن‌گاه حمله عرب پیش می‌آید و بسا شکست ایرانیان شاهنامه به پایان می‌رسد.

فردوسی در تدوین شاهنامه از مآخذی چند استفاده کرده است که در درجه اول شاهنامه منشور ابومنصوری را می‌توان نام برد. شاهنامه فردوسی که قریب شصت هزار بیت دارد در واقع سند ملیت و قومیت ایرانیان و پشتوانه بزرگ زبان فارسی است و نه تنها از لحاظ تاریخی و ملی بلکه از جهت هنری و فنی بزرگترین اثر ادبی به شمار می‌رود.

---

۱- منظور از « هزار » در اینجا کثرت است نه عدد واقعی

در طی این منظومه بزرگ چندین حماسه کامل و عالی مانند داستان ایرج، داستان سیاوش، داستان سهراب، داستان فرود و اسفندیار را می‌توان دید که با بهترین حماسه‌های جهان پهلو می‌زنند. عظمت همین حماسه‌ها باعث شده است که شاهنامه در ردیف عالی‌ترین آثار حماسی جهان قرار گیرد. هدف فردوسی از تدوین شاهنامه گذشته از احیای زبان فارسی، تقویت روحیه مبارزه جویی بابیگانگان و بیگانگان پرستان و مقاومت در برابر دشمنان بوده است. به همین دلیل است که می‌بینیم همه جا در شاهنامه محرك اصلی جنگ، حس افتخار و عشق به آزادی و یا حس انتقام است. يك جا کین ایرج در میان است و جای دیگر خون سیاوش. يك جا مرزهای ایران در خطر است و جای دیگر دین در شرف زوال و نابودی است. در شاهنامه، همه جا، احساسات عمیق وطنی در کنار تعالیم لطیف اخلاقی جلوه‌گر است.

شیوه بیان و سخن فردوسی استواری و جزالتی خاص دارد. قدرتی که وی در آوردن تعبيرات گوناگون دارد، نوعی عظمت به کلام او می‌بخشد. آفریدن معانی و آوردن وصفها و تشبیه‌های طبیعی شعر فردوسی را ممتاز کرده است. ابیات سست و لغات عربی و کلمات نامأنوس فارسی و نیز لغات و اصطلاحات تازی در کلام فردوسی بسیار اندک است. در توصیف مناظر و نمودن احوال و حتی بیان حکمت و عبرت نیز از دقایق بلاغت هیچ فروگذار نکرده است. و با آنکه سبک کلی شعر او خراسانی است اما می‌توان او را صاحب سبکی ممتاز به شمار آورد که با شعر دیگران فرق بسیار دارد. شاهنامه نه تنها از جهت تنظیم و ترکیب و تلفیق داستانها به نوعی وحدت و تمامیت هنری نزدیک می‌شود بلکه از لحاظ بیان و زبان شاعرانه یعنی شکل ظاهری و شکل ذهنی شعر اهمیتی خاص دارد که در اینجا مجال بحث آن نیست. اینک نمونه‌ای از شعر فردوسی:

### جنگ رستم با اشکبوس

همی بر خروشید بر سان کوس

دلیری که بد نام او اشکبوس

بیامد که جوید ز ایران نبرد  
ز گردان ایران هم‌آورد خواست  
بشد تیز رهام با خود و گبر  
در آویخت رهام با اشکبوس  
بر آن نامور تیر باران گرفت  
جها نجوی در زیر پولاد بود  
بر آمیخت رهام گرز گران  
نبد کار گر گرز بر ترك اوی  
به گرزگران دست برد اشکبوس  
بزد گرز بر ترك رهام گرد  
چو رهام گشت از کشانی ستوه  
ز قلب سپه اندر آشفست طوس  
تهمتن بر آشفست و با طوس گفت  
به می در ، همی تیغ بازی کند  
تو قلب سپه را به آیین بدار  
کمان را به بازو به زه بر فکند  
یکی تیر در دست رنگ آبنوس  
خروشید کای مرد جنگ آزمای  
کشانی بخندید و خیره بماند  
بدو گفت خندان که نام تو چیست؟  
تهمتن چنین داد پاسخ که نام  
مرا مام من نام مرگ تو کرد  
کشانی بدو گفت بی بارگی  
تهمتن چنین داد پاسخ بدوی  
پیاده ندیدی که جنگ آورد  
به شهر تو شیر و نهنگ و پلنگ  
هم اکنون تو را ای نبرده سوار

سر هم نبرد اندر آرد به‌گرد  
ز جولان او در جهان گرد خاست  
همی گرد رزم اندر آمد به ابر  
برآمد ز هر دو سپه بوق و کوس  
کمانش کمین سواران گرفت  
به خفتانش بر ، تیر چون باد بود  
غمی شد ز پیکار دست سران  
اگر چند ، می‌جست خود مرگ اوی  
زمین آهنین شد ، سپهر آبنوس  
کله خود او گشت از آن زخم خرد  
ببیچید از او روی و شد سوی کوه  
بزد اسب کآید بر اشکبوس  
که رهام را جام باده است جفت  
میان یلان سر فرازی کنند  
من اکنون پیاده کنم کار زار  
به بند کمر بر بزد تیر چند  
خرامید و آمد بر اشکبوس  
هم‌آوردت آمد ، مرو باز جای  
عنان را گران کرد و او را بخواند  
تن بی سرت را که خواهد گریست؟  
چه پرسی ؟ که هرگز نبینی تو کام  
ز ما نه مرا پتک ترگ تو کرد  
به کشتن دهی تن به یکبارگی  
که ای بیسده مرد پرخاش جوی  
سر سر کشان زیر سنگ آورد ؟  
سوار اندر آیند هر سه به جنگ ؟  
پیاده بیاموزمت کارزار

پیا ده مرا زان فرستاد طوس  
کشانی بدو گفت کوبیت سلیح ؟  
بدو گفت رستم که تیر و کمان  
چو نازش به اسب گرانمایه دید  
یکی تیر زد بر بر اسب او  
بخندید رستم به آواز گفت  
سزد گسر بگیری سرش در کنار  
که نازیدنت بود با او بسی  
کمان را به زه کرد پس اشکیوس  
به رستم پس آن گه ببارید تیر  
همی رنجه داری تن خویش را  
تهمتن به بند کمر برد چنگ  
خدنگی بر آورد پیکان چو آب  
بمالید چاچی کمان را به دست  
ستون کرد چپ را و خم کرد راست  
چوسوفارش آمد به پهنای گوش  
ببوسید پیکان سر انگشت او  
چو زد تیر بر سینه اشکیوس  
فضا گفت گیر و قدر گفت ده  
کشانی هم اندر زمان جان بداد

که تا اسب بستانم از اشکیوس  
نبینم همی جز فسوس و مزیح  
ببین تا کنونت سر آرد زمان  
کمان را به زه کرد و اندر کشید  
که اسب اندر آمد ز بالا به روی  
که بنشین به نزد گرانمایه جفت  
زمانی بیاسایی از کارزار  
ندارد چو تو نیز او هم کسی  
تنی لرز لرزان ، رخی سندروس  
بدو گفت رستم که بر خیره خیر،  
دو بازو و جان بد اندیش را  
گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ  
نهاده بر او چار پر عقاب  
به چرم گوزن اندر آورد شست  
خروش از خم چرخ ؟ چاچی بغاست  
ز چرم گوزنان بر آمد خروش  
گذر کرد از مهره پشت او  
سپهر آن زمان دست او داد بوس  
فلک گفت احسن ملک گفت زه  
توگفتی که او خود ز مادر نژاد

---

۱ - مزیح : مزاح ، شوخی

۲ - چرخ : کمان

- ۱- موضوع شاهنامه چیست ؟
- ۲- شاهنامه به چند دوره تقسیم شده است ؟
- ۳- آیا دوره پهلوانی مفصل‌ترین و بهترین قسمت شاهنامه است ؟
- ۴- چند تراژدی مهم از شاهنامه را نام ببرید .
- ۵- آیا تراژدیهای شاهنامه با آنچه ارسطو در تعریف تراژدی گفته است تطبیق دارد؟
- ۶- هدف فردوسی از سرودن شاهنامه چه بوده است ؟
- ۷- شاهنامه از جهت شکل ظاهری و شکل ذهنی چه اهمیتی دارد ؟
- ۸- خصایص سبکی را از لحاظ شکل ظاهری در قطعه « جنگ رستم و اشکبوس » نشان دهید .
- ۹- قطعه « جنگ رستم و اشکبوس » را از لحاظ شکل ذهنی و توصیف و نیز از جهت گفتگوهایی که میان پهلوانان در می‌گیرد نقد کنید .

### حسیات مسعود سعد سلمان :

مسعود سعد سلمان از شاعران نیمه دوم قرن پنجم و آغاز قرن ششم است . وی مانند پدر خود در دستگاه غزنویان دوره دوم تقرب و احترام خاصی داشته است . وقتی سلطان ابراهیم بن مسعود حکومت هندوستان را به پسرش سیف الدوله محمود می‌دهد وی مسعود سعد را به منادمت با خود به هندوستان می‌برد . اما پس از چندی سیف الدوله محمود بر اثر طغیان ، به فرمان پدر محبوس و مقید می‌شود و مسعود سعد نیز که از ندیمان وی بوده است به زندان می‌افتد . در این ماجرا ، شاعر مدت ده سال در قلعه های « سو » و « دهک » و « نای » زندانی می‌شود . بعضی احتمال داده‌اند که علت زندانی شدن مسعود گذشته از تقرب او به سیف الدوله محمود ، بدخواهی و حسادتی بوده است که بعضی شاعران دربار غزنوی نسبت به او روا می‌داشته‌اند . در هر حال در وهله اول ده سال از زندگی مسعود در زندان می‌گذرد و اگر چه يك چند پس از ده سال، آزادی خود را به دست می‌آورد اما مجدداً به علت برخی عوامل

سیاسی و اجتماعی به زندان می‌افتد و باز مدت هشت تا ده سال دیگر در زندان « مرنج » محبوس می‌شود. و سرانجام به سال ۵۰۰ هجری از زندان آزاد می‌گردد اما دیگر پیر و فرسوده شده است، بیست سال تحمل رنج زندان به کلی او را از تاب و توان انداخته است. با این همه زندان برای او مایه تفکرواندیشه بوده است. او در زندان از «بهرامی» نامی علم نجوم می‌آموزد. در زندان غالباً کتاب می‌خواند و شعر می‌گوید. شعرهایی که در زندان می‌سراید در واقع شرح چگونگی زندگی او در زندان است: زندانهایی سرد و یخ زده با زندانبانانسی خشن و بسی رحم. و بدین ترتیب نخستین بار مفهوم تازه‌ای وارد شعر می‌شود: توصیف زندان، چگونگی زندگی در زندان و احساسی که به شاعر از ماندن در زندان دست می‌دهد، و این نوع شعر را حبسیه می‌گویند. حبسیه‌های مسعود عالی‌ترین شعرهای اوست. این اشعار از آنجا که از زندگی واقعی شاعر ریشه می‌گیرد و شاعر با تمام وجود به توصیف آن می‌پردازد، قدرت القایی شدیدی پیدا می‌کند و شعرهایی می‌شود ارزنده و پر احساس. نظامی عروضی درباره این گونه اشعار مسعود می‌گوید: « ارباب خرد و اصحاب انصاف دانند که حبسیات مسعود در علو به چه حد است و در فصاحت به چه پایه بود. وقت باشد که من از اشعار او می‌خوانم، موی بر اندام من برپای خیزد و جای آن بود که آب از چشم من برود...» مسعود غیر از حبسیات بعضی قصاید در مدح امیران و پادشاهان دارد که غالباً ارزنده است. در قالب مسمط به طریقه منوچهری و نیز قطعه و رباعی در دیوان او می‌توان یافت که شاید ارزش و اهمیت قصاید او را ندارد. مسعود در سبک شعر تاحدی فردوسی و عنصری را در نظر داشته است با این همه ادعا دارد که کلامش از فصاحت و بلاغت فراوان برخوردار است. يك جا می‌گوید:

در فصاحت بزرگ ناوردم      در بلاغت فراخ میدانم

و در جای دیگر شعر خود را تازه می‌داند و معتقد است نه لفظی از کسی به عاریه

گرفته است و نه معنی در کلام و شعرش تکرار کرده است:

اشعار من آن است که در صنعت نظمش      نه لفظ معار است و نه معنی مُثنی

در هر حال قدرت او در بیان معانی و خلق ترکیبات متناسب و حسن تنسیق

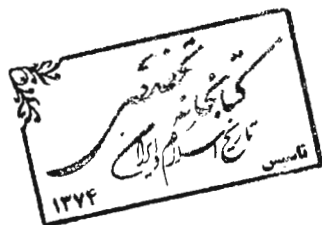
انکارناپذیر است. و شعرش سرشار از تعبیرات و ترکیبات و تشبیهات و توصیفات

تازه و بکر است و یکی از عالیترین نمونه‌های سبک خراسانی، و شاید به واسطه همین

صفات و خصوصیات است که شعر مسعود زبان زد اهل فضل می شود و به قول خودش همه جا به عنوان شاهد و برهان از آن استفاده می کنند :

اگر دوتن را جنگ او فتادی اندر شعر به شعر بنده برایشان شواهد و برهان ظاهر آمسعود به زبان عربی و هندی هم شعر می سروده است که چیزی از آن دردست نیست . وفات او در ۵۱۵ اتفاق می افتد و گویا عمر او قریب هشتاد سال بوده است .

چند نمونه از شعر مسعود سعد :



### حصار نای

نالم به دل چونای من اندر حصار نای  
 پستی گرفت همت من زین بلند جای  
 آرد هوای نای مرا ناله های زار  
 جز ناله های زار چه آرد هوای نای  
 گردون به درد ورنج مرا کشته بود اگر  
 پیوند عمر من نشدی نظم جانفزای  
 نه نه ز حصن نای بیفزود جباه من  
 داند جهان که مادر ملک است حصن نای  
 من چون ملوک سر ز فلک بر گذاشته  
 زی زهره برده دست وبه مه بر نهاده پای  
 از دیده گاه پاشم درهای قیمتی  
 وز طبع گه خرامم در باغ دلگشای  
 نظمی به کامم اندر چون باده لطیف  
 خطی به دستم اندر چون زلف دلربای  
 امروز پست گشت مرا همت بلند  
 زنگار غم گرفت مرا طبع غمزدای  
 از رنج تن تمام نیارم نهاد پی  
 وز درد دل بلند نیارم کشید وای



گردون چه خواهد از من بیچاره ضعیف  
 گیتی چه خواهد از من درمانده گدای  
 گرشیرشرزه نیستی ای فضل کم شکر  
 ورمار گرزه نیستی ای عقل کم گزای  
 ای محنت ار نه کوه شدی ساعتی برو  
 وی دولت ار نه باد شدی لحظه ای بیای  
 ای بی هنر زمانه مرا پاک در نورد  
 وی کوز دل سپهر مرا نیک بر گزای  
 ای روزگار هر شب و هر روز از حسد  
 ده چه ز محنتم کن و ده در ز غم گشای  
 در آتش شکبیم چون گل فرو چکان  
 بر سنگ امتحانم چون زر بیازمای  
 وز بهر زخم گاه چو سیمم فرو گداز  
 وز بهر حبس گاه چو مارم همی فسای  
 ای اژدهای چرخ دلم بیشتر بخور  
 وی آسیای چرخ تنم تنگ تر بسای  
 ای دیده سعادت تباری شو و هبین  
 وی مآدر امید سترون شو و مزیای

### گرفتار غم

در هر نفسی به جان رسد کارم	شخصی به هزار غم گرفتارم
بی علت و بی سبب گرفتارم	بی زلت و بی گناه محبوسم
بر دانه نیوفتاده منقارم	در دام جفا شکسته مرغی ام
بسته کمر آسمان به پیکارم	خورده قسم اختران به پاداشم
هر روز عنای دهر ادرارم	هر سال بلای چرخ مرسومم
بی تقویت علاج بیمارم	بی تربیت طبیب رنجورم

محبوسم و طالع است منحوسم  
امروز به غم فزونترم ازدی  
طومار ندامت است طبع من  
یاران گزیده داشتم روزی  
هر نیمه شب آسمان ستوه آید  
زندان خدایگان که و من که  
بندی است گران به دست و پایم در  
محبوس چرا شدم نمی دانم  
نزهیج عمل نواله ای خوردم

غمخوارم و اختر است خونخوارم  
و امسال به نقد کمتر از پارم  
حرفی است هر آتشی ز طومارم  
امروز چه شد که نیست کس یارم  
از گریه سخت و ناله زارم  
ناگه چه قضا نمود دیدارم  
شاید که بس ابله و سبکسارم  
دانم که نه دزدم و نه عیارم  
نزهیج قباله با قبی دارم . . .

### زندان

به خدای ار مرا در این زندان  
نان کشکین اگر بیابم هیچ  
و آن گهم سنگدل نگهبانی  
وز گرانی بلند چون گردم  
مر مرا گویی از گرانی بند

جز یکی پاره بوریا باشد  
راست گویی زلیبیا باشد  
که چو او در کلیسیا باشد  
تکیه بر چوب و بر عصا باشد  
پسای در سنگ آسیا باشد

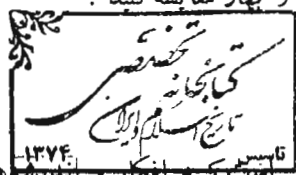
### پرسش و تمرین :

- ۱- چرا مسعود سعد به زندان افتاد ؟
- ۲- زندان در شعر مسعود سعد چه تأثیری گذاشت ؟
- ۳- غیر از مسعود سعد آیا کسان دیگری حبسه گفته اند ؟
- ۴- در حبسه های مسعود سعد چه خصوصیات می توان پیدا کرد ؟
- ۵- مسعود سعد بیشتر سبک کدام يك از شاعران را در نظر دارد ؟
- ۶- آیا در سبک مسعود سعد سلمان نازگینهایی می توان پیدا کرد ؟
- ۷- شعر « حصار نای » را از جهات مختلف نقد کنید و سبک و شیوه خاص آن را

تعیین نمایید .

۸- دیوان مسعود سعد تصحیح مرحوم رشید یاسمی را مطالعه کنید و بهترین حسیات آن را استخراج و خصایص این حسیات را چه از لحاظ بیان و چه از جهت محتوا بررسی کنید.

۹- حسیه های مسعود را با حسیه های خاقانی و بهار مقایسه کنید .



## رباعیات خیام :

رباعیات خیام از بهترین رباعیات فارسی است که انکار و تردیدهای فلسفی را با زبانی شیوا و روان و دلکش بازگو می کند . شك نیست شاعران فارسی زبان پیش از خیام به سرودن رباعی می پرداختند ، اما پس از خیام قالب رباعی در اختیار محتوای خیام وار قرار می گیرد .

خیام از دانشمندان و حکما و ریاضی دانان اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم است . ظاهر آ در دوران حیات خود به شاعری شهرت نداشته و بیشتر او را به عنوان منجم و طبیب و ریاضی دان می شناخته اند . نظامی عروضی صاحب چهار مقاله او را به عنوان ستاره شناس معرفی می کند و در مقالت سوم ( نجوم ) از او سخن به میان می آورد . ابوالحسن علی بن زید بیهقی صاحب کتاب « تاریخ بیهقی » نیز از خیام به عنوان يك دانشمند و فیلسوف یاد می کند . قدیمترین کسانی که از خیام به عنوان شاعر سخن گفته اند یکی « شهرزوری » است در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم در کتاب « تاریخ الحکما » و دیگر « شیخ نجم الدین رازی » صاحب کتاب « مرصاد العباد » در اوایل قرن هفتم . از این قراین برمی آید که خیام از اوایل قرن هفتم به شاعری شهرت یافته و رباعیات او بر سر زبانها افتاده است .

تعداد رباعیاتی که از خیام بازمانده است کاملاً روشن نیست . محمد علی فروغی در مقدمه ای که بر مجموعه رباعیات خیام نوشته است بر روی هم رباعیات اصیل او را بیش از ۶۶ نمی داند ، با این همه در همان مجموعه ۱۷۸ رباعی را به نام خیام چاپ کرده است . دیگران نیز تعداد درستی از رباعیات خیام ارائه نمی دهند . با این همه آنچه به نام خیام شهرت یافته است ، چه آنچه مورد توجه « فیتز جرالد » انگلیسی بوده است و چه آنچه دانشمندان ایرانی و خاورشناسان معروف پس از تحقیقات فراوان به نام خیام انتشار داده اند ، کلامی است شورانگیز و لطیف و ساده و روان . نه تکلفات قصیده سرایان در آنها دیده می شود و نه استعارات و مبالغات شاعران عصر . از سراسر

آنها بوی صدق و صفا شنیده می‌شود . صدق و صفای کسی که رباورزی و پرده‌پوشی نمی‌کند و هرچه را به حس و عقل خود در می‌یابد بدون بیم و هراس و بی هیچ روی و ربا بیان می‌دارد .

آنچه در رباعیات خیام اهمیت دارد گذشته از بیان ساده و بی‌پیرایه ، فکرو روش و درخشان و خالی از زهرنوع تعقید اوست . شاید عمیق‌ترین جوهر فکری خیام عبارت باشد از شك ، بدبینی ، فرصت‌جویی و عشرت‌طلبی . اما ریشه غالب این اندیشه‌ها را از يك طرف می‌توان در مطالعات عمیق او در فلسفه یونانی و حکمت اسلامی پیدا کرد ، و از طرف دیگر در روش‌تعمصب آلود سلجوقیان و محیط جهل پرور و خالی از زهرنوع تفکر آزاد آن عصر باز یافت . شك نیست متفکری مانند خیام نمی‌توانسته است اندیشه خود را تسلیم تفکرات تعصب‌آلود و عوامانه و تبعیدی آن عصر کند ، ناچار نوعی عصیان فکری در مقابل محیط اجتماعی پیدا می‌کند و برای بیان و ارائه آن بهترین قالب را که رباعی است انتخاب می‌نماید . با این همه همان‌طور که گفتیم رباعیات او نزدیک يك قرن در بوته فراموشی قرار می‌گیرد و اجازه ظهور و بروز پیدا نمی‌کند .

اینک برای آشنایی با افکار خیام و شیوه بیان او چند رباعی ذکر می‌شود :

ای دل ز غبار جسم اگر پاک شوی	تو روح مجردی بر افلاک شوی
عرش است نشیمن تو شرمت بادا	کآیی و مقیم خطه خاک شوی



اسرار ازل را نه تو دانی و نه من	وین حرف معما نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو	چون پرده برافتد ، نه تو مانی و نه من



تا در تن توست استخوان و رگ و پی	ازخانه تقدیر مننه بیرون پی
گردن مننه از خصم بود رستم زال	منت مکش اردوست بود حاتم طی



آن قصر که با چرخ همی زد پهلوی	بردرگه او شهان نهادندی رو
-------------------------------	---------------------------

دیدیم که بر کنگره اش فاخته‌ای

بنشسته همی گفت که کوکو؛ کوکو



چون جسود ازل بود مرا انشا کرد  
آنگاه قراضه ریزه قلب مرا

برمن ز نخست درس عشق املا کرد  
مفتاح درخزائن معنا کسرد



در گوش دلم گفت فلک پنهانی  
در گردش خود اگر مرا دست بدی

حکمی که قضا بود ز من می‌دانی؟  
خود را برهاند می ز سرگردانی



افسوس که نامه جوانسی طی شد  
حالی که ورا نام جوانی گفتند

وان تازه بهار زندگانی دی شد  
معلوم نشد که او کسی آمد کی شد



هنگام سپیده دم خروس سحری  
یعنی که نمودند در آئینه صبح

دانی که چرا همی کند نوحه‌گری؟  
کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری



از جمله رفتگان این راه دراز،  
هان بر سر این دو راهه آرز و نیاز

باز آمده‌ای کو که به ما گوید راز؟  
چیزی نگذاری که نمی‌آیی باز!



در کارگه کوزه‌گری رفتم دوش،  
هر يك به زبان حال با من گفتند:

دیدم دوهزار کوزه‌گویا و خموش؟  
کو کوزه‌گرو کوزه‌خرو کوزه‌فروش؟



نیکی و بدی که در نهاد بشر است  
با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل

شادتی و غمی که در قضا و قدر است  
چرخ از تو هزار بار بیچاره‌تر است

پرش و تمرین :

۱- آیا پیش از خیام شاعران دیگر ایرانی به قالب رباعی توجه داشته‌اند؟

- ۲- آیا خیام در دوران حیات خود به شاهی نیز شهرت داشته است ؟
- ۳- نظامی عروضی دربارهٔ خیام چه می‌گوید ؟
- ۴- از چه زمانی خیام به نام شاعر شهرت می‌یابد و چه کسانی نخستین بار از وی به عنوان شاعر یاد می‌کنند ؟
- ۵- آیا می‌توان تعداد دقیق رباعیات خیام را تعیین کرد ؟
- ۶- « فیتز جرالد » کیست و با خیام چه ارتباطی دارد ؟
- ۷- عمیق‌ترین جوهر فکر خیام چیست ؟
- ۸- آیا عصیان فکری خیام با محیط اجتماعی او رابطه‌ای دارد ؟
- ۹- مقدمهٔ « ترانه‌های خیام » نوشتهٔ صادق هدایت را بخوانید و مقاله‌ای دربارهٔ آن بنویسید ؟
- ۱۰- آیا می‌توانید بین خیام و حافظ رابطه فکری پیدا کنید ؟

### نظامی و خسرو و شیرین :

اگر بخواهیم شعر غنایی داستانی را در زبان فارسی مورد مطالعه قرار دهیم ، شاید آثار نظامی خاصه خمسهٔ او بهترین و عالی‌ترین نمونه‌آن به‌شمار می‌آید . نظامی شاعر آذربایجان ، شاعری است که شیوهٔ عراقی را در قالب مثنوی و دایستان در ادب فارسی وارد می‌کند . وی در اوایل قرن ششم در گنجه متولد می‌شود و پس از هشتاد و چهار سال عمر سرانجام در اوایل قرن هفتم (۶۱۴ یا ۶۱۹) از دنیا می‌رود .

نظامی نه شاعر قصیده است و نه شاعر غزل . او داستان سراسر و در این فن قدرت و استعداد خود را نشان داده است . وی پنج مثنوی مشهور دارد به نام پنج گنج که آنها را خمسه نیز می‌گویند . قدیمترین مثنویهای نظامی مخزن الاسرار است و بهترین آنها خسرو و شیرین . لیلی و مجنون و هفت پیکر و اسکندرنامه نیز از مثنویهای خمسه است که هر یک ارزش و اهمیت خاصی دارد .

مخزن الاسرار مثنوی کوتاه و مختصری است مشتمل بر ۲۲۶۰ بیت و در واقع اندیشه‌هایی است در باب زهد و عرفان در بیست مقاله که در هر مقاله ضمن شرح عنوان مقاله یک داستان کوتاه اما پرمایه و دلنشینی می‌آورد، و بدین وسیله اندیشه‌های خود را بهتر جلوه می‌دهد و به خواننده القا می‌نماید .

لیلی و مجنون سرگذشت عشقی است پرشور که بین جوانی به نام قیس بنی عامر و دختری لیلی نام به وجود می آید ، اما به علت اختلاف و دشمنی که میان دو خانواده آنان وجود دارد ، عشق آن دو به ناکامی می کشد . بدین ترتیب که لیلی را به زور به خانه شوهر نادلخواه یعنی ابن سلام می فرستند و قیس از عشق لیلی مجنون وار سر به بیابان می گذارد و با دودام مانوس و همدل می شود. عشق چنان ضربه ای بر پیکر او وارد می کند که نه خیروفات پدر و مادر و نه مرگ ابن سلام هیچ کدام نمی تواند او را از حال خود بازدارد . سرانجام پس از چندی لیلی می میرد و مجنون چون بر سر تربت او می رسد جان به دوست می سپارد و ماجرای این دو دل داده به پایان می آید .

« هفت گنبد » یا « هفت پیکر » داستان شادخواریها و کام رواییهای بهرام گور است و « اسکندرنامه » نیز داستان اسکندر است با دارا که نظامی روایات مختلف را در هم می آمیزد و از اسکندر حکیمی جهان دیده و سرداری فاتح خلق می کند .

اما مهمترین اثر نظامی خسرو و شیرین است . خسرو و شیرین در ۶۵۰۰ بیت سروده شده است . این داستان سرگذشت عشق پر ماجرای است بین خسرو پسر هرمز ساسانی و شیرین برادرزاده بانوی ارمن . در آغاز داستان ، شاپور ندیم خاص خسرو، وی را از وجود شیرین دختر زیبای ارمن آگاه می سازد و سپس به دستور خسرو به جست و جوی او می پردازد و او را از عشق خسرو می آگاهاند . شیرین برای دیدن خسرو به مداین می آید . اما در این زمان خسرو بر اثر اختلاف با پدرش هرمز از مداین خارج می شود، در بین راه اتفاق را به هم می رسند اما یکدیگر را نمی شناسند. در حال ماجراهای عاشقانه فراوانی میان این دو دل داده در می گیرد . خسرو از طرفی چون با مریم دختر قیصر روم ازدواج کرده است نمی تواند بنا به تعهدی که سپرده است با زن دیگری به طور رسمی ازدواج کند و شیرین نیز از آنجا که زنی است پاک و عقیف نمی خواهد خود را به عشق ناپاک، آلوده سازد . سرانجام وقتی مریم می میرد خسرو به شیرین می رسد. اما پسایان ماجرا بسیار تلخ و غم انگیز است . بدین معنی که خسرو به دست فرزند خود شیرویه کشته می شود و شیرین شب هنگام به دخمه خسرو می رود و در کنار مرده خسرو پهلوی خود را می درد و در کنار او جان می دهد .

این داستان از جمله داستانهای او اخر عهد ساسانی است که در کتب قدیم و همچنین در شاهنامه فردوسی البته با روایتی دیگر آمده است. در این روایات قدیم شیرین يك كنيك ارمني است که در زمان هرمز عاشق خسرو است و بعدها وقتی خسرو به پادشاهی می‌رسد ، شیرین از زنان مشهور حرمسرای خسرو می‌شود .

شعر نظامی سرشار از تشبیهات و توصیفات زیبا و هنرمندانه است . او در انتخاب الفاظ و کلمات مناسب و ایجاد ترکیبات خاص تازه و ابداع و اختراع معانی و مضامین نو و دلپسند و تصویر جزئیات و نیروی تخیل و دقت در وصف و ایجاد مناظر و ریزه کاری در توصیف طبیعت و اشخاص و احوال و به کار بردن صورتهای ذهنی<sup>۱</sup> در شمار کمانی است که بعد از خود نظیر نیافته است . با این همه به علت یافتن معانی تازه و ابداع ترکیبات جدید ، گاه کلام او گرفتار ابهام می‌شود و از آنجا که شاعر در به کار بردن لغات عربی و اصطلاحات علوم و اصول و مبانی فلسفه و معارف اسلامی گاه افراط می‌کند ، شعر او غالباً چنان دشوار و پیچیده می‌شود که جز با تفسیر دقیق ، درک آن امکان پذیر نیست . اینک برای آشنایی با شیوه نظامی که در واقع از شاعران بزرگ سبک عراقی است به ذکر نمونه‌ای چند از کتاب خسرو و شیرین می‌پردازیم :

### شیرین

پسریدختی ، پسری بگذار ماهی  
به زیر مقنعه صاحب کلاهی  
شب افروزی چو مهتاب جوانی  
سیه چشمی چو آب زندگانی  
کشیده قامتی چون نخل سیمین  
دو زنگی بر سر نخلش رطب چین  
ز بس کاورد یاد ، آن نوش لب را  
دهان پرآب شکر شد رطب را



به مروارید دندانهای چون نور  
 صدف را آب دندان داده <sup>۱</sup> از دور  
 دو شکر چون عقیق آب داده  
 دو گیسو چون کمند تاب داده  
 خم گیسوش تاب از دل کشیده  
 به گیسو سبزه را بر گل کشیده  
 شده گرم از نسیم مشک بیزش  
 دماغ نرگس بیمار خیزش  
 فسونگر کرده بر خود چشم خود را  
 زبان بسته به افسون چشم بد را  
 به سحری کانش دلها کند نیز  
 لبش را صد زبان هر صد شکر ریز  
 نمک دارد لبش در خنده پیوست  
 نمک شیرین نباشد و آن او هست

### نیایش شیرین

جو شیرین کیمیای صبح دریافت  
 از آن سیماب کاری روی بر تافت <sup>۲</sup>  
 شکیباییش مرغان را پر افشاند  
 خروس «الصبر مفتاح الفرج» خواند  
 شبستان را به روی خویشتن رفت  
 به زاری با خدای خویشتن گفت

۱- آب دندان دادن : کنایه از گول زدن

۲- سیماب کاری : اضطراب و پریشانی

خداوندا شبیم را روز گسردان  
 چو روزم بر جهان پیروز گردان  
 شبی دارم سیاه از صبح نومید  
 درین شب روسپیدم کن چو خورشید  
 غمی دارم هلاک شیر مردان  
 برین غم چون نشاطم چیر گردان  
 ندارم طاقت این کوره تنگ  
 خلاصی ده مرا چون لعل ازین سنگ  
 تویی یاری رس فریاد هر کس  
 به فریاد من فریاد خوان رس  
 به آب دیده طفلان محروم  
 به سوز سینه پیران مظلوم  
 به بالین غریبان بر سر راه  
 به تسلیم اسیران در بن چاه  
 به داور داور فریاد خواهان  
 به یارب یارب صاحب گناهان  
 به دامن پاکی دین پرورانت  
 به صاحب ستری پیغمبرانت  
 به محتاجان در بر خلق بسته  
 به مجروحان خون بر خون نشسته  
 به دور افتادگان از خان و مانها  
 به واپس ماندگان از کاروانها  
 به وردی کز نوآموزی برآید  
 به آهی کز سر سوزی برآید  
 به ریحان نثار اشک ریزان  
 به قرآن و چراغ صبح خیزان

به نوری کز خلائق در حجاب است  
 به انعامی که بیرون از حساب است  
 به مقبولان خلوت بر گزیده  
 به معصومان آرایش ندیده  
 بدان آه پسین کز عرش پیش است  
 بدان نام مهین کز عرش بیش است  
 که رحمی بر دل پر خونم آور  
 و زین غرقاب غم بیرونم آور

#### پرسش و تمرین:

- ۱- نام قدیمترین مثنویهای نظامی چیست و طرح آن چگونه است؟
- ۲- خلاصه داستان لیلی و مجنون را بگویید؟
- ۳- مهمترین و بهترین مثنویهای نظامی چه نام دارد؟
- ۴- دردستان خسرو و شیرین چه ماجراهای فرعی وارد شده است؟
- ۵- بین روایت نظامی با روایات دیگر چه تفاوتهایی وجود دارد؟
- ۶- شعر نظامی چه خصوصیتی دارد؟
- ۷- چرا در فهم شعر نظامی گاه با دشواریهایی مواجه می‌شویم؟
- ۸- قطعه « شیرین » وموی شستن شیرین در آب را از لحاظ شکل ذهنی و توصیفات مورد بررسی قرار دهید .
- ۹- آیا می‌توانید خصوصیات سبک عراقی را در شعر نظامی نشان دهید؟

#### مثنوی مولوی :

جلال‌الدین محمد صاحب کتاب عظیم مثنوی معنوی در حدود ۶۰۴ هجری در بلخ متولد می‌شود و در همان اوان کودکی به اتفاق پدر از زادگاه خویش خارج می‌گردد و سرانجام پس از چندی با پدر به قونیه می‌رود و در آنجا رحل اقامت می‌افکند. وی پس از مرگ پدر به تدریس می‌پردازد اما در سال ۶۴۲ وقتی شمس تبریزی به قونیه می‌آید و با او برخورد می‌کند، انقلابی در روح او به وجود می‌آید و به کلی

دگرگون می‌شود. ماجرای ارادت جلال‌الدین به شمس و فریفتگی او به این پیردیرینه-روزباعث می‌شود که بسیاری از مریدان جلال‌الدین کمر به قتل شمس می‌بندند و شمس پس از چندی غایب می‌شود و جلال‌الدین در بهت و حیرت عظیم فرو می‌رود. چندی پس از غیبت شمس، صلاح‌الدین زرکوب دل مولانا را می‌رباید و پس از او حسام‌الدین چلبی. شیفتگی به همین حسام‌الدین است که باعث خلق و آفرینش مثنوی کبیر بزرگترین اثر عرفانی و انسانی می‌شود.

مثنوی کبیر در واقع کارنامه روح مردی است شیفته حقیقت در شش دفتر و در حدود بیست و شش هزار بیت. همان طور که از روایات برمی‌آید مولانا قبل از شروع مثنوی به مطالعه آثار عطار و سنایی رغبتی نشان می‌دهد و به خواندن مثنویهای این دو شاعر صوفی می‌پردازد. روزی حسام‌الدین از مولانا می‌خواهد تا کتابی به شیوه حدیقه سنایی یا منطق الطیر عطار به نظم آورد و مولانا در حال، از سردستار خود کاغذی بیرون می‌آورد که در آن هجده بیت مثنوی نوشته شده است که آغازش این بیت است:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند  
وز جداییها شکایت می‌کند

حسام‌الدین را این ابیات خوش می‌آید و از آن پس شبها حسام‌الدین در محضر وی می‌نشیند و او به بدیهه خاطر مثنوی می‌سراید و حسام‌الدین می‌نویسد و مجموع نوشته‌ها را به آواز خوب بر مولانا می‌خواند و مثنوی کبیر بدین ترتیب بدون آن که طرحی روشن و معین داشته باشد آغاز می‌شود و ادامه پیدا می‌کند. پس از مدتی چون زوجه حسام‌الدین درمی‌گذرد، مثنوی مدتی به تأخیر می‌افتد اما مجدداً در سال ۶۶۲ کار مثنوی دنبال می‌شود:

مدتی این مثنوی تأخیر شد	مهلتی بایست تا خون شیر شد
چون ضیاء الحق حسام‌الدین عنان	باز گردانید ز اوج آسمان
چون به معراج حقایق رفته بود	بی بهارش غنچه‌ها ناشکفته بود
مطلع تاریخ این سودا و سود	سال هجرت ششصد و شصت و دو بود

و به دنبال آن دفتر سوم تا دفتر ششم به یاری و جذبۀ حسام‌الدین به وجود می‌آید. مثنوی را قرآن عجم گفته‌اند زیرا در این کتاب نزدیک ۷۴۵ حدیث نبوی تفسیر شده و ۵۲۸ آیه از آیات قرآن به طریق اشاره یا به تصریح در آن آمده است. مبنای این کتاب بر حکایت و تمثیل است، حکایتهایی به شیوه داستان در داستان. بدین معنی

که يك اندیشه منتهی می‌شود به اندیشه دیگر و يك قصه - مثل هزار و یکشب - قصه دیگر را به دنبال می‌کشد. مثنوی با داستان «نی» آغاز می‌شود. «نی» در واقع روح سرگشته و حیران اوست که از اصل خود جدا مانده و آرزوی بازگشت بدان اصل دارد و ناله او ناله روحی سرگردان و جویای اصل است. اما چگونه می‌توان به این اصل پیوست؟ تنها راه رسیدن به این اصل عشق است، عشق سوزان، عشقی که انسان را از خود تهی کند و مانند «نی» جز ناله‌ای بر لب نداشته باشد. از این رو باید جسم را کنار گذاشت و همه روح شد. و مثنوی داستان این عشق است، داستان روح است، و داستان تهی کردن جسم است و وصول به حقیقت. به همین جهت در مثنوی همه جا با نوعی تعلیم طریقت برای نیل به حقیقت برخورد می‌کنیم. اما وصول به این حقیقت از هر راهی امکان دارد. حتی می‌توان با شیوه اهل شریعت بدان رسید. از این رو آن همه «جنگ هفتاد و دو ملت» بیپوده است و در واقع پرده‌ای است که چهره حقیقت را می‌پوشاند و همه را از دیدن آن محروم می‌کند. او همواره می‌خواهد حقیقت واحد را در جامه تربیت و اخلاق و یا تهذیب و تزکیه نفس بشناساند و القا کند، حقیقتی که نه تعصب آن را می‌پذیرد و نه جهل و غرور و ظاهر پرستی. حقیقتی که می‌توان با فدا کردن خود بدان نایل آمد و این فدا کردن، شوق می‌خواهد و عشق.

مولوی برای القای حقیقت از تمثیل و حکایت استفاده می‌کند. این داستانها البته از منابع مختلف در ذهن مولوی راه می‌یابد، اما دو منبع اصلی قرآن است و حدیث. مولوی غالباً آنچه را از این دو منبع می‌گیرد تأویل می‌کند و تفسیر و حقیقتی را که به دنبال آن است از میان آنها نشان می‌دهد. با این همه بسیاری از قصه‌ها و تمثلیه‌هایی که مولوی برای تبیین مقاصد خود آورده است گذشته از آن دو منبع از بعضی کتابهای دیگر مانند کلیده و دمنه، آثار سنایی و عطار و نظامی و حتی از زبان عوام گرفته است. البته هدف مولوی هرگز در مثنوی ذکر قصه یا داستان نبوده است و شاید به همین جهت است که معمولاً زود از قصه می‌گذرد و به سوی اخلاق و معنی و فکر پر می‌کشد.

مولوی در مثنوی زبان ادیبانه به کار نمی‌گیرد و از آن دوری می‌گزیند و حتی قافیه پردازی را مانع فکر و اندیشه خود می‌داند. از این رو درباره شعر ادیبانه نمی‌اندیشد، شعر برای او قالب نیست و حتی مواد اولیه و اسباب و فرم به هیچ وجه جلوه‌ای

ندارد. آنچه در شعر مولوی اهمیت و جلوه دارد فکراست و معنویت و عشق... او در باب جهان، خدا، روح و معاد، سخن می‌گوید و مقام انسان و انسانیت را توجیه می‌کند. حدود جبر و اختیار را بازگویی کند و سر منزل فنا را تصویر می‌نماید. مثنوی جلوه‌گاه طبیعت و انسان است.

طبیعتی که همه چیز آن جان دارد و روح و حس، طبیعتی که در آن ابرو باد و گل و گیاه و نسیم و شکوفه همه روح دارند. همه فکر می‌کنند. هر جانور یا پرنده‌ای پیام‌آور فکری است. طوطی کار پاکان را از خود قیاس می‌گیرد و شغال در خم رنگ می‌رود و دعوی طاووسی می‌کند. باز در میان جفدان و آهو در اصطبل خران از نشستن بر بازوی شاه و دویدن در دشت فراخ یاد می‌کند.

در مثنوی طبیعت جلوه‌گاه خداست. در سراسر کائنات جز خدا هیچ نیست و انسان نیز همه جا با طبیعت با اشیا و کائنات می‌آمیزد و اتحاد و اتصال می‌یابد. اما این اتصال انسان به طبیعت برای وصول او به حقیقت است و اتصال از به حق که از طریق عشق حاصل می‌شود. با این همه عشق از نظر اونه تسلیم محض است به خیال و گرایش به فقر و عزلت و رهبانیت و نه ترک شریعت است. اونه تندرو و بی‌های صوفیان را می‌پسندد و نه خشکی زاهدان را. عشق را زاده‌کشش معشوق می‌داند و جذبه حق را برای این راه تنها شرط می‌شناسد، و آن را دور از رنگ و دورنگی می‌شناسد و خالی از جنگ و ستیز و تعصب. اولذات جسمانی را در مقابل لذات معنوی بی‌ارزش می‌شناسد و تأکید می‌کند که باید غبار هوا و شهوت را برای رسیدن به حقیقت از جان خود پاک کرد. از این رو گاه يك مربی اخلاق می‌شود و گاه يك فیلسوف و گاه عارف و این همه را در شعر و عشق خلاصه می‌کند. اینک نمونه‌هایی از مثنوی مولوی:

### داستان طوطی و بازرگان

بود بازرگان و او را طوطی	در قفس محبوس زیبا طوطی
چون که بازرگان سفر را ساز کرد	سوی هندوستان شدن آغاز کرد
هر غلام و هر کنیزی را ز جود	گفت بهر توجه آرم گوی زود
هر یکی از وی مرادی خواست کرد	جمله را وعده بداد آن نیک‌مرد
گفت طوطی را چه خواهی از مغان	کارمت از خطه هندوستان

گفت آن طوطی که آنجا طوطیان  
کان فلان طوطی که مشتاق شماست  
بر شما کرد او سلام و دادخواست  
گفت می‌شاید که من در اشتیاق  
این روا باشد که من در بند سخت  
این چنین باشد وفای دوستان

\*\*\*

چون بینی کن ز حال ما بیان  
از قضای آسمان در حبس ماست  
وز شما چاره‌ورده ارشاد خواست  
جان دهم اینجا بمیرم در فراق  
که شما برسبزه گاهی بر درخت  
من در این حبس و شما در بوستان

مرد بازرگان پذیرفت آن پیام  
چون که تا اقصای هندوستان رسید  
مرکب استانید و پس آواز داد  
طوطی از طوطیان لرزید و پس  
شد پشیمان خواجه از گفت خبر  
این مگر خویش است با آن طوطیک  
این چرا کردم چرا دادم پیام  
این زبان چون سنگ و هم آتش و ش است  
سنگ و آهن را مزن بر هم گزاف  
زانکه تاریک است و هر سو پنبه زار

کورساند سوی جنس از وی سلام  
در بیابان طوطی چندی بدید  
آن سلام و آن امانت باز داد  
اوفتاد و مرد و بگسستش نفس  
گفت رفتم در هلاک جانفور  
این مگر دو جسم بود و روح یک  
سو ختم بیچاره را زین گفت خام  
و آنچه بجمه‌د از زبان چون آتش است  
که ز روی نقل و گاه از روی لاف  
در میان پنبه چون باشد شرار

\*\*\*

کرد بازرگان تجارت را تمام  
هر غلامی را بی‌آورد ارمغان  
گفت طوطی ارمغان بنده کو  
گفت نی من خود پشیمانم از آن  
که چرا پیغام خامی از گزاف  
گفت ای خواجه پشیمانی ز چیست

باز آمد سوی منزل شاد کام  
هر کنیزک را ببخشید او نشان  
آنچه گفتمی و آنچه دیدی باز گو  
دست خود خایان و انگشتان گزان  
بردم از بی دانشی و از نشاف  
چيست آن کاین خشم و غم را مقتضی است

گفت گفتم آن شکایت‌های تو  
آن یکی طوطی ز دردت بوی برد  
من پشیمان گشتم این گفتن چه بود  
نکنه‌ای کان جست ناگه از زبان  
وا نگرده از ره آن تیر ای پسر  
چون گذشت از سرجهانی را گرفت

با گروه طوطیان همتای تو  
زهره‌اش بدرید و لرزید و بمرد  
لیک چون گفتم پشیمانی چه سود  
همچو تیری دان که جست آن از کمان  
بند باید کرد سیلی راز سر  
اگر جهان ویران کند نبود شگفت

\*\*\*

چون شنید آن مرغ کان طوطی چه کرد  
خواجه چون دیدش فتناده همچنین  
چون بدین رنگ و بدین حالش بدید  
گفت ای طوطی خوب خوش چنین  
ای دریغا مرغ خوش آواز من  
ای دریغا مرغ خوش الحان من  
گر سلیمان را چنین مرغی بدی  
ای زبان تو بس زیبایی مرا  
ای زبان هم آتش و هم خرمنی

هم بلرزید و فتناد و گشت زرد  
برجهید و زد کله را بر زمین  
خواجه برجست و گریبان رادید  
هی چه بودت این چرا گشتی چنین  
ای دریغا هلمم و همراز من  
راح روح و روضه و ریحان من  
کی خود او مشغول آن مرغان شدی  
چون تویی گویا چه گویم من تورا  
چند این آتش در این خرمن زنی

\*\*\*

بعد از آتش از قفس بیرون فکند  
طوطی مرده چنان پرواز کرد  
خواجه حیران گشت اندر کار مرغ  
روی بالا کرد و گفت ای عندلیب  
او چه کرد آنجا که تو آموختی

طوطیک پرتید تا شاخ بلند  
کافتاب از چرخ ترکی تاز کرد  
بیخبر ناگه بدید اسرار مرغ  
از بیان حال خودمان ده نصیب  
ساختی مکرری و ما را سوختی



گفت طوطی کو به فعلم پند داد	که رها کن لطف آواز و وداد
زانکه آوازت تو را در بند کرد	خویشتن مرده پی این پند کرد
یعنی ای مطرب شده باعام و خاص	مرده شو چون من که تایابی خلاص
دانه باشی مرغکانت بر چند	غنچه باشی کودکانت بر کنند
هرکه داد او حسن خود را بر مزاد <sup>۱</sup>	صد قضای بد سوی او رونهاد

### پرسش و تمرین :

- ۱- چه عاملی باعث دگرگون شدن احوال مولوی می شود ؟
- ۲- بعد از شمس تبریزی چه کسانی مرشد و مراد مولوی بودند ؟
- ۳- مثنوی مولوی چند دفتر است ، و مولوی در سرودن آن چه منابع و مآخذی را در نظر داشته است ؟
- ۴- حقیقت از نظر مولوی چیست ووی چگونه بدان می رسد ؟
- ۵- به طور خلاصه بنویسید که مولوی در مثنوی چه می خواهد بگوید ؟
- ۶- خصوصیات کدام سبک را می توان در آثار مولوی دید ؟
- ۷- غرض مولوی از ذکر داستان بازرگان و طوطی چیست ؟

### غزلیات حافظ :

حافظ بزرگترین غزل سرای قرن هشتم است ، وی در اوایل قرن هشتم یعنی به سال ۷۲۶ هجری در شیراز به دنیا می آید و در اواخر آن قرن یعنی ۷۹۱ وفات می کند . در تمام مدت زندگی در شیراز می ماند و جز برای یکی دو مسافرت کوتاه شیراز را ترك نمی کند . او از همان اوان جوانی مایه های عمده شعر خود را به دست می آورد .

مطالعه فراوان قرآن وی را به مطالعه ادبیات عربی و علوم بلاغی می کشاند و سپس به مطالعه فلسفه و عرفان و علوم زمان می پردازد ، هم حافظ قرآن می شود و هم عالم و فیلسوف زمان. با این همه برای حافظ هیچ چیز مثل شعر و دنیای اندیشه های

---

۱- افزودن قیمت چیزی

شاعرانه، جاذبه و کشش ندارد، او همه چیز را از دیدگاه دنیای شعر می‌نگرد. نه قیل و قال مدرسه می‌تواند او را به خود جذب کند و نه علم و فضل که چهل سال در آن سعی کرده است<sup>۱</sup>. او دفتر شعر را بر همه اینها ترجیح می‌دهد و دنیای شعر را برتر و لذت بخش‌تر از هر چیز می‌داند:

بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر      چه وقت مدرسه و بحث کشف کشف است

حافظ از آنجا که شیراز را با تمام وجود دوست دارد، در تمام وقایع و حوادثی که در آن شهر و برای آن شهر رخ می‌دهد خود را سهیم می‌داند. از این رونه تنها شاعری است اهل علم و فضل و عرفان بلکه شخصی است که نمی‌تواند اوضاع سیاسی و اجتماعی شیراز را نادیده انگارد. وقتی شیخ ابواسحاق فارس را مدت سیزده سال در عین امنیت و آسودگی اداره می‌کند و مردم بی دغدغه خاطر به زندگی خود ادامه می‌دهند، حافظ نیز این آسودگی و آزادی را ارج می‌نهد و ابواسحاق را که خود جوانی خوش ذوق و شاعر پیشه است می‌ستاید. اما وقتی محمد مبارزالدین بر فارس غلبه می‌کند و شیخ ابواسحاق را بر دروازه شهر به دار می‌آویزد و شهر را در میان رعب و وحشت و خشونت و تعصب غرقه می‌سازد، حافظ بر نمی‌تابد و دنیای ساخته مبارزالدین را - که بدو لقب محتسب می‌دهد - دنیای سرد و خشن می‌بیند و به رد و انکار آن می‌پردازد و با ریا و تزویر و عوام فریبی و دروغ و دورویی که زاده حکومت محتسب است به مبارزه برمی‌خیزد و با کلامی تلخ و گزنده و سرشار از طنز و استهزا محیط ساخته خشونت محتسب را به باد انتقاد می‌گیرد و وقتی این محتسب سخت‌گیر به دست فرزند خود شاه شجاع کور و سپس کشته می‌شود حافظ این حادثه را برای مردم بشارتی می‌داند و شادمانه می‌سراید:

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم

از بخت شکر دارم و از روزگار هم

آن شد که چشم بد نگران بودی از کمین

خصم از میان برفت و سرشک از کنار هم

---

۱- علم و فضل که به چهل سال دلم جمع آورد      ترسم آن ترگس مستانه به ینما ببرد

با این همه، حافظ محیط فارس را پس از ابواسحاق محیطی مساعد نمی بیند و هر چند گه گاه از شاه شجاع، جانشین محتسب تعریف و تمجید می کند اما محیطی که زهد ریایی و تعصب و جهل عوام آن را چنان سرد و بی روح کرده است دیگر برای حافظ چندان مایه خشنودی نیست و شاه شجاع که هر دم به لونی می گردد هرگز نمی تواند حافظ را راضی نگه دارد. از این روز شیراز برای حافظ طاقت فرسا می شود و ناچار پس از چهل سال زندگی آن شهر را می نکوهد و هوس می کند به دیاری دیگر رخت کشد :

چل سال بیش رفت که من لاف می زنم  
کز چاکران پیر مغان کمترین منم  
آب و هوای فارس عجب سفله پرور است  
کو همرهی که خیمه ازین خاک بر کنم  
حیف است بلبلی چومن اکنون در این قفس  
با این زبان عذب که خامش چو سوسنم  
او نومیدانه خود را به صبر و شکیبایی و تحمل زندگی سخت و طاقت فرسا  
می خواند :

ما آزموده ایم در این شهر بخت خویش  
باید برون کشید ازین ورطه رخت خویش  
ای دل صبور باش که آن یار تند خوی  
بسیار تند روی نشیند ز بخت خویش  
خواهی که سخت و سست جهان بر تو بگذرد  
بگذر ز عهد سست و سخنهای سخت خویش  
دوره شاه شجاع دوره تکفیر حافظ است و آزار او. نه تنها خود شاه شجاع که  
خاصه پس از برگشت از کرمان محتسب تازه ای شده است، در صدد آزار حافظ  
برمی آید بلکه زاهدان و فقیهان ریاکار و متملق دستگاه او همواره در صدد تکفیر حافظند و  
آزار او. و این فریاد حافظ است که در سراسر دنیای پرتعصب قرن می پیچد .  
صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد  
بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه  
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد  
ای کبک خوش خرام کجا می روی بایست  
غره مشو که گربه زاهد نماز کرد  
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل  
ما را خدا ز زهد ریایی نیاز کرد

بیموده نیست که وقتی شاه شجاع در سال ۷۸۶ می میرد و شاه منصور جای او را می گیرد، حافظ اظهار خشنودی می کند و منصور را « حرز » جان خود می داند که در پناه او از دشمنان در امان خواهد بود .

اما دوران منصور دیگر حافظ پیر و فرسوده شده است و از طرفی خود منصور نیز با حمله تیمور مواجه می شود و چند سالی پس از این ماجرا حافظ پیر و خسته رخت از این سرای فانی می کشد و به دنیای واقعی خود پای می نهد .

شعر حافظ ستایش آزادگی است و همین آزادگی است که او را به لقب « رند » معروف کرده است ، و شعر او را « رندانه » می خوانند . او آزادگی را می ستاید و برای به دست آوردن آن می کوشد . در تلاش و مبارزه ای که برای از میان بردن موانع این آزادگی می کند ، بزرگترین و روشن ترین نوع اندیشه او جلوه گراست . حافظ می خواهد به آزادگی او و دیگران صدمه ای وارد نشود و چون ریا و تعصب و خودبینی و دورویی و نیرنگ به این آزادگی لطمه می زند ، به مبارزه با آن بر می خیزد و هنر خود را تاحدی وقف آن می کند . او خود را رند می خواند و رند برای او کسی است که با تعصب بجنگد و آن را از میان بردارد و خود را آزاد نماید :

عاشق و رند و نظر بازم و می گویم فاش  
تا بدانی که به چندین هنر آراستام

اغتنام فرصت اندیشه ای است که حافظ مثل خیام بارها و بارها بدان تمسک

می کند .

اما وقتی به تفکر دریاب جهان می پردازد ، مثل يك فیلسوف ، خود را دچار  
حیرت و سرگردانی می بیند و سر از کار پرپیچ و خم جهان در نمی آورد .

در کارخانه ای که ره عقل و فضل نیست  
فهم ضعیف رای فزسولی چرا کند  
وراز خلقت برای او مبهم و معماوار جلوه می کند .

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش ؟  
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

و حل این مشکل را نه درخور فهم زاهد می داند و نه درشان عالم  
برو ای زاهد خود بین که ز چشم من و تو  
راز این پرده نپنهان است و نپنهان خواهد بود

حافظ در دنیای حیرت غرق می شود ، او همه چیز را پنهان و اسرار انگیز  
می بیند ، نسبت به همه چیز تردید می کند . سراسر وجود او را شك و حیرت گرفته است  
هیچ روزنه امیدی نیست . نه زاهد می تواند راه به جایی ببرد نه حکیم و صوفی . نه  
فلسفه کاری می کند نه عقل و عرفان . به هر سومی رود وحشت زده باز می گردد :

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود  
از گوشه ای برون آی ای کوکب هدایت  
از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود  
زنهار ازین بیابان وین راه بی نهایت

سرانجام روشنایی عشق او را به خود می کشد و حافظ کلید مشکل را می یابد .  
عشق برای او تنها راه حل بن بسته های فلسفی و فکری و عقلی است . او به عشق پناه  
می برد :

عاشق شو ارنه روزی کار جهان سرآید  
ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی

اما این عشق حد و مرز ندارد ، هم عشق جسمانی است و انسانی و هم عشق  
معنوی و الهی .

سبک شعر حافظ هر چند از لحاظ تقسیمات کلی باید از خصایص سبک عراقی  
برخوردار باشد ، اما می توان سبک او را سبک خاص حافظ یا « سبک والا » خواند . در  
غزلیات حافظ گذشته از اشارات فراوان به آیات قرآن و احادیث نبوی و روایات و  
داستانهای ملی و اساطیر ایرانی و سامی ، بلاغت کلام و هنر تلفیق و ترکیب کلمات و  
آفرینشهای هنری و تصویرهای بی نظیر و صنایع معنوی خاصه ایجاز و ابهام . شعر  
حافظ را به عالی ترین مرتبه خود سوق می دهد . انتخاب اوزان متناسب با مفهوم  
غزل ، نمودار ذوق و ملکه هنردر وجود این شاعر بزرگ است . در میان غزلیات حافظ  
هرگز با وزنی خشن و سنگین و ناهمتناسب برخورد نمی کنیم . غالباً وزنهای نرم است و  
متناسب و میان آن با معنی و محتوا متناسب کامل وجود دارد . مثلاً آنجا که می خواهد اظہار  
شادمانی کند وزن ، ضربی و طرب انگیز و آنجا که غم و اندوه را بیان می کند برعکس  
وزن سنگین و غم انگیز است <sup>۱</sup> .

ای خرم از فروغ رخت لاله زار عمر  
باز آ که ریخت بی گل رویت بهار عمر  
از دیده گر سرشک چو باران چکد رواست  
کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر  
این یک دودم که مهلت دیدار ممکن است  
دریاب کار ما که نه پیداست کار عمر  
تا کی می صبوح و شکر خواب بامداد  
هشیار گرد هان که گذشت اختیار عمر  
دی در گذار بود و نظر سوی ما نکرد  
بیچاره دل که هیچ ندید از گذار عمر

---

(۱) رجوع کنید به غزل: «دیدار شد میسر و بوس و کنار هم» و آن را مقایسه کنید با غزل:

« نماز شام غریبان چو گرچه آغازم »

اندیشه از محیط فنا نیست هر که را  
بسر نقطه دهان تو باشد مدار عمر  
در هر طرف ز خیل حوادث کمین گهی است  
زان رو عنان گسسته دواند سوار عمر  
بی عمر زنده‌ام من و این بس عجب مدار  
روز فراق را که نهد در شمار عمر  
حافظ سخن بگوی که در صفحه جهان  
این نقش ماند از قلمت یادگار عمر

\* \* \*

نماز شام غریبان چو گریه آغازم  
به مویسه های غریبانه قصه پردازم  
به یاد یار و دیار آن چنان بگریم زار  
که از جهان ره و رسم سفر براندازم  
من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب  
مهمیمنسا به رفیقان خود رسان بازم  
خدای را مددی ای رفیق ره تا من  
به کوی میکده دیگر علم برافرازم  
به جز صبا و شمالم نمی شناسد کس  
عزیز من که به جز باد نیست دمسازم  
هوای منزل یار آب زندگانی ماست  
صبا بیار نسیمی ز خاک شیرازم  
سرشکم آمد و عیبم بگفت روی به روی  
شکایت از که کنم خانگی است غمازم  
ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می گفت  
غلام حافظ خوش لهجه خوش آوازم

- ۱- محتوای شعر حافظ از چه مایه‌هایی برخوردار است؟
- ۲- آیا شعر حافظ صیغه اجتماعی نیز دارد؟
- ۳- در شعر حافظ محتسب کیست و چرا حافظ با اوسر ناسازگاری داشته است؟
- ۴- چرا حافظ می‌خواهد شیراز را رها کند و خود را به دیاری دیگر افکند؟
- ۵- چرا شاه شجاع حافظ را می‌آزارد و او را تکفیر می‌کند؟
- ۶- حافظ با چه گروهی به مبارزه برمی‌خیزد؟
- ۷- رند از نظر حافظ کیست؟
- ۸- چه اندیشه‌هایی در شعر حافظ جلوه‌گر است؟
- ۹- حافظ سرانجام گره مشکل خود را چگونه می‌گشاید؟
- ۱۰- آیا عشق از نظر حافظ تنها عشق عرفانی است؟
- ۱۱- چرا سبک شعر حافظ را «سبک والا» خوانده‌ایم؟

### صائب تبریزی

در دوره صفویه شاید هیچ شاعری به اندازه صائب نتوانسته است در شعر مضمون - آفرینی کند و شیوه‌ای نو چه از جهت محتوا و چه از لحاظ ترکیب کلمات و شکل ظاهری شعر و تعبیرات و تشبیهات بیافریند. ازین رو صائب را می‌توان نماینده واقعی شعر دوره صفویه و سبک هندی دانست.

او هر چند در قالبهای گونه‌گون شعر می‌سراید اما غزل را بیش از انواع دیگر می‌پسندد و مضامین غزلی را با روحیه خود سازگارتر می‌بیند. با این همه غزل‌های او با آنچه حافظ و سعدی گفته‌اند متفاوت است و نسبت به آنها خاصه در مضمون - آفرینی تازگی دارد. در غزل صائب تمام خصوصیات سبک هندی متجلی است، هم خلق مضامین بکر و نازک خیالی و ساختن تشبیهات و استعارات و کنایات تازه و تمثیل و ارسال المثل و هم آوردن الفاظ عامیانه و معمولی و گاه پیش‌پا افتاده، و افکار و اندیشه‌های عامیانه... آنچه از لحاظ فکر و مضمون بر شاعران دیگر تا حدی اضافه دارد عرفان و حکمت است، به طوری که در غزل‌های او گاه بعضی ابیات آن، شاهکار ذوق و اندیشه است. گاه ابیات، لطیف و اخلاقی و چنان فریبنده است که غالباً به



صورت ضرب المثل درمی آید.

غزلی از صائب :

يك روز گل از یاسمن صبح نچیدی  
پستان سحر خشك شد از بس نمكیدی  
صد بار فلك پیرهن خویش قبا کرد  
يك بار تو بی درد گریبان ندریدی  
چون بلبل تصویر ، به يك شاخ نشستی  
ز افسردگی از شاخ به شاخی نپریدی  
پیوسته چراگاه تو از چون و چرا بود  
از گلشن بی چون و چرا رنگ ندریدی  
يك صبحدم از دیده سرشکی نفشانندی  
از برگ گل خویش گللابی نکشیدی  
گردید ز دندان تو دندان لب جام  
يك بار لب خود ز ندامت نگزیدی  
از زنگ قساوت دل خود را نزدودی  
جز سبزه بیگانه ازین باغ نچیدی  
در پختن سودا شب و روز تو سرآمد  
زین دیگ به جز زهر ندامت نچشیدی  
از شوق شکر مور برآورد پر و بال  
صائب تو درین عالم خاکی چه خزیدی

چند تك بیت از صائب

دامن هر گل مگپرو گردد هرشمعی مگرد طالب حسن غریب و معنی بیگانه باش

\*\*\*

آدمی پیرچو شد حرص جوان می گردد خواب در وقت سحرگاه گران می گردد

\*\*\*

نور خورشیدم زامداد خسیسان فارغم نیستم آنش که هر خاری کند رعنا مرا

\*\*\*

نهان از پرده‌های چشم می‌گیریم نه آن شمع  
که سازم نقل مجلس گریه مستانه خود را

\*\*\*

دزدی بوسه عجب دزدی پرمنفعتی است      که اگر باز ستانند دو چندان گردد

\*\*\*

ای گل که موج‌خنده‌ات از سر گذشته‌است      آماده باش گریه تلخ گلاب را

\*\*\*

رنگ خواب مرا در دست دارد چشم بیماری  
که از هر جنبش مژگان به رقص آرد قیامت را

\*\*\*

به يك كرمه که در کار آسمان کردی      هنوز می‌پرداز شوق چشم کوکبها

\*\*\*

من بسته‌ام لب طمع اما نگار من      دارد دهان بوسه فریبی که آه از او

\*\*\*

هر ذره که دیدیم همین‌زهره را داشت      این نغمه نه از پرده منصور برآمد

پرسش و تمرین:

- ۱- خصایص شعر صائب چیست؟
- ۲- چه تازگی‌هایی در شعر صائب می‌توان دید؟
- ۳- کدام يك از قالب‌های شعری بیشتر مورد توجه صائب بوده است؟
- ۴- محتوای غزل صائب غالباً چیست؟
- ۵- دو غزل صائب را که خواندید دقیقاً مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید و خصوصیات آنها را تشریح کنید.
- ۶- برای آشنایی بیشتر با صائب و زندگی و شعرا او به مقدمه دیوان صائب نوشته امیری فیروز کوهی مراجعه فرمایید.

درمیان آثار منشور فارسی ، بعضی دارای ارزش و اعتبار فراوانند و می توان آنها را به عنوان بهترین نمونه نثر فارسی معرفی کرد از این جمله اند : تاریخ بیهقی ، قابوسنامه و گلستان سعدی .

### تاریخ بیهقی

تاریخ بیهقی از مهمترین کتب فارسی است و شاهکار نثر مرسل به شمار می رود . نویسنده آن خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر دانشمند و مشهور دربار غزنوی در سال ۳۸۵ در حارث آباد بیهق ( سبزوار کنونی ) متولد می شود و در سال ۴۷۰ بدرود حیات می گوید . وی بنابر مشهور کتابی بزرگ در شرح تاریخ آل سبکتکین از آغاز دولت آن خاندان تا اوایل سلطنت سلطان ابراهیم بن مسعود می نویسد که متأسفانه امروز جز اندکی از آن باقی نمانده است ، و آنچه امروز از آن در دست است تاریخ سلطنت سلطان مسعود غزنوی است و به همین سبب عنوان تاریخ مسعودی یافته است . این کتاب به سبب تفصیلی که در آن هست گذشته از تاریخ سلطان مسعود و بعضی مطالب در باب تاریخ خوارزم و زوال دولت آل مأمون به دست سلطان محمود اطلاعات مهم و مفید دیگری نیز در باب تاریخ صفاریان و سامانیان و آل بویه و زیاریان و حتی درباره اوایل کار سلجوقیان از آن می توان به دست آورد که بسیار ارزنده است . اهمیت این کتاب از دو جهت است یکی از جهت تاریخ نگاری و دیگر از لحاظ هنرنویسندگی . از نظر تاریخ نگاری این کتاب اهمیت زیاد دارد زیرا مورخ سعی کرده است تا آنجا که ممکن است حقایق تاریخی را با تخیلات یا تعارفات و دروغ گوییهای بی مورد درنیامیزد و تاریخی واقعی و مستند ارائه دهد ، و برای رسیدن به این هدف مهم از یک طرف مشاهدات و تجربیات سیاسی و اجتماعی خود را بیان می کند و از طرف دیگر بر افراد ثقه و کتابهای قابل اعتماد تکیه می نماید . او هم دستگاه سلطان محمود را دیده است و هم پس از مرگ او سلطنت کوتاه و بی دوام امیر محمد را مشاهده کرده است . او دیده است که چگونه ندیمان و درباریان ، امیر محمد را به سلطنت نشانندند و همان کسان وقتی دیدند مسعود به پایتخت می آید محمد را گرفتند و او را در قلعه کوهتیز تگیناباد محبوس کردند . وی اختلافات و دسته بندیهای میان

پدریان<sup>۱</sup> و پسران<sup>۲</sup> را دیده است. و به همه توطئه‌ها و تفتینها و نابکاریها که در دستگاه مسعود می‌رفته است آگاهی داشته و از همه آنها درس عبرت گرفته است. او هم شاهد عظمت و قدرت محمود بوده و هم شاهد شکست مسعود در دندانقان، و همه آنچه را که دیده و لازم می‌دانسته است که بنویسد در کمال امانت و صداقت و صراحت در تاریخ خود آورده است. بی‌پرده نیست که او را گزارشگر حقیقت نام داده‌اند.

گذشته از این‌گاه بی‌بهری برخی وقایع و حوادث را از اشخاصی نقل می‌کند که آنها خود شاهد آن حادثه و واقعه بوده‌اند. ابونصر مشکان صاحب دیوان رسالت محمود و مسعود از جمله این کسان است و بی‌بهری بدو اعتماد و اثق دارد و از او اخبار فراوان نقل می‌کند. ابوالفضل بی‌بهری همواره به دنبال حقایق تاریخی است. او ذهنی جستجوگر و کنج‌گاو دارد، همه‌جا به دنبال اخبار صحیح است. او خود يك‌جا راجع به اخبار مربوط به عهد کودکی امیر مسعود چنین می‌نویسد: «چند نکت دیگر بود سخت دانستنی که آن به روزگار کودکی مسعود واقع شده بود. من شمتی از آن شنوده بودم بدان وقت که به نشابور بودم، سعادت خدمت این دولت را دریافته و همیشه می‌خواستم که آن را بشنوم از معتمدی که آن را به رأی‌العین دیده باشد. و این اتفاق نمی‌افتاد. تا چون در این روزگار تاریخ کردن گرفتم، حرصم زیادت شد بر حاصل کردن آن. چرا که دیرسال است تا من در این شغلم و می‌اندیشم که چون به روزگار مبارک این پادشاه رسم اگر آن نکته‌ها به دست نیامده باشد غیبی باشد از فایت شدن. اتفاق خوب چنان افتاد در اوایل سنهٔ خمسین و اربعمائه که خواجه بوسعید عبدالغفار فاخر بن شریف، حمید امیر المؤمنین، ادام‌الله عزه، فضل کرد و مرا در این بی‌غولۀ عظمت باز-جست و نزدیک من رنجه شد و آنچه در طلب آن بودم مرا عطا داد. پس به خط خویش نبشت و او آن ثقه است که هر چیزی که خرد و فضل وی آن را سجل کرد به هیچ‌گواه حاجت نیاید که این خواجه ادام‌الله نعمته از چهارده سالگی به خدمت این پادشاه پیوست و خدمت وی گرم و سرد بسیار چشید و رنجه‌ها دید.» بی‌بهری در مورد کتابهایی نیز که از

۱- طرفداران امیر محمد که سلطان محمود وی را به جانشینی خود برگزیده بود.

۲- هواداران سلطان مسعود که مدعی سلطنت بود و بر خلاف وصیت پدر پادشاهی را

از دست برادرش امیر محمد باز گرفت.

آنها سندی به دست می‌دهد یا نقل قولی می‌کند همین دقت را دارد. بیهوده نیست که شادروان استاد دکتر علی اکبر فیاض مصحح تاریخ بیهقی می‌نویسد: «در میان همه مورخین قدما شاید هیچ کس به قدر بیهقی معنی تاریخ را درست نفهمیده و به شرایط و آداب تاریخ نویسی استشعار نداشته است.» با این همه تاریخ بیهقی صرفاً یک تاریخ خشک با ذکر وقایع و حوادث نیست بلکه مورخ سعی می‌کند مانند یک شاعر یا نویسنده بزرگ وقایع را به هم ربط دهد و از حوادث نتیجه‌گیری کند و هدف و اندیشه‌ای در آن قرار دهد، و کتاب را آینه عبرتی سازد برای خوانندگان و از این جهت تاریخ بیهقی به مرز یک اثر ادبی نزدیک می‌شود و ارزش و اعتبار بیشتری می‌یابد.

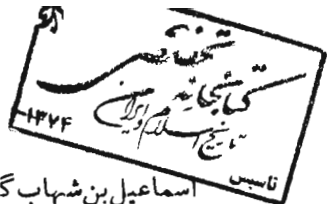
اما یک نکته مهم که در کار بیهقی اهمیت فراوان دارد هنر نویسندگی اوست، و همین هنر خاص اوست که تاریخ بیهقی را جزء زیباترین و جذاب‌ترین نثرهای زبان فارسی در آورده است. نثر بیهقی نوعی نثر داستانی است و چون غالباً نویسنده مشاهدات و تجربیات خود را می‌نویسد، و به وصف و تشریح روحیه افراد و اشخاص می‌پردازد، قدرت او در توصیف افراد و احوال مختلف آنان و تجسم و تصویر اشیا نمودار است. اوباکلامی هنرمندانه به توصیف همه چیز می‌پردازد و همه این توصیفات دقیق و هنرمندانه است. مثلاً قیافه حسنک را وقتی به دیوان می‌آید بدین گونه وصف می‌کند: «حسنک پیدا آمد، بی‌بند، جبه‌ای داشت حبری رنگ با سیاه می‌زد، خلقتی گونه، و دراعه و ردایی سخت پاکیزه و دستاری نشابوری مالیده و موزه میکائیلی نودرپای و موی سرمالیده زیر دستار پوشیده کرده اندک مایه پیدا می‌بود.» و نیز هنگامی که او را به دار می‌آویزند چنین تصویر می‌کند: «... حسنک را فرمودند که جامه بیرون کش، و ی دست اندر زیر کرد و ازار بند استوار کرد و پایچه‌های ازار را بیست و جبه و پیراهن بکشید و دور انداخت بادستار، و برهنه با ازار بایستاد و دستها در هم زده، تنی چون سیم سفید و رویی چون صد هزار نگار». وقتی وزارت بر احمد حسن میمندی مقرر می‌شود و درباریان از این امر آگاه می‌گردند بدین صورت توصیف می‌شود: «مقرر گشت همگان را که کار وزارت قرار گرفت، و هزاهز در دلها افتاد که نه خرد - مردی بر کار شد، و کسانی که خواجه از ایشان آزاری داشت، نیک بشکوهیدند، و بوسهل زوزنی بادی گرفت که از آن هول تر نباشد، و به مردمان می‌نمود که این وزارت بدو می‌دادند نخواست و خواجه را، و ی آورده است و کسانی که خرد داشتند دانستند

که نه چنان است که او می گوید ...»

در کلام بیهقی غالباً نوعی رعایت بلاغت از جهات مختلف صورت می گیرد و ظاهراً همین رعایت بلاغت واقعی است که کلام او را چنان جذاب و گیرا کرده است. هر چند بنا به قول ملك الشعرای بهار در کلام بیهقی « اطناب » وجود دارد اما ظاهراً این اطناب هرگز کلام او را گرفتار تکلف نمی کند ، اما « ایجاز » در کلام بیهقی جلوه ای بارز دارد . مثلاً در وصف شعر ابوحنیفه اسکافی و تناسب بین لفظ و معنی می گوید : « به پایان آمد این قصیده غرا چون دیبا در او سخنان با معنی دست در گردن یکدیگر زده » و یا جای دیگر وقتی می خواهد سیمای کسی را که از مقام خود عزل شده است توصیف کند می گوید : « ... او به دیوان رسالت باز نشست ولیکن آب ریخته و باد بنشسته ... » .

گاه تمثیلات و تعبیرات کلام او را به اوج زیبایی و بلاغت می رساند و لطف و زیبایی خاصی بدو می بخشد . مانند : « تا آن خداوند ( محمود ) برفته است این خداوند ( مسعود ) هیچ نیاسوده است و نمد اسبش خشک نشده است » یا « چون ازین فارغ شدند بوسهل و قوم از پای دار باز گشتند و حسنک تنها ماند چنان که تنها آمده بود از شکم مادر » ، استشهاد به تاریخ و قصه نیز زیبایی و لطف خاصی به نثر او می دهد .

يك هنر بزرگ بیهقی کلمه آفرینی است که نه تنها گاه بر زیبایی در آهنگ کلام می افزاید بلکه معانی و مفاهیم کاملی را القا می کند. کلماتی مانند: نرم گونه ، ابله - گونه ، بی گناه گونه ، فراخ مزاج ، فراخ حوصله ، و ترکیباتی مانند : گشاده کار ، درشت سخن ، دراز آهنگ ، تنگ زندگانی ، و از این قبیل که در تاریخ بیهقی فراوان است . با این همه تقلید از لغات تازی و جمعهای مکسر عربی و گاه عبارات و جملات عربی هرگز تکلفی در نثر بیهقی وارد نمی کند . در نثر بیهقی گاه بنا به اقتضای بلاغت افعال به قرینه حذف می شود مانند : « خیمه مسلمانان ملك است و ستون پادشاه و طناب و میخها رعیت » و گاه حتی قسمتی از عبارت مانند : « بدین قوم که آنجا رفتند بس قوتی ظاهر نگشت چنان که خداوند را مقرر است که اگر گشته بودی بنده را به تازگی فرستاده نیامدی . اینک دو نمونه از نثر بیهقی :



## حکایت افشین و بودلف

اسماعیل بن شهاب گوید از احمد بن ابی دؤاد شنیدم - و این احمد مردی بود که با قاضی القضاة وزارت داشت و از وزیران روزگار محتشم تر بود و سه خلیفہ را خدمت کرد - احمد گفت يك شب در روزگار معتصم نیم شب بیدار شدم و هر چند حیلت کردم خوابم نیامد و غم و وضجرتی سخت بزرگ بر من دست یافت که آن را هیچ سبب ندانستم ، با خویشانم گفتم چه خواهد بود ؟ آواز دادم غلامی را که به من نزدیک او بودی به هر وقت ، نام وی سلام ، گفتم : بگویی تا اسب زین کنند ، گفت ای : خداوند نیم شب است و فردا نوبت تونیست که خلیفه گفته است تو را که به فلان شغل مشغول خواهی شد و بار نخواهد داد . اگر قصد دیدار دیگر کس است باری وقت برنشستن نیست خاموش شدم که دانستم راست می گوید . اما قرار نمی یافتم و دلم گواهی می داد که گفتم کاری افتاده است ، برخاستم و آواز دادم به خدمتکاران تا شمع برافروختند و به گرمابه رفتم و دست و روی بشستم و قرار نبود . تا در وقت بیامدم و جامه درپوشیدم و خری زین کرده بودند ، برنشستم و براندم و البته که ندانستم که کجا می روم ، آخر با خود گفتم که به درگاه رفتن صواب تر . هر چند پگاه است . اگر باریابی خود بهاو نعم ، و اگر نه بازگردم مگر این وسوسه از دل من دور شود ، و براندم تا درگاه ، چون آنجا رسیدم حاجب نوبتی را آگاه کردم ، در ساعت نزدیک من آمد . گفت : آمدن چیست بدین وقت ؟ و تو را مقرر است که از دی باز امیر المؤمنین به نشاط مشغول است و جای تونیست . گفتم همچنین است که تو گویی ، تو خداوند را از آمدن من آگاه کن اگر راه باشد بفرماید تا پیش روم و اگر نه بازگردم ، گفت سپاس دارم و در وقت باز گفتم و در ساعت بیرون آمد و گفت : بسم الله باراست در آی ، در رفتم معتصم را دیدم سخت اندیشمند و تنها ، به هیچ شغل مشغول نه ، سلام کردم جواب داد و گفت : یا با عبد الله چرا دیر آمدی ؟ که دیر است که تو را چشم می داشتم ، چون این بشنیدم متحیر شدم ، گفتم : یا امیر المؤمنین من سخت پگاه آمده ام و پنداشتم که خداوند به فراغتی مشغول است و به گمان بودم از باریافتن و نایافتن . گفت : خبر نداری که چه افتاده است ؟ گفتم : ندارم . گفت : انا لله و انا الیه راجعون ، بنشین تا بشنوی . بنشستم ، گفت : این سگ ناخویشان شناس نیم کافر بوالحسن افشین به حکم آنکه خدمتی پسندیده

کرد و بایک خرم‌دین را برانداخت و به روزگار دراز جنگ پیوست تا او را بگیرد و ما او را بدین سبب از حد اندازه افزون بنواختیم و درجه سخت بزرگ بنهادیم و همیشه وی را از ما حاجت این بود که دست او را بر بودلف گشاده کنیم . تا نعمت و ولایتش بستاند و او را بکشد که دانی که عداوت و عصبیت میان ایشان تا کدام جایگاه است و من او را هیچ اجابت نمی‌کردم از شایستگی و کارآمدگی بودلف و حق خدمت قدیم که دارد و دیگر دوستی که میان شما دو تن است ، و دوش سهوی افتاده که از بس افشین بگفت و چند بار رد کردم و باز نشد اجابت کردم ، و پس از این اندیشه مندم که هیچ شك نیست که او را چون روز شود بگیرند ، و مسکین خبر ندارد ، و نزدیک این مستحل برند ، و چندان است که به قبض‌وی آمد در ساعت هلاک‌کنندش . گفتم : الله‌الله یا امیرالمؤمنین که این خونی است ناحق ، و ایزد عزذکره نپسندد ، و آیات و اخبار خواندن گرفتم پس گفتم ، بودلف بنده خداوند است و سوار عرب است و مقرر است که وی در ولایت جبال چه کرد و چند اثر نمود و جانی در خطر نهاد تا قرار گرفت ، و اگر این مرد خود برافتد خویشان و مردم وی خاموش نباشند و در جوشند و بسیار فتنه برپای شود . گفتم : یا باغ‌بدها الله همچنین است که تومی گویی . و بر من این پوشیده نیست اما کار از دست من ب شده است که افشین دوش دست من بگیرد است و عهد کردم به سوگندان مغلظه که او را از دست افشین نستانم و نفرمایم که او را بستانند . گفتم یا امیرالمؤمنین این درد را درمان چیست ؟ گفتم : جز آن نشناسم که تو ، هم اکنون نزدیک افشین روی ، و اگر بار ندهد خویشتن را اندر افکنی و به خواهش و تضرع و زاری پیش این کار باز شوی چنان که البته به قلیل و کثیر از من هیچ پیغام ندهی و هیچ سخن نگویی تا مگر حرمت تو را نگاه دارد . که حال و محل تو داند و دست از بودلف بدارد و وی را تباہ نکند و به تو سپارد . و پس اگر شفاعت تو رد کند قضا کار خود بکرد و هیچ درمان نیست ....

\*\*

سیل

روز شنبه نهم ماه رجب ، میان دو نماز ، بارانکی خرد خرد می‌بارید ، چنان



که زمین ترگونه می‌کرد و گروهی از گله‌داران در میان رود غزنین فرود آمده بودند و گاوان بدانجا بداشته . هرچه گفتند : از آنجا برخیزید که محال بود برگذر سیل بودن ، فرمان نمی‌بردند ، تا باران قویتر شد ، کاهل‌وار برخاستند و خویشتن را برپای آن دیوارها افکندند ، که به محلت دیه آهنگران پیوسته و نهفتی جستند و هم خطا بود و بیارامیدند و بر آن جانب رود بسیار استر سلطانی بسته بودند و در میان آن درختان ، تا آن دیوارهای آسیا و آخرها کشیده و خرپشته زده و ایمن نشسته و آن هم خطا بود که بر رهگذر سیل بودند و پیغمبر ما محمد مصطفی، صلی الله علیه و آله وسلم گفته است : « نعوذ بالله من الاخرسین والاصمین » و بدین دو گنگ و دو کر ، آب و آتش را خواسته است و این پل بامیان ، در آن روزگار ، بر این جمله نبود ، پلی بود قوی ، پشتیوانهای قوی برداشته و پشت آن استوار پوشیده ، کوتاه‌گونه و بر پشت آن دورسته دکان ، برابر یکدیگر ، چنان که اکنون است و چون از سیل تباہ شد ، عبویۀ بازرگان ، آن مردپارسای با خیر ، رحمة الله علیه ، چنین پلی بر آورده يك طاق بدین نیکویی و زیبایی و اثر نیکو ماند و از مردم چنین چیزها یادگار ماند . و نماز دیگر را پل آن چنان شد که بر آن جمله یاد نداشتند و بداشت تا از پس نماز خفتن ، و پاسی از شب بگذشته ، سیلی در رسید که اقرار دادند ، پیران کهن ، که بر آن جمله یاد ندارند و درخت بسیار از بیخ کنده ، می‌آورد و مغافصه در رسید ، گله‌داران بجستند و جان را گرفتند و همچنان استرداران ، وسیل ؛ گاوان و استران را در ربود و به پل در رسید و گذر تنگ ، چون ممکن شدی که آن چندان درخت و چهارپای به يك بار بتوانستی گذشت ؟ طاقهای پل را بگرفت چنان که آب را گذر نبود و به بام افتاد و مدد سیل پیوسته چون لشکر آشفته می‌در رسید و آب از فراز رودخانه آهننگ بالاداد و در بازارها افتاد چنان که به صرافان رسید و بسیار زیان کرد و بزرگترین هنر آن بود که پل را با دکانها از جای بکند و آب راه یافت اما بسیار کاروان سرا که بر رسته وی بود ویران کرد و بازارها همه ناچیز شد و آب تا زیر انبوه زده قلعت آمد چنان که در قدیم بود پیش از روزگار یعقوب لیث ، که این شارستان و قلعت غزنین عمرو برادر یعقوب آبادان کرد و این حالها استاد محمود وراق سخت نیکو شرح کرده است در تاریخی که کرده است در سنهٔ خمسین و ثلثمائه ...

- ۱- تاریخ بیهقی از لحاظ تاریخی چه اهمیتی دارد؟
- ۲- ابوالفضل بیهقی در نوشتن تاریخ خود از چه منابع و مآخذی استفاده کرده است؟
- ۳- نثر بیهقی چه خصوصاتی دارد؟
- ۴- هنر نویسندگی بیهقی در چیست؟
- ۵- حکایت افشین و بودلف را بخوانید و خصایص نثر بیهقی را در این حکایت نشان دهید .

### قابوسنامه

قابوسنامه از آثار مهم منشور او اواخر قرن پنجم و از بهترین نمونه‌های نثر مرسل به‌شمار می‌رود . نویسنده این کتاب امیر عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس وشمگیر ، از امرا و شاهزادگان خاندان زیاری است که در قسمتی از طبرستان و گرگان امارت گونه‌ای داشته است . عنصرالمعالی ظاهراً در سال ۴۷۵ دست به تدوین کتابی به فارسی برای پسرش گیلانشاه می‌زند و گویا قصدش آن بوده است که فرزند را از علوم و فنون و آداب و عادات مختلف که در آن زمان وجود داشته و دانستن آنها را برای فرزند لازم می‌دانسته است آگاه سازد .

نام اصلی کتاب «نصیحت نامه» است و قابوسنامه اسمی است که بعداً به‌مناسبت شهرت جدش قابوس بن وشمگیر بر روی آن کتاب گذاشته‌اند . عنصرالمعالی خود در آغاز کتاب سبب تألیف آن را صراحتاً بیان می‌دارد و می‌نویسد : «چنین گوید جمع‌کننده این کتاب پندها ، الامیر عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار ، مولی امیرالمؤمنین با فرزند خویش گیلانشاه ؛ بدان ای پسر ، که من پیر شدم و پیری وضعیفی و بی‌نیرویی و بی‌توشی بر من چیره شد و منشور عزل زندگانی از موی خویش بر روی خویش کتابتی همی بینم که این کتابت را دست چاره- جوانان به ستردن نتواند . پس ای پسر ، چون من نام خویش در دایره گذشتگان یافتم چنان دیدم که پیش از آن که نامه عزل به من رسد ، نامه‌ای دیگر اندر نکوهش روزگار و سازش کار بیش از بهرگی جستن از نیک‌نامی یاد کنم و تور از آن بهره کنم ، بر موجب

مهر خویش تا پیش از آنکه دست زمانه تورا نرم کند ، خود به چشم عقل در سخن  
من نگری و فزونی یابی و نیک نامی در دو جهان ، و مبادا که دل تو از کار بستن بازماند که  
آن گه از من شرط پدری آمده باشد، اگر تو از گفتار من بهره نیکی نجویی جویندگان  
دیگر باشند که شنودن و کار بستن غنیمت دارند.

کتاب قابوسنامه شامل چهل و چهار باب است در انواع فنون و علوم و آیینها و  
سنتهای مختلف . تنوع موضوع در این کتاب نشان می دهد که دامنه اطلاع نویسنده از  
علوم و فنون تا چه حد بوده است . در این کتاب نه تنها از آیینهای معمولی زندگی مانند  
طرز غذا خوردن ، مهمانی کردن و مهمان شدن، گرمابه رفتن و خفتن و آسودن، جمع مال ،  
خانه خریدن و اسب خریدن سخن رفته است بلکه مسائل عمیق اجتماعی و تربیتی مانند  
عشق و رزیدن، زن خواستن، فرزند پروردن، دوست گزیدن ، اندیشه کردن از دشمن ، و  
نیز علوم و فنون مانند فقهی ، تجارت، طب، نجوم، شاعری ، خنیاگری ، کاتبی و حتی  
وزیری و سپهسالاری و پادشاهی و امثال آن مورد بحث قرار گرفته و هر یک در بابی جداگانه  
به شرح آمده است .

عنصر المعالی در این کتاب سعی کرده است تا آنجا که لازم بوده است هر یک از  
روشها و آیینها را با دیدی عالمانه و انتقادی مورد بحث قرار دهد و زیان و سود  
هر یک را آن طور که درک کرده است و با تجربیات او مبتنی بر آنها بوده است بیان کند.  
با این همه در بسیار موارد نه تعصب خشک و سختگیرانه کوتاهی کرده است و نشان  
می دهد و نه یکسره همه آداب و سنتها را خوب و پسندیده می پندارد.

شیوه عنصر المعالی در این کتاب در باب چنان است که ابتدا خطاب به پسر  
خود ، به تعریف یا توصیف موضوع مورد نظر می پردازد و در باب آن سخن می گوید.  
سپس برای توضیح بیشتر و روشنگری مطلب حکایت یا حکایتهایی نقل می کند . این  
حکایتها یا از اجداد و پدران خود است یا از تاریخ گذشتگان و امیران و پادشاهان و بزرگان  
پیشین است . در هر حال در سراسر این کتاب خواننده با زندگی عملی و بینشی عمیق  
مواجه می شود و با مردی که در زندگی خود تجربیات فراوان داشته و در مسائل مختلف  
اجتماعی صاحب رأی و نظر خاص بوده است ، آشنا می گردد .

نثر قابوسنامه نثری است ساده و روان ، لغات عربی در آن بسیار اندک است

و ظاهراً نویسنده در به‌کاربردن لغات فارسی تعمدی داشته است. لغات عربی که در این کتاب آمده است غالباً یا لغات معمولی و رایج عربی در زبان فارسی است و یا اصطلاحات علمی و فنی است که در این کتاب بدانها اشاره رفته است مانند مصطلحات فلسفه و نجوم و هندسه و طب و شعر و فقه و امثال آن. مثلاً در این عبارات لغات عربی و اصطلاحات دینی ضرورتاً آمده است: «اگر روایتی شنوی په راویان سخن اندر نگر، سخن مجهول از راوی معروف مشنو، و بر خبر آحاد اعتماد مکن، مگر از راویان معتمد و از خبر معواتر مگریز و مجتهد باش و به تعصب سخن مگوی، و اگر مناظره کنی به خصم نگر. اگر قوت اوداری و خواهی که سخن بی‌سط گردد ملاحظه کن به مثله‌ها و اگر نه سخن را موقوف گردان و به یک مثال قناعت کن و به یک حجت طرد و عکس به هم مگوی. نخستین رانگاه دار تا سخن پسین تباه نکند. اگر مناظره فقهی بود آیت را بر خبر مقدم دار و خبر بر قیاس مقدم دار و ممکنات گوی و در مناظره اصولی موجبات و ناموجبات و ممکنات و ناممکنات به هم عیب بود. جهد کن تا غرض معلوم کنی...»

با این همه نثر عنصر المعالی نثری ساده است و نویسنده سعی می‌کند تا آنجا که ممکن است ضمن جملات کوتاه، لغات و اصطلاحات رایج زبان فارسی بیاورد. مثلاً در این حکایت که قریب صد کلمه و حرف است بیش از شش لفظ تازی نیاورده است. شنیدم که مردی درزی بود و بر در دروازه شهر دکان داشت و کوزه‌ای از میخی درآویخته بود، و هوس آتش بودی که هر جنسازه که از شهر بیرون بردندی وی سنگی در آن کوزه افکندی و هر ماه حساب آن سنگها بگردی که چندکس را بردند و باز کوزه تهی کردی، و از میخ درآمیختی و سنگ همی افکندی تا ماه دیگر. تا روزگاری برآمد، از قضا درزی بمرد. مردی به طلب درزی آمد، از مرگ درزی خبر نداشت و در دکانش بسته دید. همسایه را پرسید که درزی کجاست؟ همسایه گفت درزی در کوزه افتاد!

گذشته از آن عنصر المعالی از آنجا که خود شاعر بوده است گاه به مناسبت در میان نثر خود، شعر نیز وارد می‌کند و ازین جهت او را می‌توان از نخستین نویسندگان فارسی زبان دانست که بدین شیوه توجه کرده و اشعار خود را به همراه نثر آورده است.

مانند این مثال: «...وبه هر گناهی، ای پسر، مردم را مستوجب عقوبت بدان و اگر کسی گناهی کند از خوبیشتن اندر دل عذر گناه او بخواه که او آدمی است و نخستین گناه آدم کرده است چنان که می گویم:

گر من روزی ز خدمتت گشتم فرد      صدبار دلم از آن پشیمانی خورد  
جانا به یکی گناه از بنده مگرد      من آدمیم گنه نخست آدم کرده

اینک نمونه‌ای از قابوسنامه:

و چنین شنودم که بدان روزگار که متوکل خلیفه بود به بغداد، وی را بنده‌ای فتح نام؛ سخت نجیب و روزبه بود، و همه هنرها و ادبها آموخته بود و متوکل وی را به فرزندی پذیرفته بود و از فرزند عزیزتر داشتی. این فتح را خواست که شنا کردن بیاموزد. ملاحان را آوردند و او را اندر دجله شناومی آموختند. و این فتح هنوز کودک بود و بر شنا کردن دلیر نگشته بود و اما چنان که عادت کودکان است از خود نمودی که آموختم. يك روز تنها بی او استادان به شناو رفت و اندر آب جست و آب تیز همی آمد، فتح را بگردانید. فتح چون دانست که با آب بسنده نیست خود را با آب گذاشت و همی شد تا از دیدار مردمان ناپدید گشت. چون لختی راه رفته بود به آب، برکنار رود سوراخهای آب خورده بود تا به سوراخی برسد آب خورده به روزگار، جهد کرد و دست بزد و خود را اندر آن سوراخ افکند و آنجا بنشست و گفت: «تا خدای تبارک و تعالی چه خواهد؟ بدین وقت باری جان بجهانیدم.» و هفت روز آنجا بماند. اول روز که خبر دادند متوکل را که فتح در آب جست و غرقه شد، از تخت فرود آمد و در خاک نشست و ملاحان را بخواند و گفت: «هر که فتح را مرده بیابد و بیارد هزار دینارش بدهم.» و سوگند یاد کرد که: تا آن وقت که وی را بدان حال که یابند، نیارند و نبینمش، طعام نخورم. ملاحان در دجله او افتادند، و غوطه همی خوردند و هر جای طلب همی کردند تا سر هفت روز به اتفاق، ملاحی بدین سوراخ رسید. فتح را دید شاد گشت و گفت: «همین جانبشین تا شماري آرم» و پیش متوکل آمد و گفت: «یا امیر المؤمنین اگر فتح را زنده بیارم، مرا چه عطا بخشی؟» گفت: «پنج هزار دینار بدهم.» ملاح گفت: «یافتمش زنده» با

سماری ببردند و وی را بیاوردند. متوکل آنچه ملاحان را پذیرفته بود در وقت بفرمود دادن؛ و وزیر را بفرمود که در خزینه رو و از هر چه در خزینه من چیزی است يك نيمه به درویشان ده. آن گه گفت: «نان و طعام آورید که وی گرسنه هفت روزه است». فتح گفت: «یا امیر المؤمنین من سیرم». متوکل گفت: «مگر از آب دجله سیری؟» فتح گفت: «نه، من این هفت روز گرسنه نبودم که هر روز بیست تانان بر طبقی نهاده، بر روی آب فرود آمدی و من جهد کردم، دو سه نان بگرفتمی؛ و زندگانی من از آن نان بود و بر هر نانی نبشته بود: محمد بن الحسین الاسکاف.» متوکل فرمود که در شهر منادی کنید که آن مرد که نان در دجله می افکند کیست؟ بیایند و بگویند که امیر المؤمنین با او نیکویی خواهد کرد. روز دیگر مردی بیامد و گفت: «منم آن کس» متوکل گفت: «به چه نشان؟» مرد گفت: «بدان نشان که نام من بر روی هر نانی نبشته بود: محمد بن الحسین الاسکاف» گفتند او را: «این نشان درست آمد اما چندگاه است تا تو این نان در آب می افکنی؟» مرد گفت: «يك سال است» گفت: «غرض تو از این چه بوده است؟» گفت: «شنوده بودم که نیکی کن و بهر وانداز که روزی بر دهد. به دست من نیکی دیگر نبود. آنچه توانستم کردن همی کردم تا خود چه بر دهد؟» متوکل گفت: «آنچه شنیدی کردی و بدانچه کردی ثمرت یافتی.» وی را بر در بغداد پنج ديه داد. مرد بر سر ملك رفت و محتشم گشت و هنوز فرزند زادگان آن مرد مانده اند در بغداد...

«پس تابتوانی کردن از نیکی میاسای و خویشان را به نیکویی و نیکوکاری بر مردم نمای و چون نمودی به خلاف نموده مباش. به زبان دیگر مگوی و به دل دیگر مباش تا گندم نمای جو فروش نباشی...»

### پرسش و تمرین:

- ۱- غالباً چه نکاتی بیشتر مورد توجه نویسنده قابوسنامه بوده است؟
- ۲- در تدوین ابواب و فصول این کتاب نویسنده چه شیوه‌ای را به کار می‌گیرد؟
- ۳- نثر قابوسنامه چه خصوصياتی دارد؟
- ۴- نثر بیهقی را با نثر قابوسنامه مقایسه کنید.
- ۵- خصوصيات نثر قابوسنامه را از نمونه‌هایی که خواندید، استخراج کنید.

سعدی خداوندگار سخن فارسی، گلستان را در سال ۶۵۶ هجری در پایان مسافرتهاى طولانى و پس از كسب تجربیات فراوان فراهم می آورد تا هم نقشی از خود به جای گذارد که :

غرض نقشی است کز ما باز ماند      که هستی را نمی بینم بقایى  
مگر صاحب دلی روزی به رحمت      کنند بر کار درویشان دعایى  
و هم خلق را نصیحتی کند و لب از گفتار باز دارد که :

مرادما نصیحت بود و گفتیم      حوالت با خدا کردیم و رفتیم

وی با چنین هدفی گلستان را آغاز می کند و کلمه‌ای چند به طریق اختصار از نوادر و امثال و شعر و حکایات و سیرملوک ماضی در این کتاب درج می نماید. بنابراین هدف سعدی در واقع هدفی است تربیتی و اخلاقی. او می خواهد آنچه را که از نظر اخلاق - اخلاقی که مبنای آن بر دین استوار است - خوب و پسندیده و اصیل است در لباس نصیحت بیان کند و دیگران را در آنچه خود می اندیشد و می پسندد سهیم سازد. ازین رو طبقات مختلف اجتماعی از لحاظ روحیات و اخلاق و طرز عمل و زندگی مورد بررسی قرار می دهد و به تحلیل اجتماعی و بررسی احوال مردم روزگار خویش می پردازد.

سعدی همه طبقات را اعم از پادشاه، درویش، صوفی، فقیه، قاضی، زاهد و نیز انواع مردم مانند درستکار، ریاکار، قناعت پیشه، طماع، شهرت طلب، پرگو، عاشق - پیشه و نیز پیر و جوان، زن و مرد، خردمند و نادان، ظالم و عدالت پیشه، همه را توصیف می کند و از نظر گاه اخلاقی و دینی به نصیحت و ارشاد آنان می پردازد، يك جا پادشاهان را به عدالت گستری می خواند و در جای دیگر بر درویشان روزگار خود طعنه می زند که سنت درویشی را رها کرده و جز پر خوری و شکمبارگی هنسری ندارند و به بهانه درویشی به بیکارگی و تنبلی و اشاعه فقر می پردازند و آنها را به صبر و تحمل و بی طمعى اندرز می دهد. يك جا از عشق و جوانی سخن می گوید و جای دیگر از قناعت و خاموشی که در واقع از سنتهای تربیتی عصر بوده است سخن به میان می آورد. هم از بهار جوانی و عشق و شاهد و شراب دم می زند، و هم از خار و خزان و ضعف و پیری و درد و رنجوری.

يك جا وزير غافلى هست كه خانه رعيت خراب مى كند تا خزينه سلطان آباد شود، جاى ديگر پادشاه عاقلى هست كه كودك دهقان رامى بخشد و دل به مرگ مى سپارد و مى گويد: «هلاك من اولى تر كه خون بيگناهى ريختن» يك جا بازرگانى هست كه صدوپنجاه شتر بار دارد و چهل بنده خدمتگار با اين همه در سرپيرى هوس جهانگردي در سردارد، و در جاى ديگر درويشى هست كه به غارى درنشسته و در به روى از جهانيان بسته و هيچ به اهل جهان التفات ندارد ... در هر حال در گلستان از همه كس و و همه چيز سخن مى رود. گلستان تصويرى است از دنيايى رنگارنگ، دنيايى واقعى با همه خوبىها و بدىها و با همه زيبايىها و زشتىهايش. بيپوده نيست كه اين اثر جاويد را توصيف گر دنيايى واقعى سعدى دانسته اند، دنيايى آن چنان كه هست نه آن چنان كه بايد باشد. گلستان هشت باب دارد: در سيرت پادشاهان، در اخلاق درويشان، در فضيلت قناعت، در فوايد خاموشى، در عشق و جوانى، در ضعف و پيرى، در تأثير تربيت و در آداب معاشرت، و هريك از اين ابواب سرشار است از نكات مهم اخلاقى و اجتماعى.

اما اهميت گلستان گذشته از محتواى آن در هنرنويسندگى سعدى نيز هست، و سعدى خود بدین نکته واقف بوده است و صراحتاً مى گويد كه كلامش متكلمان را به كار آيد و مترسلان را بلاغت افزايد. البته آنچه سعدى در اين باره مى گويد ادعائىست بلكه حقيقتى است روشن. او در نثر فارسي نوعى تحول ايجاد مى كند و به كللى بر نثر مصنوع و متكلف معاصران خود خط بطلان مى كشد. با اين همه نثر سعدى - مانند معاصرانش - هم سجع دارد و هم تمثيل و استشهداد، هم از آيات قرآنى و اخبار و احاديث استفاده مى كند و هم از تمثيلات تاريخى، هم لغات عربى و عبارات عربى دارد و هم شعر عربى و شعر فارسي. در واقع از يك طرف رنگ كلام خواجه عبدالله انصارى رامى گيرد و از طرف ديگر مقامات حميدى و كليله و دمنه را فراياد مى آورد. با اين همه نثرى است ابتكارى و هنرمندانه، و در واقع تركيبى است نو ميان نثر مصنوع و نثر مرسل و پيوندى است زيبا ميان آن دو سبك

هنر بزرگ سعدى در گلستان کاربرد كلمه است. هر واژه در كلام سعدى جاى خاص و معينى دارد به طوري كه اگر آن را از جاى خاص خود برداريم، نظم و تناسب



وناچار زیبایی و لطف کلام از میان می‌رود. بیهوده نیست که ملك الشعراى بهار در مورد نثر سعدی می‌گوید :

و اغلب عبارات سعدی در يك حکایت به صورت مصراعهای مختلف درمی‌آید. وی این امر را یکی از رموز نثر گلستان می‌داند که مقلدین سعدی آن را درک نکرده‌اند. مثلاً در این حکایت وقتی می‌گوید: «شبی یاددارم که یاری عزیز، از درد درآمد، چنان بیخود از جای برجستم که چراغم به آستین کشته شد» با تغییر دادن هر کلمه از جای خود صدمه‌ای به آهنگ و لطف کلام سعدی وارد کرده‌ایم و رمز کلام سعدی را از میان برده‌ایم. یاد در این حکایت که کلمات بنا به اقتضای آهنگ کلام در جای خاصی قرار قرار گرفته و بر زیبایی کلام افزوده‌اند: « باطایفه بزرگان به کشتی درنشته بودم، زورقی در پی ما غرق شد. یکی از بزرگان گفت ملاح را که بگیر این هر دو ان را که به هر یکی پنجاه دینار دهم . . . »

نکته دیگر که در گلستان به نظر می‌رسد ایجاز است. توجه سعدی به ایجاز کلام در واقع نوعی سنت شکنی است. زیرا نثر فنی و مصنوع روزگار او معمولاً از ایجاز پرهیز داشته‌است و نویسندگان برای توصیف يك صحنه یا بیان يك مطلب، کلمات مترادف و پی در پی به کار می‌برده‌اند؛ در صورتی که نثر سعدی چنین نیست به طوری که می‌بینیم وی در انتخاب کلمات دقت فراوان دارد و هیچ عبارت و کلمه‌ای که در کلام زاید باشد نمی‌آورد. گاه سعدی با چند کلمه حکایت بسیار زیبایی را بیان می‌کند و نکته‌ای ارزنده در آن جای می‌دهد. مثلاً در این حکایت: «بازرگانی راهزنان خسارت افتاد، پسر را گفت: نباید که این سخن با کسی در میان نهی. گفت: ای پدر فرمان تو راست، نگویم ولیکن خواهیم که مرا برفایده آن مطلع گردانی که مصلحت در نهان داشتن چیست؟ گفت: تا مصیبت دوشود، یکی نقصان مایه و دیگر شامت همسایه» یا در این حکایت که سعدی آن را فقط با چند کلمه و عبارت کوتاه بیان می‌کند: «ناخوش آوازی به بانگ بلند قرآن همی خواند. صاحب‌دلی براو بگذشت. گفت تو را مشا هره چند است؟ گفت هیچ، گفت: پس این زحمت خود چندین چرا همی دهی؟ گفت از بهر خدا می‌خوانم، گفت: از بهر خدا مخوان . . . »

گاه سعدی مضمونی شاعرانه را در جامه حکایت بیان می‌کند که بسیار زیبا و کشنده

است . مانند این حکایت : « یاددارم در ایام پیشین که من و دوستی چون دو بادام مغز در پوستی، صحبت داشتیم . ناگاه اتفاق مغیب افتاد . پس از مدتی که باز آمد عتاب آغاز کرد که در این مدت ، قاصدی نفرستادی، گفتم : دریغ آدمم که دیده قاصد به جمال تو روشن گردد و من محروم . . . »

در گلستان گاه افراد و اشخاص مطابق حالات و روحیات و شخصیت خود یعنی اقتضای حال و مقام سخن می گویند که خواننده به حیرت می افتد و از خود می پرسد آیا سعدی اصول فنی در داستان نویسی نو را از روی ذوق خود بهتر از داستان نویسان امروزی به کار نبرده است ؟ ! حکایتی است در باب ششم .

پیری دختری جوان را به زنی می گیرد و حجره به گل می آراید و با دختر سخنهای گرم و نرم می گوید و مطابق روحیه خاص خودش پرگویی می کند ، و دختر سکوت می کند . و سرانجام دختر در پایان همه پرگوییهای پیر مرد جوابی سرد و تلخ اما کوتاه و گزنده بدو می دهد و یکباره آن کاخ عظیم خیال را که پیر مرد برافراشته است بر سر او خراب می کند و اینک آن حکایت : « پیر مردی حکایت کند که دختری خواسته بود و حجره به گل آراسته و به خلوت با او نشسته و دیده و دل درو بسته و شبهای دراز نخفتی و بذله ها و لطیفه ها گفتی ، باشد که مؤانست پذیرد و وحشت نگیرد ، از جمله می گفتم : بسخت بلندت یار بود و چشم بختت بیدار که به صحبت پیری افتادی پخته ، پرورده ، جهان دیده ، آرمیده ، گرم و سرد چشیده ، نیک و بد آزموده که حق صحبت بدانند و شرط مودت به جای آورد . مشفق و مهربان ، خوش طبع و شیرین زبان

تا توانم دلت به دست آرم  
ور بسیازاریم نیلزارم  
ور چو طوطی شکر بود خورش  
جان شیرین فدای پرورش  
نه گرفتار آمدی به دست جوانی  
معجب خیره رای سرتیز سبک پای که هر دم هوسی  
بزد و هر لحظه رایی زند و هر شب جایی خسبند و هر روز باری گیرد

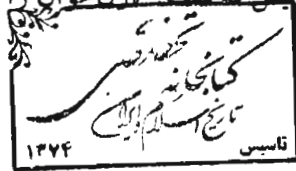
وفاداری مسداز از بلبلان چشم  
که هر دم بر گلی دیگر سر ایند

خلاف پیران که به عقل و ادب زندگانی کنند نه به مقتضای جهل جوانی

ز خود بهتری جوی و فرصت شمار  
که با چون خودی گم کنی روزگار

گفت : چندین برین نمط بگفتم که گمان بر دم که دلش بر قید من آمد و صید من شد .

ناگه نفسی سرد از سر درد بر آورد و گفت: چندین سخن که بگفتی در ترازوی عقل من وزن آن سخن ندارد که وقتی شنیدم از قابله خویش که گفت: وزن جوان را اگر تیری در پهلو نشیند به که پیری ...



نمونه دیگر از گلستان :

یاد دارم که در ایام طفولیت متعبد بودمی و شب خیز و مولع زهد و پرهیز. شبی در خدمت پدر رحمه الله علیه نشسته بودم و همه شب دیده بر هم نبسته و مصحف عزیز بر کنار گرفته و طایفه‌ای گرد ما خفته. پدر را گفتم: از اینان یکی سر بر نمی دارد که دو گانه‌ای بگزارد. چنان خواب غفلت برده اند که گویی نخفته اند که مرده اند. گفت جان پدر تو نیز اگر بخفتی به از آن که در پوستین مردم افتی.

که دارد پرده پندار در پیش	نبیند مدعی جز خویشتم را
نبینی هیچ کس عاجز تر از خویش	گرت چشم خدا بینی ببخشند

#### پرش و تمرین:

- ۱ - هدف سمدی از نوشتن گلستان چه بوده است؟
- ۲ - آیا گلستان دنیای واقعی سمدی است؟
- ۳ - چه نوع اندیشه‌هایی در گلستان وجود دارد؟
- ۴ - گلستان چند باب است و هر بابی اختصاص به چه موضوعی دارد؟
- ۵ - بلاغت گلستان مربوط به رعایت چه نکاتی است؟
- ۶ - چه تفاوت‌هایی بین نثر گلستان و نثر مصنوع وجود دارد؟
- ۷ - کاربرد واژه در گلستان چه اهمیتی دارد؟
- ۸ - ایجاز یکی از خصایص نثر سمدی است؟ چند جمله به عنوان نمونه ذکر کنید.
- ۹ - غیر از ایجاز چه خصوصیات دیگری از لحاظ هنری می‌توانیم در گلستان ببینیم؟
- ۱۰ - باب اول گلستان را دقیقاً مطالعه کنید و آن را از جهت هنر نویسندگی نقد و تحلیل کنید.
- ۱۱ - کتاب «در قلمر و سمدی» نوشته علی دشتی را مطالعه کنید و مقاله‌ای در باب آن بنویسید.

